

— جویا جهانبخش

نَهج فقیهه: ترجمه ای رزین از متنی متین

(قلم اندازی به شادمانگی بازچاپ ترجمه ای گرامند
از نهج البلاغه ی شریف)

۹۶-۶۳

نَهج فقیه‌ی: تَرْجَمَه‌ای رَزین از مَتنی مَتین

جويا جهانبخش

چکیده: ترجمه نهج البلاغه علی اصغر فقیه‌ی، از کتاب‌های دینی، ادبی و تعلیمی ارزنده روزگار ماست. این کتاب، نخستین بار در سال ۱۳۷۴ منتشر شد. به تصریح خود استاد، هشت سال، مصروف کار ترجمه و چهار سال، در کار اصلاح، بازخوانی، ویرایش و تصحیح مطبعی آن گردیده است. نگارنده در سطور پیش رو، تاریخچه‌ای از زندگی نامه، آثار و قدرت نویسندگی و ترجمه فقیه‌ی، شیوه و روش ترجمه استاد را به شیوه مبسوط مورد واکاوی و بررسی قرار داده است. نویسنده در ادامه، علت نادیده انگاشتن ترجمه فقیه‌ی را بدین سبب می‌داند که ترجمه مذکور در زمانی روانه بازار نشر شد که ترجمه نهج البلاغه استاد شهیدی، آوازه‌ای بلند یافته بود. از این رو، فقره‌هایی از ترجمه استاد شهیدی را که بعضی ناقدان سزای خرده‌گیری دانسته‌اند، یاد کرده و با ترجمه فقیه‌ی سنجیده است.

کلیدواژه: نهج البلاغه، ترجمه نهج البلاغه، علی اصغر فقیه‌ی، جعفر شهیدی.

Nahj-e Faqih: a Precious Translation of a Well-written Text

By: Juiā Jahānbakhsh

Abstract: The translation of Nahj al-balāgha by Ali Asghar Faqih is one of the valuable religious, literary, and educational books of our time. This book was first published in 1374. According to the professor, he has worked on the translation of the work for eight years, and has spent four years on correcting, revising, editing and proofreading it. The author of the following paper studies a short history of Faqih's biography and his works; and examines his power of writing and translation, as well as his method of translation in details. . The author further argues that the reason for Faqih's translation's being ignored is that the translation was published at a time when professor Shahidi's translation of Nahj al-balāgha was quite well-known. Hence, he mentions some parts of Shahidi's translation which have been criticized by the critics, and compare them by Faqih's translation. **Key words:** Nahj al-balāgha, the translation of Nahj al-balāgha, Ali Asghar Faqih, Ja'far Shahidi.

النَهج الفقیه‌ی، ترجمه قیّمة لنصّ بلِغ

جويا جهانبخش

تعتبر ترجمة علي أصغر فقيهي لكتاب نهج البلاغة واحدة من الإصدارات الدينية والأدبية والتعليمية القيمة لعصرنا الحاضر. وقد صدرت الطبعة الأولى من هذا الكتاب في سنة ۱۳۷۴ ش.

وكما يقول الأستاذ الفقيهي نفسه فإنّ ترجمة هذا الكتاب قد استغرقت ثمانية سنين كاملة من وقته، إضافة إلى أربع سنين أخرى قام فيها بإصلاحه ومراجعته وتحريره وتصحيح نسخه الطباعة.

يقدم الكاتب ضمن سطور هذه المقالة تقريراً مختصراً عن سيرة الفقيهي ومؤلفاته ومدى كفاءته في الكتابة والترجمة، مع بحثٍ مفصّل عن أسلوب هذا الأستاذ وطريقته في الترجمة.

ثمّ يتطرّق الكاتب إلى أسباب عدم اشتهار ترجمة الفقيهي لنهج البلاغة، قائلاً إنّ ذلك يعود إلى أنّ صدور هذه الترجمة ونزولها إلى الأسواق قد تزامن مع امتلاء الآفاق البعيدة بالأصداء الصاخبة لصدور ترجمة الأستاذ الشهيدي لنهج البلاغة.

وسعيّاً لبيان بعض ما تمتاز به هاتان الترجمتان يختار الكاتب بعض الفقرات من ترجمة الأستاذ الشهيدي التي كانت مثاراً لانتقاد عددٍ من المختصين، ويقارنها بترجمة الأستاذ الفقيهي لهذه الفقرات والمقاطع.

المفردات الأساسية: نهج البلاغة، ترجمه نهج البلاغه، علي اصغر فقيهي، جعفر الشهيدي.

نَهجِ فِقِیْهِ:

تَرْجَمَه‌ای رَزین از مَتَنِ مَتین

— جویا جهان‌بخش

کتاب شریف نَهجِ الْبَلَاغَه (متن)
تصحیح شده عربی، همراه
با شرح شیخ مُحَمَّد عَدَّه، با
تعلیقات لازم و دوازده فهرست)،
تَرْجَمَه: عَلی أَصْغَرِ فِقِیْهِ (۱۲۹۲
- ۱۳۸۲ ه.ش)، ج: ۱، قُم: نشر
ادبیات، زمستان ۱۳۹۵ ه.ش.

(قلم‌اندازی به شادمانگی بازچاپ ترجمه‌ای کرامند از نَهجِ الْبَلَاغَه ی شریف)

«نَهجِ الْبَلَاغَه ... چندین بار به فارسی ترجمه شده و مترجمان عالی‌قدری به این مهم اقدام کرده‌اند، بعد از این هم، کسان دیگری به این کار خواهند پرداخت و فارسی‌زبانان هریک مطابق ذوق و انتخاب خود ترجمه یا ترجمه‌هایی را مورد استفاده خود قرار داده و قرار خواهند داد و اگر مقصود خویش را در یکی از آنها نیافتند، به دیگری خواهند پرداخت». (ص هفت)

خِدْمَت‌گَرِ رَاسْتِینِ فِرْهَنگ

استاد آئوشه یاد علی أَصْغَرِ فِقِیْهِ (۱۲۹۲ - ۱۳۸۲ ه.ش) - رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَیْهِ -، از مُعَلِّمَانِ خَدُومِ دَسْتِگَاهِ اَمُوزِشِ و پِرُورِشِ، و نویسنده و مُتَرَجِمِ و اَدِیبِ و تَارِیخِ پِژوهی توانا بود، و نیز یکی از جهانگردان ایرانی در سده گذشته که چهار فازه از پنج فازه گیتی را سیاحت کرده بود.^۱

علی أَصْغَرِ فِقِیْهِ در سال ۱۲۹۲ ه.ش. (۱۳۳۲ ه.ق.) در یکی از محله‌های کهن شهر مُقَدَّسِ قُم زاده شد. پدر و عمش هر دو از مُدَرِّسَانِ حوزه بودند. پدرش، آقا شیخ ابوالحسن فقیه (ف. ۱۳۵۹ ه.ق.)،^۲ از مُدَرِّسَانِ حوزه علمیه قُم و از شاگردان حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، «مُجَدِّدِ حوزه علمیه قُم»^۳، بود.

علی أَصْغَرِ فِقِیْهِ، دانش‌اندوزی رسمی خود را از پَنج‌سالگی از مکتب‌خانه بی‌اغایید و از آموزشهای مرسوم آن سامان آموزشی بهره‌یاب گردید. در دهسالگی به «مدرسه جانی خان»، از مدارس طلبگی قُم، رفت و فراگیری مُقَدِّماتِ دانشهایی را که در اصطلاح «علوم قدیمه» گفته می‌شود و آموختنشان را از مکتب‌خانه

۱. خود استاد از چشم‌اندازی باریک و شایان توجّه بدین جهانگردی‌ها نگرسته و در جمله‌ای کوتاه ولی پرمغز گفته است: «به عنوان یک مُعَلِّمِ تَارِیخِ و مُدَرِّسِ جُغرافیَا، چهار فازه از پنج فازه دنیا را گشته‌ام». (زُشْدِ مُعَلِّمِ، دئِ مَآءِ ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۱۳۰، ص ۹) خوشبختانه بخشی از سفرنامه‌های استاد فقیه، به چاپ نیز رسیده است.
 ۲. از بهترین و جامع‌ترین منابع درباره زندگی و آثار آن دانشی‌مرد، این کتاب است: شناختنامه استاد علی أَصْغَرِ فِقِیْهِ (۱۳۸۲، ۱۳۹۲ ه.ش)، به کوشش: مُحَمَّدِ رِضَا زَهْرَبَیَان، ج: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۹۳ ه.ش.
 ۳. درباره وی و زهد و انزوایش، نگار: بُخَارَا، فروردین ۱۳۸۳ ه.ش، ص ۳۵، ص ۳۷۲، از مقاله «جلوه‌های فرهنگ و فرزانی» نوشته آقای امیرحسین شرافت.
 ۴. حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی را، عَلی المَشْهُورِ، و با تسامحی نازوا، «مُؤَسِّسِ حوزه علمیه قُم» می‌گویند؛ و چنین نیست. «حوزه علمیه قُم»، عمری بس درازتر از اینها دازد و پیشینه دزخشان را باید در «روزگار حضور» پیشوایان پاک جست. که ذرودهای ایزدی برایشان باد! در همان «روزگار حضور» (پیش از «غیبت») شماری از دانایان و دانشوران شیعی و روایتگران حدیث امامیه در قُم جای گرفته و بائش یافته بودند و قُم، از زهنگدِ بائشِ ایشان، یکی از پایگاههای نشر حدیث و دانش پیشوایان پاک، عَلَیْهِمُ السَّلَامُ، به شمار می‌آمد و بسیاری از جوتندگان فقه و اعتقاد و حدیث از برای دریافتن دانش این دانشیان به قُم می‌آمدند و ... از آن روزگاران باز، قُم همواره یکی از کانون‌های گرم تَشْیُّعِ و پایگاههای شیعیان بوده است و آموختن دانشهای دینی شیعی در آن زوایی داشته؛ و بدین سان، بُنِیادگَدَارِ «حوزه علمیه قُم» را باید از نازشهای شیعیان دیرینه‌روز «روزگار حضور» پیشوایان پاک دانست؛ سده‌ها، بل بیش از هزارسال پیش از آن‌که روائشاد حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی پای بدین سینچی سرای نهاد.
- ... آری، اگر حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی را «مُجَدِّدِ حوزه علمیه قُم» بگوییم، شاید روا باشد و سُخْنِی بَرگِرافه نرانده باشیم؛ چرا که کوچیدن او و شماری از شاگردان و پیرامونیانش به قُم، در آن روزگار که آتش دانش‌اندوزی دینی در این حوزه علمی اندک کم فروغ گشته و شماری مُدَرِّسَانِ تَرَجِسْتِه و دین‌آموزان گردنفرز آئنده‌ساز کاهش یافته بود، برگرمی حوزه‌های درس و بحث افزود و خوئی تازه به رگ این حوزه کهنسال دوانید. خای همه دیشیاران راستین، از بارش بخشایشهای ایزدی سیراب باد!

بازنشستگی یک‌چند به تهران کوچید و تا سال ۱۳۵۸ هـ.ش. در دبیرستان های علوی و نیکان - که در آن روزگاران آوازه‌ای داشتند و فری و آوزندی -، تدریس کرد. سپس به قم بازگشت.

بخشی از سفرها و سیاحت‌های استاد در کشورهای جهان که بهره‌هایی از آن در سفرنامه‌های ایشان مکتوب است نیز به همین سال‌های پس از بازنشستگی بازمی‌گردد.

زنده‌یاد فقیهی، گرچه دانش‌های حوزوی را در حوزه فقه محو فقیه پرور زمان خویش فراگرفت، گرایش دُرونی به قلمرو تاریخ و ادب داشت. به گفته خویش، از همان دوران کودکی که توانسته بود کتاب‌های فارسی را به خواندن گیرد، دل‌بستگی بسیار به خواندن کتاب‌های تاریخ و اخبار داشته است. آثار فارسی علامه مجلسی - قدس الله سره - و ناسخ‌التواریخ و کتاب‌هایی از این دست را می‌جسته است و می‌خوانده. پسان‌تر که در عزیمت توشه‌ای می‌اندوخت و نرم‌نرم توان بهره‌گیری از نگارشات عربی را می‌یابد، به مطالعه آثار تاریخی و ادبی عربی می‌پردازد.^{۱۰} باری، همین گرایش به تاریخ و ادبیات، راه تحصیلات سپسین دانشگاهی وی را معین داشت، و پسان‌تر، مسیر عمده‌ترین فعالیت‌های پژوهشی و قلمی او را.

استاد، آنگاه که به تدریس دبیرستانی روی می‌آزد، در روزنامه‌های قم، سلسله مقالاتی تاریخی می‌نویسد، و اندک‌اندک، بویژه از برای پاسخ‌گفتن به نیازهای روزگار و هم‌روزگاران، به نویسندگی تاریخ‌پژوه بدل می‌گردد. نخستین اثری که از وی به صورت کتاب منتشر شده، تاریخ و عقاید وهابیان است. این کتاب خرد که در آغاز به صورت زنجیره‌ای از گفتارها در نشریه استوار قم به چاپ می‌رسیده است، در سال ۱۳۲۳ هـ.ش. با مقدمه فقیه فرهنگمند فقید، آیه الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی - رضوان الله علیه، چاپ و منتشر گردید.

اندک رویکردی به زمینه و زمانه نگارش همین کتاب، نیک فرامی‌نماید که علی‌اصغر فقیهی، چه سان - راست - از برای پاسخ‌گفتن به نیازهای روزگار و هم‌روزگاران، خامه برنامه‌نهاد است.

خود استاد، در گفت‌و شنودی مطبوعاتی، گفته است:

«... در سال ۱۳۲۲ [هجری] شمسی (۱۳۶۳ [هجری] قمری)،

۱۰. گفته‌اند که مرحوم فقیهی، «زبان فرانسه را [هم] خوب می‌دانست» (بخارا، فروردین ۱۳۸۳ هـ.ش. ص ۳۵، ص ۳۷۶، از مقاله «جلوه‌های فرهنگ و فرزاندگی»). نمی‌دانم آیا مرتبه فرانسه‌دانی آن مرحوم چنان بوده است که از منابع متنوع موجود در آن زبان و فرهنگ خط کافی بپندوزد یا نه.

آغاز کرده بود، پی گرفت. دُروس دوره سطح را نزد استادان وقت حوزه مانند آیات، شیخ عبدالحسین ابن‌الدین قُمی، و سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، و محمد فیض قُمی، و سید محمد رضا گلپایگانی، و سید روح‌الله خمینی، و...، فراگرفت. یک‌چند نیز در درس خارج فقه آیه الله سید محمد تقی خوانساری شرکت می‌جست.^۵

در سال ۱۳۱۵ هـ.ش. در دانشکده نوینیاد معقول و منقول آن روزگار، در رشته ادبیات ثبت نام کرد و با آن که از تمکن مالی بسنده‌ای که فراغ بال وی را در تحصیل فراهم آرد برخوردار نبود،^۶ مُجددانه در کار دانش‌اندوزی کوشید. او در دانشگاه نزد استادانی بنام چون میرزا محمود شهابی خراسانی، و بدیع‌الزمان فروزانفر، و نصرالله فلسفی، و احمد بهمنیار، و عبدالعظیم قریب گرکانی، و مهدی الهمی قمشه‌ای، شاگردی کرد.

زنده‌یاد فقیهی تحصیلات دانشگاهی خود را با نگارش پایان‌نامه‌ای درباره «تأثیر ایرانیان در بسط تمدن اسلامی» که با درجه ممتاز پذیرفته شد^۷ به پایان برد. این که در مشاوره و راهنمایی پایان‌نامه او در کنار نام کسانی چون عباس اقبال آشتیانی، به نام سید احمد کسروی نیز بازمی‌خوریم^۸ که فقیهی جوان سه سال با او خوش و تشرداشته است،^۹ بسیار جالب توجه است و فرامی‌نماید که این طالب علم با چه طنب و وسیعی از نویسندگان و پژوهندگان آن روزگار سرو کار یافته بوده است.

استاد فقیهی در سال ۱۳۱۹ هـ.ش. به عنوان دبیر ادبیات فارسی، به قم بازگشت و در دبیرستان حکیم نظامی، تنها دبیرستان بزرگ قم آن روز، به تدریس اشتغال یافت. او پسان‌تر تا سال ۱۳۵۰ هـ.ش. که درخواست بازنشستگی کرد، در شماری از دبیرستان‌های دیگر از جمله دبیرستان دین و دانش نیز به تدریس پرداخت. زنده‌یاد فقیهی به تناسب سوابق تحصیلی و علائق مطالعاتی‌اش، عمده عربی و فارسی و تاریخ و جغرافیا درس می‌گفت. پس از

۵. در این باره، از جمله، نگر: کتاب ما و تاریخ و جغرافیا، ش ۷۴، آذر ۱۳۸۲ هـ.ش. ص ۱۱۳، از مقاله «کارنامه فرزانه‌ای از زمانه، مرحوم استاد علی‌اصغر فقیهی» نوشته آقای سید حُستین رضوی ثرقعی.

۶. درباره گوشه‌ای از این دشواری‌ها و ناآخورداری‌ها، نگر: کتاب ما و تاریخ و جغرافیا، ش ۷۴، آذر ۱۳۸۲ هـ.ش. ص ۱۱۶، از مقاله «کارنامه فرزانه‌ای از زمانه، مرحوم استاد علی‌اصغر فقیهی».

۷. سنج: بخارا، فروردین ۱۳۸۳ هـ.ش. ص ۳۵، ص ۳۷۴، از مقاله «جلوه‌های فرهنگ و فرزاندگی».

۸. سنج: کتاب ما و تاریخ و جغرافیا، ش ۷۴، آذر ۱۳۸۲ هـ.ش. ص ۱۱۳، از مقاله «کارنامه فرزانه‌ای از زمانه، مرحوم استاد علی‌اصغر فقیهی».

۹. سنج: شناخت‌نامه استاد علی‌اصغر فقیهی (۱۳۸۲، ۱۳۹۲ هـ.ش.)، به کوشش: محمد رضا زهترین، ص ۳.

سال ۱۳۳۴ هـ. ش. با مقدمه ای از روانشاد آیه الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی - طاب ثراه - در قالب کتاب به چاپ رسیده، نگارشهای یکسره «معلم» انه او باید قلم داد.

برخی از دیگر نگارشهای استاد پژوهشهای تاریخی اوست که البته از سویه مندی مذهبی نیز برکنار نیست. به دیگر سخن، استاد فقیهی عمده سوبه هایی از تاریخ ایران را به کاوش گرفته است که بر سرگذشت مذهب شیعه نیز اشمال داشته و روشن ساختنشان به روشن تر شدن زوایای سرگذشت مذهب شیعه هم یاری می رسانیده است.

تاریخ مذهبی قم که بخش نخست طرح تحقیقی - تألیفی «تاریخ جامع قم» است و نخستین بار به سال ۱۳۵۰ هـ. ش. انتشار یافته و هنوز هم یکی از بهترین و موثوق ترین پژوهشهای قم شناختی به شمار می آید، از پژوهشهای آرچدار و ماندگار شادروان علی اصغر فقیهی در این زمینه است.

زنده یاد استاد علی اصغر فقیهی با همین نگاه به کاوش ادواری از حکومتگری فرمانروایان شیعی ایران می پردازد و کتاب شاهنشاهی عضدالدوله دیلمی را می نویسد که در سال ۱۳۴۷ هـ. ش. منتشر گردید و برنده جایزه سلطنتی شد.^{۱۳}

۱۳. پس از انقلاب ۱۳۵۷ هـ. ش. به سال ۱۳۷۲، این کتاب نقیص با عنوان فرمانروایی عضدالدوله دیلمی با چاپ گردید.

از قضا، شاید از چشم اندازی باریک بینانه، و بی هیچ «الزهی فصلی» نسبت به لغت «شاه» و «شاهنشاه»، واژه «فرمانروایی» در حق حکومت عضدالدوله دیلمی، درست تر و سزیده تر باشد تا «شاهنشاهی»: ... لیک در تعبیر «شاهنشاهی عضدالدوله دیلمی» ظرافتی ادبی تاریخی هست که در فرمانروایی عضدالدوله دیلمی نیست؛ و آن، همانا نگرندگی آن تعبیر و عنوان است به لقب تاریخی «عضدالدوله دیلمی»، که «شهنشاه» بوده است؛ و این لقب زیبای فارسی را سراننده بزرگ عربی زبان، ابوالظب منتنی، نیردر شاعر خوش آورده است و مخلد گردانیده.

منتنی، در چکامه ای هایی که به سال ۳۵۴ هـ. ق. در ستایش عضدالدوله دیلمی پرداخته است، گوید:

وَ قَدْ رَأَيْتُ الْمَلُوكَ قَاطِنَةً وَ سِرْتُ حَتَّى رَأَيْتُ مَوْلَاهَا ...
أَبَا سُجَاعٍ بِنَارِ عِضْدِ الْ- لِدَوْلَةٍ فَتَأَخَّسُوا شَهْنَشَاهَا
أَسَابِيًا لَمْ تَرِدْهُ مَعْرِفَةً وَ إِنَّمَا لَدَهُ ذِكْرَانَا

(شرح دیوان المنتنی، عبدالرحمن البروقی، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ هـ. ق. ۴۰۹ / ۴۱۰).

حتی برخی گفته اند. و با حتمال، درست هم گفته اند. که وقتی حافظ شیرازی نیز، قاضی عضد ایچی را «شهنشاه» دانست می خواند (نگر: دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام غلامه محمد فروینی. و دکتر قاسم غنی، با مقابله با تصحیح دکتر پرویز نایب خاندلی، مقدمه [و مقابله و کشف الایات از رحیم ذوالنون، ج: ۴، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۵ هـ. ش. ص. ۵۵۸)، گوشه چشمی دازد به پیوند تاریخی نام «عضد» با لقب «شهنشاه» و این که «عضدالدوله دیلمی» را بنی پیش از آن «شهنشاه» می خوانده اند (سنج: شکر دانش، س. ۱۹، ش. ۱، بهار ۱۳۸۱ هـ. ش. ص. ۱۸، از مقاله «جام عدل. تأملی در معنای بینی از حافظ» به قلم آقای حسین معصومی همدانی). بل ای بسا حافظ صنعتگر شیرینکار، ترفندی به کار برده تا با استعمال لقب «شهنشاه» در ارای «پادشاه علما و خسرو دانشمندان» که بعضی دیگر در حق قاضی عضد ایچی به کار می برده اند (سنج: شرح

شخصی به نام «حاج ابوطالب یزدی» را در مکه گردن زدند. خبرش که در ایران پخش شد، مردم و بخصوص دانش آموزان مدرسه درباره اش حرف می زدند و سؤال می کردند. رادیو تلویزیون یا روزنامه هم که مثل حالا نبود. خبرها بیشتر ذهن به ذهن می گشت. من هم چون دبیر تاریخ بودم، زیاد مورد سؤال قرار می گرفتم. دیدم نمی شود هر روز به یکی جواب داد. این بود که در ... روزنامه استوار شروع کردم به نوشتن سلسله مقالاتی درباره وهابی ها و عقایدشان. آن وقت ها چون درباره اینها مدارک [و منابع] زیادی وجود نداشت، مطالبی که من نوشتم سخت مورد توجه قرار گرفت. به صورتی که مدتی بعد به صورت یک کتاب هفتاد هشتاد صفحه ای با نام «تاریخ و عقاید وهابیان»، با مقدمه مرحوم آیه الله نجفی مرعشی چاپ شد. همین استقبال و تشویق ها باعث شد که تحقیق درباره وهابیت را دنبال کنم. در ایران که مدارکی درباره اعتقادات آنها نبود. برای همین در دو سفری که برای زیارت خانه خدا به عربستان رفتم، تعدادی از منابع و مدارک لازم را از بازارهای مکه و مدینه تهیه کردم و یک سفر هم بعد از بازگشتم از کشورهای آفریقایی، از کنیا به مصر رفتم و مقداری از کتابهایشان را هم از آنجا آوردم، و خلاصه کتاب نسبتاً جامعی به نام «وهابیان» نوشتم که در سال ۱۳۵۲ چاپ شد ...»^{۱۱}.

چنان که در گفتار خود استاد اشارت رفت، فراخ تر شدن دامنه مطالعات استاد در این زمینه، نگارش دفتری پُربگ و بارتر را در پی آورد به نام وهابیان که چاپ نخست آن در سال ۱۳۵۲ و چاپ چهارم در سال ۱۳۷۷ هـ. ش. انتشار یافته است؛ ... و شاید مایه تأسف باشد که تصریح کنیم: این کتاب علی الظاهر هنوز هم یکی از بهترین منابع جدی فارسی درباره وهابیت است!^{۱۲}

نگارشهای استاد فقیهی، به یک رشته محدود نیست.

پاره ای از نگارشهای استاد را چونان دستورهایی املاء و انشاء (که نخستین بار در سال ۱۳۳۰ هـ. ش. چاپ و منتشر گردیده و پس از آن چند بار با بازنگری چاپ و عرضه شده است) و دستور زبان فارسی (که نخستین بار در سال ۱۳۴۶ هـ. ش. و سومین بار با بازنگری کامل به سال ۱۳۵۲ منتشر شده است) و جغرافیای کشورهای اسلامی و تاریخ اسلام (که نخست به صورت جزوه درسی در اختیار دانش آموزان دبیرستان دین و دانش قم قرار گرفته است و سپس در

۱۱. ژشد معلم، دئ ماو ۱۳۷۶ هـ. ش.، ص. ۱۳، ص. ۱۴. در این باره، نیز نگر: فرهنگ کوثر، تیر ۱۳۷۷ هـ. ش.، ص. ۱۶، ص. ۷۹.

۱۲. خواننده تیزویر متفکر نیک می داند که حساب رساله های پرمزلیت «فحش و نف و لغت»! که هزینه مادی و معنوی آن، گشاده دستانه تر آفت مرحومه تحمیل می گردد! جلد است، و احصای آنها نیز ناممکن! ... و به هر روی، ما را با چنین کتابها سرو کار نباشد!

ديگر تاليفِ ثمين و سمين اُستاد در همين راستا، يعنى كتابِ نَفِيْسِ آلِ بويه و اوضاعِ زَمَانِ ايشان، پيائيندِ گُستَرشِ مُطالعاتِ وى در همين زمينه و بپي گزفتنِ راهى است كه با شاهنشاهي عَضُدِ الدَّوْلَةِ دِلْمِي آغاز گرديده بود.

كتابِ آلِ بويه و اوضاعِ زَمَانِ ايشان كه شايد به اصطلاحِ كُذشتگان «وَاسِطَةُ الْعَقْدِ» مَوْلَفَاتِ تاريخي اُستاد فقيهي باشد، نَخُسْتِيْنِ بار در سال ۱۳۵۷ هـ.ش. به چاپ رسيده و به زبانِ عَرَبِي هَم ترجمه و چاپ گرديده است.

إحصايِ آثارِ اُستادِ اَنوشه يادِ عَلِي اَصْغَرِ فِقهِي، از چارچوبِ مَقاصِدِ نوشتارِ ما بيرون است، و مَقصودِ عُمدهٔ ما، سَخْنِ كُفْتَنِ از تَرْجَمَةُ نَهجِ الْبِلاغَةِ اُستادِ فقيدِ است؛ ليك سزاست پيش از عِنانِ تافتنِ از اين سَخْنِگاه، و بكَسَره پرخاخنِ به تَرْجَمَةُ نَهجِ الْبِلاغَةِ آن مَرْدِ مردانه، از يكي ديگر از نگارشهاي او كه بيش از هر كتابِ ديگرش چاپ و بازچاپ شده است و به خواستِ خودِ آن مَرْدِ بِي اِدْعايِ وارسته، نامِ نگارشگر را بَرپيشاني ندارد، ياد كُنم؛ و آن، هَمانا رسالهٔ تَوْضِيْحِ الْمَسْأَلِ است كه هَمهٔ ما دَسْتِ كَمِ سُطوري از آن را خوانده ايم و لا اَقْلَ بروفقي پاره‌اي از مُنْدَرَجَاتِ آن عَمَلِ كرده.

شايد بسياري ندانند كه رسالهٔ تَوْضِيْحِ الْمَسْأَلِ رايج، يعنى: همين متني فِقهِي كه از زمانِ راهبِ ديني بزرگِ بِي جانشين، سَيِّدِ الطَّائِفَةِ آيَةُ اللَّهِ حَاجِ آقا حُسَيْنِ طَباطبائي بروجردي - رَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى شَرِيْفَ رُتْبَتِهِ وَ قَدَّسَ رُكْبَتَهُ تَزَيَّتَهُ، در اختيارِ شيعيانِ فارسي زبان است، و پس از آن فقيهِ بِي هَمال، بيشينهٔ مُتَصَدِّقِيانِ مَرَجِعِيَّتِ، همان كتاب را با تَصْرُفَاتِي بروفقي آراء و اَنْظَارِ خويش مَبْنَي نگارش و اِنْتِشَارِ رسالهٔ عَمَلِيَهٔ قَرار داده‌اند، به اِنشايِ اُستادِ روانشادِ عَلِي اَصْغَرِ فِقهِي است. زنده يادِ فقيهي كه خودِ واجِدِ مَرَاتِبِ عَلِي تَحْصِيْلِي حوزوي و دانشِ اَمُوختهٔ فِقه و اُصول بود،^{۱۴} اين كار را به در خواست، بَل تَكليفِ مَرحومِ آيَةُ اللَّهِ بروجردي، با همكاري يكي از اَصْحَابِ آن فقيهِ فَرزانه^{۱۵} به اِنجام رسانيد؛ چه، آن بزرگ، صُرور مي ديد كه چنين رسالهٔ عَمَلِيَهٔ اِي به زبانِ همه كَسِ فِهم و نَثَرِ امروزيْنِ فارسي تَحْرِيْر يابند؛ ليك مَرحومِ فقيهي نيز شَرَطِ كَرْدِ كه نامِ وى را، به عِنوانِ نگارشگر و مُخَرَّر، پُشْتِ جِلْدِ كتابِ نَكُذارتند؛ و چنين شُد.^{۱۶}

اُستادِ عَلِي اَصْغَرِ فِقهِي، پس از عُمري دراز و حَيَاتِي شَرافتمندانه، در آذرماه ۱۳۸۲ هـ.ش. (/ ۱۴۲۴ هـ.ق.) در نودسالگي دَرگُذشت. پيكرش را در صحنِ حَرَمِ پاكَ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ مَعْصومه - سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا - به خاك سپاردند؛ در همان حُجره‌اي كه بپيكر دوستِ پيشينش، آيَةُ اللَّهِ دَكْتَرِ مُحَمَّدِ مُفْتِيحِ، به خاك رفته است. اينك، آنچه از او كه فَرَزَنْدِي نداشت^{۱۷} بَر جاست، مَأْتِر و آثارِ او است.

نِعْمَ ما قِيلَ:

سَيِّفُ قُدُنِي صَحْبِي وَ تَبَقِي مَأْتِرِي وَ حَيْرُ حَيَاةِ الْمَرْءِ ذِكْرِي الْمَأْتِرِ
لَعْمَرِي جَمْعُ الْمَالِ لَيْسَ بِنَافِعٍ ذَا صَارَ جِسْمُ الْمَرْءِ رَهْنِ الْمَقَابِرِ^{۱۸}

شوق، دكتر سعيد خميدان، ج: ۲، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۲ هـ.ش. / ۵ / ۴۱۴۶)، در عين نقلِ ذرونايهٔ همان نعت، تَناسِبِ «عَضُدِ» و «شَهْنشاه» را نيز ياس داشته باشد.

الغرض، پيوستگي «عَضُدِ» و «شَهْنشاه»، پيوستگي تاريخي و فرهنگي است.

۱۴. اُستاد فقيهي شش ماهي نيز در زي دَسْتار بنديان بوده است. نكز: نَشْدُ مَعْلَمِ، اسْفَنْد ۱۳۹۰ هـ.ش.، ص ۲۶۴، ص ۴۴.

۱۵. آن همكار، شادزوانِ عَلِي اَصْغَرِ كِرْباسچيانِ معروف به «عَلامه» بود كه پَسانِ تَرْدِ شَرِيْفِ سِنِي مَدْرَسَةِ عَلَوِي تَهْرانِ اَوَازِ اش بَلَنْدِ گَرْدِيْدِ و شُمَازِي از نَافِئِرانِ اين روزگار. از صالح و طابيح!، تَلامِذُهُ اَوْتِنْدِ در آن مَدْرَسِه. رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَاسِعَةً!

۱۶. در اين باره، از جُمْلَه، نكز: نَشْدُ مَعْلَمِ، اسْفَنْد ۱۳۹۰ هـ.ش.، ص ۲۶۴، ص ۴۴؛ و: فَرَهَنْگِ كوْتُو، تَبْرِ ۱۳۷۷ هـ.ش.، ص ۱۶، ص ۸۰؛ و: بُخارا، فَروردِيْن ۱۳۸۳ هـ.ش.، ص ۳۵، ص ۳۷۵، از مَقالَهٔ «جَلوه‌هاي فرهنگ و فَرزانگي»؛ و: كِتابِ ماوَ تَارِيخِ وَ جُغرافِيَا، ش ۷۴، آذَر ۱۳۸۲ هـ.ش.، ص ۱۱۶ و ۱۱۹، از مَقالَهٔ «كارنامهٔ فَرزانه‌اي از زمانه، مَرحومِ اُستادِ عَلِي اَصْغَرِ فِقهِي».

۱۷. سَنج: كِتابِ ماوَ تَارِيخِ وَ جُغرافِيَا، ش ۷۴، آذَر ۱۳۸۲ هـ.ش.، ص ۱۱۴ و ۱۱۶، از مَقالَهٔ «كارنامهٔ فَرزانه‌اي از زمانه، مَرحومِ اُستادِ عَلِي اَصْغَرِ فِقهِي».

۱۸. الدَّرُّ الْبَهِئَةُ فِي تَرَاجِمِ عُلَمَاءِ الْإِمَامِيَّةِ، السَّيِّدِ مُحَمَّدِ صَادِقِ آلِ بَحْرِ الْعُلُومِ (ف ۱۳۹۹ هـ.ق.)، حَقَقَهُ وَ عَلَقَ عَلَيْهِ وَ وَضَعَ فُهارِسَهُ: وَحْدَةُ التَّحْقِيْقِ فِي مَكْتَبَةِ الْعَتَبَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ الْمُقَدَّسَةِ، إِشْرَاف: أَحْمَدُ عَلِي مُجِيْدِ الْحَلِي، كَرْنَبَلَه: مَكْتَبَةُ وَدَارِ مَخْطوطَاتِ الْعَتَبَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ الْمُقَدَّسَةِ، ۱۴۳۳ هـ.ق. / ۴۰ / ۱۰.

تَارِيخِ مَذْهَبِي قَمِ كه بَخَشِ
نَخُسْتِ طَرَحِ تَحْقِيْقِي -
تَالِيْفِي «تَارِيخِ جَامِعِ قَمِ»
اَسْت وَ نَخُسْتِيْنِ بار به سَالِ
۱۳۵۰ هـ.ش. اِنْتِشَارِ يافْتَه
وَ هَنُوْز هم يكي از بَهْتَرِيْنِ
وَ مُوثَّقِ تَرِيْنِ پَرُوْهَشْهَيِ
قَمِ شِناختِي به شُمَارِ مِي آيِدِ،
از پَرُوْهَشْهَيِ اَرْجِدَارِ وَ
ماندگارِ شَادَرْوانِ عَلِي اَصْغَرِ
فِقهِي در اين زمينه است.

شَمّه‌ای از معالی اخلاق و محامدِ صفات و شرافتِ ذات و حُسنِ نیاتِ آن فقیدِ سعید را دوستان و دوستانان و شاگردان و معاشران در گفتارها و نوشتارها بازگو کرده‌اند؛ لیک هنوز هم باید حَقّ این فرهنگمرد بزرگ را ناگزارد دانست.

فقیهی و ترجمه نهج البلاغه

ترجمه نهج البلاغه‌ی اُستادِ فقیدِ علی اصغر فقیهی، نخستین بار، به سال ۱۳۷۴ ه.ش. منتشر شد.^{۱۹} به تصریح خود اُستاد، هشت سال، مصروف کار ترجمه، و چهار سال، در کار اصلاح و بازخوانی و بازنویسی و ویرایش و تصحیح مطبوعی آن گردیده است؛^{۲۰} پس، این کار سزایمند، دوازده‌ساله از عمر آن پاکیزه‌مرد نیک‌آهنگ را به خود اختصاص داده است.^{۲۱} ... زهی مرد و خهی کار! ... خوشا وقت!

ترجمه متن کامل نهج البلاغه، یعنی کاری که زنده‌یاد فقیهی بصراحت بر همه دیگر کارها و نوشتارهای خویش برتری اش می‌نهاد،^{۲۲} پیاپند اهِتمامی بود که اُستاد، پیش از آن، در ترجمه سفارشنامه مشهور امیرمؤمنان علی - عَلَیْهِ السَّلَام - به مالکِ اَشتر به کار برده بود و در آن کامیاب گردیده. از پس آن کامیابی، به ترجمه متن کامل نهج البلاغه گرایید.^{۲۳}

اُستاد اَنوشه‌یاد، خود، در مقدمه ترجمه نوشته است:

«نویسنده این سُطور، سالها پیش از این، یعنی در سال ۱۳۴۱ [هجری] شمسی، عهدنامه حضرت امیرالمؤمنین - عَلَیْهِ السَّلَام - را برای مالکِ اَشتر، با مقدمه و تعلیقاتی، به فارسی ترجمه کرد که همراه با متن عهدنامه به چاپ رسید و منتشر گردید. از همان هنگام در این اندیشه بود که تمام کتاب شریف نهج البلاغه را به فارسی برگرداند، اَمّا چون بر عظمت و دشواری چنین کاری واقف بود و می‌دانست که جمله یا عبارتی را که علی - عَلَیْهِ السَّلَام - بزرگ‌مرد حقیقت و معنویت انشاء فرموده، محال است بتوان آن را با همان مفهومی که آن حضرت در نظر داشته و با همان فصاحت و بلاغتی که در آن به کار رفته، به زبان دیگری برگردانید، زمانی دراز در تردید به سر بُرد که گامی به جلومی‌گذاشت و گامی دیگر به عقب می‌نهاد، سرانجام، به انگیزه این‌که وی در شمار مترجمان این کتاب بزرگ قرار گیرد و از این افتخار بهره‌ای ببرد و نیز نظر به اِبرازِ علاقه یکی از دوستان صمیم نسبت به انجام این مهم، به موجب جمله: مَا لَا يُدْرِكُ كُلهُ لَا يُتْرَكُ كُلهُ، با استعانت از خالِقِ مَنان و مُتَوَكِّلِ عَلَیْهِ به انجام آن مُصَمَّم شد و در روزِ اَوَّلِ ماهِ رَمَضانِ المبارکِ سالِ ۱۴۰۲ هجری قمری مطابق دوم تیرماه ۱۳۶۱ [هجری] شمسی، کار ترجمه را آغاز کرد و در روز ۲۸ شعبان المعظم سال ۱۴۰۹ هجری قمری مطابق ۱۶ فروردین ۱۳۶۸ [هجری] شمسی، آن را به پایان بُرد و آنچه در توانایی او بود، در آدای چنین امانتی سترگ و مقدّس به کار بست». (ص پنج و شش، با تصرّفی بسیار جزئی)

اُستاد اَنوشه‌یاد علی اصغر فقیهی، در رویارویی با کار آرجدار ولی دُشوار ترجمه نهج البلاغه، از صعوبات عویصات و مصاعبِ طّی این طریق دُزشتناک نیک آگاه بود. خود نوشته است: «... ترجمه نهج البلاغه ... با اِرائه فصاحت و بلاغتی که در الفاظ و عبارات آن یافته می‌شود و نشان دادن مفهومی که در بسیاری از

۱۹. کتاب شریف نهج البلاغه (متن تصحیح شده عربی، همراه با شرح شیخ مُحَمَّد عبّده)، ترجمه: علی اصغر فقیهی (۱۲۹۲، ۱۳۸۲ ه.ش.)، ج: ۱، تهران: انتشارات صبا، ۱۳۷۴ ه.ش.

۲۰. نگز: زُشد مُعَلِّم، دئ‌ماه ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۱۳۰، ص ۱۵.

۲۱. تقریبی بودن محاسباتی چنین را از نظر نباید دور داشت. پس این که در چاپ اخیر کتاب (قم: نشر آذینات، زمستان ۱۳۹۵ ه.ش.)، در «سخن آغازین» که آقای سید حُسنِ رضوی ثرعی مرقوم داشته‌اند، و نیز بر پشت جلد کتاب، «هفت سال» از عمر اُستاد زنده‌یاد فقیهی را مصروف این کار قلم داده‌اند، از همین چشم‌انداز، قابل توجیه است. تاریخ دقیق تر مُدّت اِشتغال اُستاد به ترجمه متن، پس از این خواهد آمد.

۲۲. فرهنگِ کوثر، تیر ۱۳۷۷ ه.ش.، ص ۱۶، ص ۸۰.

۲۳. روانشاد اُستاد فقیهی، در دوران تدریس خویش نیز گزیده‌هایی از نهج البلاغه را به دانش‌آموزان درس می‌داده (نگز: کتاب ماه دین، ص ۱۰، ص ۳۵، شهریور ۱۳۷۹ ه.ش.، ص ۱۷)، و در تدریس زبان عربی به عنوان تکلیفِ درسی، تجزیه و ترکیب بخش‌هایی از نهج البلاغه را از دانش‌آموزان درمی‌خواست است (نگز: شناختنامه اُستاد علی اصغر فقیهی، به کوشش: مُحَمَّد رضا زهترین، ص ۵۲).

شاید بسیاری ندانند که رساله توضیح المسائل رایج، یعنی: همین متن فقیهی که از زمان راهبر دینی بزرگ بی‌جانشین، سید الطائفه آیه‌الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی - رَفَع اللهُ تَعَالَى شَرِيفَ رُتْبَتِهِ و قَدَسَ رُكْبَتَهُ، در اختیار شیعیان فارسی‌زبان است، و پس از آن فقیه بی‌همال، پیشینه متصدیان مرجعیت، همان کتاب را با تصرّفاتی بروفق آراء و اَنظارِ خویش مبنای نگارش و اِنشاز رساله عملیه قرار داده‌اند، به اِنشای اُستادِ روانشاد علی اصغر فقیهی است

مَقَامَاتِ بَدِيْعِ الرِّمَانِ هَمْدَانِي وَمَقَامَاتِ حَرِيْرِي بَصْرِي وَدِيْوَانِ مُتَنَبِّئِي رَانَزْدِ اَوْسْتَادَانِي چُون دَانِشْمَنْدِ ذَوْفُونِ، فَتِيْهِي فَلَسْفَهْ دَانِ اَدِيْبِ، اَسْتَادِ مَحْمُوْدِ شَهَابِي خُرَاسَانِي - رَحْمَةُ اللهِ، بَه دَرَسِ مِي خَوَانَد.^{۲۵}

نَمِي خَوَاهَم بُرُزْگَنْمَايِي كُنْمِ وَمَثَلًا بَكُوْمِ رَوَانِشَادِ اُسْتَادِ عَلِي اَصْغَرِ فَقِيْهِي، بَا اِيْنِ سَوَابِقِ وَتَوْشَهْ اَنْدُوْزِي هَا، دِيْگَرِ اَز اَرْكَانِ اَدَبِيَّتِ وَأَيْمَةُ عَرَبِيَّتِ عَصْرِ حَاضِرِ بُوْدَه اَسْتِ وَمَثَلًا عَلَمَايِ الْاَزْهَرِ نِيْزِ مَشَاكِلِ خُوْدِ رَا بُوْرِيْشِ اَز مَحْضَرِ اَوْ حَلِ مِي كَرْدَه اَنْد! ... چُنِيْنِ يَاوَهْ هَايِي كِه دَر سَرْگُذْشْتَنَامَهْ هَايِ شُمَارِي اَز مُتَأَخَّرَانِ اَمْدَه اَسْت!!! وَرَزَقِ رُوْحِ مُتَوَهِّمَانِ دُرُوْعُودِ اَز يَاوَهْ كُسْتَرِ رُوْزْگَارِ مَاسْتِ، نَه بَر مَقَامِ عِلْمِي رَاسْتِيْنِ عَالِمَانِ مِي اَفَزَايْدِ وَنَه دَر اِيْنِ شُخْنِگَاَهْ جَايِي دَاْرَد. ... كَامَهْ نِگَارَنْدَه اَز دَر اَزْكَشِيْدِيْنِ شُخْنِ وَگَزَارِشِ چُنْجَانِ جُزْئِيَاْتِ وَتَأْكِيدِ بَر اَنْهَا، اِيْنِ اَسْت كِه اَوَّلًا نِشَانِ دِهْمِ زَنْدَه يَادِ فَقِيْهِي بَا چِهْ اَهْلِيَّتِي دَر كَارِ تَرْجَمَهْ نَهجِ الْبَلَاغَهْ دَر اَمْدَه اَسْت (وَ اِيْنِ، بِيْشِ اَز هَر چِيْزِ يَادِ اُوْرِيِي اَسْت مُشْفِقَانَهْ بَه خُوْدِمِ وَ دِيْگَرِ بَرَادَرَانِمِ اَز طُلَّابِ عُلُوْمِ دِيْنِي - اَعَزَّهُمُ اللهُ تَعَالَى - كِه وَامِ فَرَاگِيْرِي رَا بِيْهُوْدَه، تَوْخْتَه نِيْنِگَارِيْمِ وَبِه تَوْشَهْ اَنْدِكِ خُوِيْشِ غَزَهْ نِگَرْدِيْمِ وَ فَرَا يَادِ دَاشْتَه بَاشِيْمِ كِه چِهْ اَنْدَاْزَه دَر قِيَاسِ بَا سَلَفِ صَالِحِ خُوِيْشِ تَهْيِدِسْتِ وَتُنْكَ مَايَه اِيْمِ)، ثَانِيَاً حَاطِرِ نِشَانِ نَمَايِمِ كِه پَايَهْ شَادَرْوَانِ اُسْتَادِ عَلِي اَصْغَرِ فَقِيْهِي، دَر اِيْنِ عَرَبِيَّتِ، اَز بِيْشِيْنَهْ بَهْتَرِيْنِ مُتَرْجِمَانِ مَتَأَخَّرِ نَهجِ الْبَلَاغَهْ شَرِيْفِ بُلَنْدَتَرِ وَ اَرْجَمَنْدِ تَرْبُوْدَه اَسْت، وَ سِوَايِ نَادِرِ كَسَانِي چُون اُسْتَادِ زَنْدَه يَادِ عَلَامَهْ دِكْتَرِ سَيِّدِ جَعْفَرِ شَهِيْدِي (۱۲۹۷ - ۱۳۸۶ ه.ش.) - قَدَّسَ اللهُ رُوْحَهْ الْعَزِيْزِ، غَالِبِ دِيْگَرِ مُتَرْجِمَانِ اَنْ كِتَابِ عَزِيْزِ گِرَانْمَايَه، تَا اَنْجَا كِه مِي دَانِيْمِ، چُنِيْنِ تَحْصِيْلَاتِ پِيُوْسْتَه وَ پِيْشِيْنَهْ تَوْعُلِي دَر عُلُوْمِ سُنَّتِي عَرَبِيَّتِ نَدَاشْتَه اَنْد؛ وَ اَلْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ.

مَايَه تَأَسُّفِ وَ تَحْشُرِ وَ دَر عِيْنِ حَالِ وَاقِعِيَّتِي اَسْت اِنْكَارِ نَا پَذِيْرُو چِشْمِ نَا پُوْشِيْدَنِي كِه نَهجِ الْبَلَاغَهْ پَرُوْهِي نِيْزِ دَر اِيْنِ گَرْمِ بَا زَارِ سُوْدَا وَ سُوْدِ، اَز دَسْتِ اَنْدَاْزِي هَايِ طَامِعَانِ خَاْمَدَسْتِ بِي وُقُوْفِ وَ كَالِيُوْگَانِ مُعَقَّلِ مَعْتَوْه، عَلِي حَسَبِ مَرَاتِيْبِهِمْ!، دَر اَمَانِ نَمَاْنْدَه اَسْت. دَر اِيْنِ اَبُوَابِ، چِه بَسِيَارِ هَدْيَاْنَاْتِ كِه شُنُوْدَه اِيْمِ وَ چِه فَرَاوَانِ تَرْهَاتِ كِه خَوَانْدَه! ... گَاَه مَقَالَاتِ وَ كِتَابَهَايِي دَر بَارَهْ نَهجِ الْبَلَاغَهْ وَ حَتِّي تَرْجَمَهْ هَا وَ شَرْحَهَايِي بَر بَارَهْ هَا يَا تَمَامِي اِيْنِ كِتَابِ شَرِيْفِ اِنْتِشَارِ مِي يَابَدِ كِه تَصَفُّحِ بِي تَفْخُشْشَانِ هَم مَوْجِبِ دَرِيْعِ وَ شَرْمُسَارِي مِي گَرْدَد؛ وَ اِلَى اللهِ الْمُسْتَكِي.

دَسْتِيَاْزِي بَه فَهْمِ وَ يَا تَرْجَمَهْ اِيْنِ مَتْنِ مَتِيْنِ، نِيَاْزْمَنْدِ تَوْشَهْ زَبَانِي وَ

تَعْبِيْرَاتِ اَنْ وَجُوْدِ دَاْرَد، بَه هِيْچِ زَبَانِي مِيْسَرْنَمِي بَاشَد). (ص شش)

بَرَايِ تَنْبُّهْ بَه مَرَاتِبِ اَهْلِيَّتِ اُسْتَادِ فَقِيْهِي بَرَايِ كَارِ بُرُزْگِي كِه پِيْشِ گِرْفْتَه بُوْدِ، بَايْدِ فَرَا يَادِ دَاشْتِ كِه وِي عِلَاوَه بَر تَحْصِيْلَاتِ عَالِي دَر عُلُوْمِ حُوْزُوِي وَ تَحْصِيْلِ اَدَبِيَاْتِ دَر دَانِشْگَاَهْ وَ مُطَالَعَاتِ فَرَاخِ دَاْمَنَهْ دَر تَارِيْخِ وَ اَدَبِ وَ فَرْهَنْگِ اِيْرَانِ وَ اِسْلَامِ، دَر فَرَاگِيْرِي عُلُوْمِ عَرَبِيَّتِ كِه شَرْطِ نَخْصَسْتِ گَامِ نَهَادَنْ بَه رَاَهْ فَهْمِ وَ گَزَارِشِ مَتْنِي چُونَانِ نَهجِ الْبَلَاغَهْ اَسْت، كُوْشِيْشَهَا كَرْدَه وَ دَر اِيْنِ رَاَهْ تَوْشَهْ هَا اَنْدُوْخْتَه بُوْدِ.

اُسْتَادِ فَقِيْهِي اَز مَكْتَبْخَاْنَهْ بَا كِتَابَهَايِي چُون نِصَابِ الصَّبِيْبِيَانِ وَ گِيْلِسْتَانِ سَعْدِي وَ تَارِيْخِ مُعْجَمِ اَشْنَا مِي شُوْد؛ مَتْنَهَايِي كِه بَه تَعْبِيْرِ خُوْدِ اَوْ، فَرَاگِيْرِي نِگْدَانِشَانِ «پَايَه وَ مَايَهْ مُحْكَمِي پِيْدا مِي كَرْدَنْد». اَز دَهْسَالْگِي بَه مَدْرَسَهْ «جَانِي خَاْن» - كِه رُوْبَه رُوِي مَسْجِدِ جَامِعِ قُمْ بُوْدَه اَسْت وَ بَر خِي اَنْ رَا مَدْرَسَهْ «جَهَانْگِيْرِ خَاْن» مِي نَاْمَنْد - مِي رُوْد. دَر هَمَانِ مَدْرَسَهْ كِه پَدَرِ وَ عَمُوْشِ هَم اَنْجَا فِقْهْ وَ اَصُوْلِ تَدْرِيسِ مِي كَرْدَه اَنْد، بَا قِي مَائِدَهْ نِصَابِ الصَّبِيْبِيَانِ رَا مِي خَوَانَد وَ سَبِيْسِ هَمَهْ جَامِعِ الْمُقَدَّمَاتِ رَا وَ سَبِيْسِ شَرْحِ جَلَالِ الدِّيْنِ سِيُوْطِي رَا بَر اَلْفِيْهِي اِبْنِ مَالِكِ وَ اَنْگَاَهْ شَرْحِ جَامِي رَا بَر كَافِيَهْ اِبْنِ حَاجِبِ دَر نَحْوِ. پَسِ اَز اِيْنَهَا شَرْحِ رَضِي وَ شَرْحِ نِظَامِ رَا بَر شَافِيَهْ اِبْنِ حَاجِبِ دَر صَرْفِ بَه پَايَانِ مِي رَسَاَنْد. مُعْنِي الْكَلْبِيْبِ اِبْنِ هِشَامِ وَ مُطَوَّلِ تَنْتَاْزَانِي رَا نِيْزِ تَمَامِ وَ كَمَالِ دَرَسِ مِي گِيْرَد. بَه گُفْتَهْ خُوْدِ اُسْتَادِ «اَنْ وَقْتِ هَا [بَر خِلَافِ اِمْرُوْز] رَسْمِ بُوْدِ كِه اِيْنِ مَتْنِ هَا تَا اَخْرِ خَوَانْدَه شُوْد وَ هِيْچِ مُدْرِسِي اِجَاْزَه نَمِي دَادِ كِه [مَتُوْنِ دَرَسِي] بَه صُوْرْتِ مُنْتَخَبِ خَوَانْدَه شُوْنَد». خُلَاصَه، تَا نُوْزْدَه سَالْگِي، بَخْشِ مُهْمِي اَز اَنْچِهْ اَوْ اَمُوْخْتَه بُوْدَه، يَكْسَرَهْ دَر زَمِيْنَهْ زَبَانِ وَ اَدَبِيَاْتِ وَ عَلِي الْخُصُوْصِ اَدَبِيَاْتِ كِهْنِ عَرَبِي بُوْدَه اَسْت. دَر اَنْ سَالَهَا كِه مُعْنِي يَا مُطَوَّلِ مِي خَوَانَدِ وَ مِثْلِ «بِچِهْ طَلَبَهْ هَايِ دِيْگَرِ» هَنْوُزِ عَمَامَه نَدَاشْتِ وَ فَقَطْ شَبْ كَلَاهِي بَه سَرِ مِي نَهَادِ، اِگَرِچِهْ مَشْمُوْلِ نِظَامِ وَظِيْفَه نَبُوْدِ، رَفْتِ وَ دَر اَزْمُوْنِي كِه بَرَايِ مُعَاْفِيَّتِ طُلَّابِ اَز نِظَامِ وَظِيْفَه بَر گَزَارِ مِي گَرْدِيْدِ، شَرْكْتِ كَرْدِ. اِيْنِ، شَنِيْدَنِي اَسْت كِه دَر اَنْ اَزْمُوْنِ، اَز وِي مِي خَوَاهَنْدِ اَبِيَاْتِي اَز لَامِيْهِي اِمْرُوْ الْقَيْْسِ، شَاعِرِ بُرُزْگِ عَصْرِ جَاهِلِي، رَا - كِه جِزْءِ «مُعَلَّقَاتِ سَبْعِ» اَسْت - مَعْنِي كُنْدِ وَ اَوْ نِيْزَاْزِ عَهْدَه بَر مِي اِيْدِ. مُمْتَحِنِ وِي كِيْسْتِ؟ ... مَرْحُوْمِ آيَهْ اَللهِ سَيِّدِ مُحَمَّدِ تَقِي خَوَانْسَارِي - رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهْ؛ مُجْتَهِدِي مُجَاهِدِ كِه دَر شِعْرِ وَ اَدَبِ عَرَبِي هَم چِيْرَه دَسْتِ بُوْد.^{۲۴}

دَر دُوْرَه تَحْصِيْلَاتِ دَانِشْگَاْهِي اُسْتَادِ فَقِيْهِي نِيْزِ كَارِ تَوْعُلِ وِي دَر عُلُوْمِ عَرَبِيَّتِ وَ مُتُوْنِ فَخِيْمِ وَ فَاخِرِ زَبَانِ عَرَبِي هَم چُنْجَانِ اِداْمَه دَاْرَد. نَهجِ الْبَلَاغَهْ رَا نَزْدِ اُسْتَادِ فُرُوْزَاْنِ يَادِ بَدِيْعِ الرِّمَانِ فُرُوْزَانْفَرِ وَ مُتُوْنِي چُون

۲۵. اِز بَرَايِ اِيْنِ تَفَاصِيْلِ نِيْزِ، نِگَر: رُشْدِ مُعَلِّمِ، دِيْ مَآءِ ۱۳۷۶ ه.ش.، ش ۱۳۰، ص ۱۱.

۲۴. اِز بَرَايِ اِيْنِ تَفَاصِيْلِ، نِگَر: رُشْدِ مُعَلِّمِ، دِيْ مَآءِ ۱۳۷۶ ه.ش.، ش ۱۳۰، ص ۹ و ۱۰.

جمله‌ها و عبارات، سنگین و نامطلوب از کار درمی‌آمد، از این روی، انجام چنین نظری میسر نگردید، لیکن ترتیبی به کار رفت که هر جمله فارسی، بدون^{۲۷} فزونی و کاستی با مرادف عربی قابل تطبیق باشد و بسیاری از کلمات نیز در ترجمه، با مرادفهای خود در متن به آسانی، مطابق گردد. با یادآوری این معنی که در موارد بسیاری، ناگزیر در برابر یک جمله کوتاه عربی، یک جمله بلند فارسی گذاشته شده تا بیشتر به بیان مقصود، وافی بوده باشد؛ حتی گاهی ضرورت داشته است که در ترجمه یک کلمه یا یک تعبیر و اصطلاح، یک جمله قرار گیرد. (ص ۵ و یازده)

راست آنست که ما با داشتن این متن و ترجمه، به یک درسنامه نهج البلاغه یا نهج البلاغه درسی درسنامه وار که سخت نیازمند آنیم، نزدیک تر شده ایم، و استاد آنوشه یاد علی اصغر فقیهی - طاب ثراه - را از این در، بر ذمت همه دوستداران فرهنگ فقه مند اسلامی - اجزّل الله حظهم من السعادة، ورزقهم الحسنى و زیاده، حقی است بزرگ.

استاد شادروان، فقیهی، بر ترجمه خویش حواشی و توضیحات سودبخشی نیز نوشته که در کنار شرح عربی شیخ محمد عبده که در هوامش صفحه‌های متن عربی مندرج است، خواننده جوینده را نیک به کار می‌آید. به تصریح خود زنده یاد فقیهی، «... این ترجمه، شامل شرح شیخ محمد عبده که در ذیل صفحه‌های متن آمده نمی‌شود، و نیز عموم مطالبی که در ذیل صفحه‌های ترجمه ذکر گردیده به جز در موارد معدودی، آن‌هایی است که در شرح عبده درباره آنها توضیحی داده نشده است». (ص یازده، هامش)^{۲۸}

استاد آنوشه یاد، با وقوفی ستودنی و مثال زدنی بر خطورت کار سترگی که بدان دست یازیده است، نوشته:

«این امر مسلم است که ترجمه به مراتب دشوارتر از تألیف و مسؤلیت آن چند برابر بیشتر از تألیف می‌باشد و امانتی است که ادای آن به همان گونه که هست، به آسانی امکان پذیر نیست، زیرا در تألیف دست مؤلف باز است که چه بنویسد و چگونه بنویسد، اما در ترجمه، مترجم محدود به موضوع ترجمه است و حتی کوچک ترین تخطی از آن یا دخل و تصرفی را در آن ندارد و نمی‌تواند

فرهنگی و سرمایه علمی بسنده‌ای است فراخور چنین کاری سترگ؛ و تحصیل چنین توشه و سرمایه‌ای که شکیبایی و کوشایی بسیار طلب می‌کند، در زمانه ما - که روزگار دامن گسترانیدن شتابزدگی‌ها (بل - حاشا عن السامعین و القارئین! - روزگار تصدای شماری از کسبه بیچاپ بفروش! در «دکاکین»!! دانشگاهی و حوزوی و ... است، از نادر کسانانی ساخته تواند بود. ... کثر الله أمثالهم! ... لیک، خواصی اعزّه تن پرور عافیت جوی آسان خواه را - چنان که دانم و دانید! - با چنین مشقتها چه کار؟! ... دربارۀ آنچه در این دهه‌ها به نام دانش و آزادگی و دین و مروت می‌رود و پیوند گجسته «چاپ» و «چپو» در خدمت دکانداران سودایی جلوه‌فروشی که نه پرهیزگار و نه دانشورند / همین بس که دنیا به دین می‌خرزند»، یک سینه سخن دارم؛ ولی چه سود؟! ... بگذار تا گذر کنیم از داستان پُرآب چشم این زدوبندهای سوداگرانه با فرهنگ و فرزانی بیگانه!

... گوهر دانش و بینش به گجا باید بُرد!

که درین شهر ازین هردو وبال آید و بس!^{۲۹}

برگردان روشن‌نگر

استاد آنوشه یاد علی اصغر فقیهی - قدس الله روحه و طیب رَمسه، در کنار دقت و امانتی که در باب صحّت ترجمه نهج البلاغه به کار بسته، صورت ترجمه را نیز به گونه‌ای پرداخته است که بتوان آن را جمله به جمله و گاه واژه به واژه با متن عربی برابر نهاد و برسنجید. بدین سان او، یک نهج البلاغه‌ی آموزشی فراهم ساخته است که بایستی آن را پیوسته در فضای علمی و نظام تعلیمی مان بروشنی تمام دریافته ایم و از نبودش زینها دیده ایم و می‌بینیم.

استاد فقیهی، خود، در مقدمه ترجمه نهج البلاغه‌اش نوشته است: «برای این که بتوان به آسانی، جمله‌های فارسی را با جمله‌های عربی تطبیق کرد، روش کار بدینگونه قرار داده شد که در صفحه سمت راست، متن گذاشته شود و در صفحه طرف چپ، ترجمه همان صفحه قرار گیرد و در دنبال هر جمله از متن، شماره‌ای باشد و همان شماره در دنباله ترجمه همان جمله گذاشته شود. ابتدا در نظر بود، ترجمه به گونه‌ای باشد که هر کلمه فارسی را با مرادف عربی آن، به آسانی بتوان مطابق کرد، اما با توجه به تفاوتی که میان روش نوشتن، در فارسی و عربی یافته می‌شود و مثلاً، فعل در فارسی معمولاً در آخر جمله قرار می‌گیرد و در عربی، بیشتر در اول جمله واقع می‌شود و از طرفی اگر تحت اللفظی ترجمه می‌گردید،

۲۷. در متن چاپی: به دون. گویا مختار خود مرحوم فقیهی است.

۲۸. پس این که یکی از معاصران ما، در سخنانی که به مناسبت چهلمین روز درگذشت استاد فقیهی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی رانده است، در ضد بیان امتیازات ترجمه نهج البلاغه‌ی آن مرحوم، گفته: «... شرح شیخ محمد عبده را هم ایشان، به کمال و تمام، ترجمه کرده‌اند...» (شناختنامه استاد علی اصغر فقیهی، ص ۴۸۸)، سخنی است نه تر جای خویش، و از نوع مسامحات و حالایی که از آریاب مقامات بسیار دیده‌ام.

۲۹. زنده یاد دکتر زعی آدرخی.

یک کلمه، حتی یک نقطه، از آن بکاهد، یا بر آن بیفزاید، به ویژه اگر موضوع ترجمه، کتابِ باعْظَمَتِي، همچون نَهجِ الْبَلَاغَةِ بوده باشد که مَسْئُولِيَّتِ درباره آن چند برابر می شود. با توجُّه به موارد مذکور، تا آنجا که مقدور بوده، کوشش شده است تا مفهوم کلامِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلِيهِ السَّلَام - بی آن که از آن کاسته یا بر آن افزوده شود، به گونه ای که برای همه کس، قابل درک و فهم باشد، به فارسی برگردانیده شود، و برای این منظور، اَلْفَاظِ و کلماتی به کار رفته است که به ذهن عموم نزدیک باشد و نیز در مواردی، قواعد دستوری و اِنشایی و صرفی نادیده گرفته شده، از جمله اینکه کلمات مترادف و گاهی دو جمله با یک مضمون آورده شده تا هر کدام به ذهن خواننده نزدیک تر است به آن توجُّه نماید، همچنین به نُدْرَتِ پاره ای از کلمات که استعمال آنها از نظر صرفی و لغوی صحیح نیست لیکن فارسی زبانان به کار می برند و مقصود از آنها را درک می کنند و به تعبیر دیگر، جزء غلطهای مشهور به حساب می آیند، در مواردی از این ترجمه آمده است، زیرا بسیاری از فارسی زبانان، با این گونه اَلْفَاظِ مأنوس ترند و مفهوم را از آنها زودتر و بهتر درک می کنند. و باز از تکرار فعل و به خصوص تکرار فعل عام در آخر جمله، در مواقع مناسب، خودداری نشده است.

در مواردی اَلْفَاظِ عَرَبِيَّه که استعمال آنها در میان فارسی زبانان معمول است، با مرادف فارسی آنها، آورده شده مانند: هدف و نشانه و پیوسته و ملحق، تا اگر خواننده به مفهوم یکی از آن دو، آشنا نبود، به آن یکی توجُّه کند.

در پاره ای از موارد که فعل باید به قرینه حذف شود، چون حذف نشدن آن از نظر آسانی درک مطلب، بهتر به نظر رسیده، حذف نشده است. دیگر آنکه گاهی در ترجمه مصدر و پاره ای از صفات (از جمله اسم فاعل و اسم مفعول) فعل قرار گرفته است. به طور کلی، منظور، سادگی و روانی عبارات بوده است تا مفهوم آنها به آسانی درک و دریافت شود و از همین جهت به عبارت پردازي و مُحَسَّنَاتِ لَفْظِي و صنایع ادبی نیز، کمتر پرداخته شده است. با همه این ها، در مواردی، به علت رعایت امانت، عبارت به گونه ای است که سنگین به نظر می آید. در چنین مواردی، مفهوم عبارت، با طریزی ساده و روان، در پاورقی، ارائه گردیده است. (ص یازده و دوازده؛ با تَصْرُفِي بسیار جزئی)

«معلوم است که در عَرَبِيَّه، اَلْفَاظِي از قبیل: وف - قد - ل - ان - در آغاز جمله، بسیار به کار می رود. برای حفظ امانت، از ترجمه هیچیک از آنها، صرف نظر نشده است. از این روی، گاهی آثار ترجمه در جمله ها و عبارات، مشاهده می گردد،^{۲۹} با این یادآوری که این گونه اَلْفَاظِ با توجُّه به سیاق سخن، در موارد مختلف، یکسان معنی نشده است. از باب مثال، حرف «ف» گاهی به «پس» و در جایی به «که» و در جای دیگری به «بنا بر این» و در موردی به «و» ترجمه شده، و لفظ «قَد» اگر در جُلُوْفِ فَعْلٍ ماضی درآمده باشد به «بتحقیق و به راستی و همانا» و در جُلُوْفِ فَعْلٍ مضارع به «گاهی» معنی شده، و لفظ «اِنَّ» بیشتر به «به راستی یا به حقیقت» و در مواردی به «همانا» ترجمه گردیده، و در مقابل «اِنَّمَا» بیشتر «همانا» و در مواردی «جز این نیست» قرار گرفته، و حرف «و» گاهی به «اَمَّا» معنی شده است.

دیگران که، در آخر بعضی از فعلهای عربی نونی درمی آید که آن را نون تأکید می نامند. این نون، اگر مُشَدَّد باشد، ثقیله، و اگر مُخَفَّفٌ باشد، خفیفه نامیده می شود. در ترجمه این نون، اَلْفَاظِي از قبیل: البتّه، به طور یقین، مُسَلَّم، مُسَلَّمًا، قطعاً یا جمله هایی مانند: با تأکید به توسفارش می کنم، یا با تأکید به تومی گویم، به کار رفته است.

اَسْتَاذِ اَنُوشَه ياد عَلِيَّ اَصْغَرِ
فِقْهِي - قَدَسَ اللّٰهُ رُوحَه
وَ طَيِّبَ رَمَسَه ، در کنار
دِقَّتِ و اَمَانَتِي که در باب
صِحَّتِ تَرْجَمَهُ نَهجِ الْبَلَاغَةِ
به کار بسته، صورتِ تَرْجَمَه
را نیز به گونه ای پرداخته
است که بتوان آن را جمله
به جمله و گاه واژه به واژه
با متنِ عَرَبِيَّه بَرَابَرِ نِهَادِ و
بَرَسَنَجِيدِ. بَدِيْنِ سَانِ او، یک
نَهجِ الْبَلَاغَةِ اَمُوزَشِي فَرَاهِمِ
ساخته است که بایایی آن
را پیوسته در فَضَايِ عِلْمِي
وَ نِظَامِ تَعْلِيمِي مان بَرُوشَنِي
تَمَامِ دَرِيَاْفَتَه اِيْمِ و از نُبُودَشِ
زِيَانَهَا دِيْدَه اِيْمِ و مِي بِيْنِيْمِ.

۲۹. می نویسم:

مراد اَسْتَاذِ فِقْهِي، بظاهر، همان است که در اصطلاح، «بوي ترجمه» می گویم، و مقصودمان از آن، این است که ریخته خامه ترجمان، با قوالب زبان مقصد سازگاری نداشته باشد و تداعیگر آن ساختهای صرفی و نحوی و بلاغی زبان مبدأ باشد که در زبان مقصد غریب می نماید. به چنین کیفیت ناخوشی که از این ناسازواری حاصل می گردد، و بر اثر آن، غرابتی نکوهیده بر ذهن مخاطب سنگینی می کند، در اصطلاح، «بوي ترجمه» گفته می شود.

در معنی اَلفَظی که از یک نوع هستند (از جمله حُرُوفِ عَظْف) اَمَّا مورد استعمال آنها با یکدیگر تفاوت دارد، این تفاوت رعایت شده است، مثلاً «ف» و «ثُمَّ» هر دو حرفِ عَظْف می باشند، لیکن در «ثُمَّ» مفهوم تَرَاحِی وجود دارد، بنا بر این، «ف» به «پس» و «ثُمَّ» به «سپس» و «آن گاه» ترجمه گردیده است.

در برابر لفظ «لَکِن» در مواردی «لیکن» که فارسی شده آن است^{۳۰} و در مواردی دیگر «أَمَّا» و گاهی «بلکه» گذاشته شده است.

پاره ای از کلمات، در موارد مختلف در معانی مختلف به کار رفته است؛ از جمله کلمه «حَق» که چندین مفهوم از آن ایراده شده است، و چون در هر مورد، مفهوم مناسب با آن مورد از سیاق سخن دانسته می شود، نیازی به توضیح جداگانه ای، در هر مورد، احساس نشد. و نیز اَلفَظِ مُشْتَرِک که یک لفظ دارای چند معنی است، در هر جایی که استعمال گردیده باشد، قرینه یا قرائنی، بر معنی مورد نظر در آن مورد، دلالت دارد.

همچنین در مواردی، با توجه به روش نویسندگی فارسی، مُفْرَد به جمع و جمع به مُفْرَد معنی شده است و باز این که در مواردی که سیاق سخن بر این معنی دلالت داشته که مقصود از دو کلمه «مَرء» و «رَجُل» نوع انسان است، نه فقط جنسِ مَرَد، آن دو کلمه به انسان ترجمه گردیده است...» (ص سیزده و چهارده)

پاره ای از ترکیبات و تعبیرات، در زبان عَرَبی و طبعاً در کلام اَمیرالمؤمنین - عَلَیْهِ السَّلَام - یافته می شود که مترجم، معادلی در زبان فارسی، برای آنها نیافت. از قبیل: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، إِلَهِكَ عِنِّي - أَصْبَحُ وَأَمْسِي - وَوَلِيَّهِ - اللَّهُ بِلَاءُ فُلَان - كَيْتٌ كَيْتٌ - حیدری حیات. ناگزیر مفهوم این تعبیرات و ترکیبات در ترجمه، به صورت جمله یا عبارتی، ارائه گردیده است...» (ص چهارده؛ با اندکی تَصَرُّف)

از مجموع این گفته ها، نیک هویداست که مترجم با چه حوصله مندی و دقت و امانتی به کار خویش نگریسته است و چه اندازه از خوارکاری و فروگذاری پرهیخته. بی هیچ گمان، با بررسیهای ژرف تر و توشه علمی و نظری بیشتر، می توان بر چنین کارِ کارستان هم خُرده ها گرفت و سُستی یا ناتندُرستی پاره ای از برداشتها یا برابریهای نادرست را که او در گزارد و وظیفه خویش بر خود هموار کرده است و تعهدی مُنْکِر شد و نادیده انگاشت.

۳۰. می نویسم:

این بیان که واژه «لیکن»، فارسی شده «لَکِن» عَرَبی است، لَختی جای دَرَنگ است.

در لغت نامه دهخدا، ذیل واژه «لیکن» می خوانیم:

«این کلمه ظاهراً «لَکِن» عرب است (مما لَکِن) و یا صورتی از «بیک» فارسی قدیم.»

گویا «بیک» ریخت دیگری است از واژه «لیک»؛ هر چند بسیاری واژه «لیک» را، صورتی از «لَکِن» عَرَبی پنداشته اند (سنج: پُرهان قاطع، مُحَمَّد حَسَنِ بن خَلَف تبریزی مَخْلَص به «پُرهان»، به اهتمام: دکتر مُحَمَّد معین، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش. ۳۰ / ۱۹۲۱، هایش). به هر روی، «بیک» عَلَی الظَّاهَر ریشه ایرانی دارد (درباره ریشه شناسی «بیک»، نگو: فرهنگ ریشه شناسی زبان فارسی، مُحَمَّد حَسَنِ دوست، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش. ۱۰ / ۵۷۱، ش ۹۸۶).

واژه «بیک»، در شماری از متون کهن فارسی به کار رفته است (سنج: ترجمه قرآن موزه پارس، مترجمی ناشناس، به کوشش: دکتر عَلَی رواقی، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵ ه.ش. ص ۴۶۹). ریخت دیگر آن، یعنی «ویک»، نیز کمتر (سنج: همان، ص ۵۲۰)، ولی به هر روی به چشم می خورد.

شَمْسِ قِیس رازی، در کتاب آرزمنده اَلْمُعْجَم فی معاییر اَشْعَارِ الْعَجَم. که بردقانی لغوی و زبان شناسی بسیار از زبان نیکان ما اِشْتِمَال دارد، گوید: «... و در پارسی قدیم به معنی لَکِن، «بیک» استعمال کرده اند به اِمالَه کسره «با» و اکنون آن لفظ از زبانها افتاده است و مهجورالاستعمال شده، و «با» را به «لام» بَدَل کرده و «لیک» می گویند...» (اَلْمُعْجَم فی معاییر اَشْعَارِ الْعَجَم، شَمْس الدین مُحَمَّد بن قِیس الرازی، به تصحیح: عَلَامه مُحَمَّد بن عبدالوهاب قزوینی، و تصحیح مُجَدِّد: اَسْتاد [سید مُحَمَّد تقی] مُدْرَسِ رَضَوی، و تصحیح مُجَدِّد: دکتر سیروس شمیسا، ج: ۱، تهران: نشر علم، ۱۳۸۸ ه.ش. ص ۳۲۸).

دانشمند محترم، آقای دکتر سیروس شمیسا، از در مخالفت با قول اخیر شَمْسِ قِیس درآمده و نوشته اند:

«به نظر می رسد این بحث آساننا غلط باشد... «لیک» ربطی به «بیک» ندارد، بلکه به اِمالَه و حذف مُشْتَق از... لَکِن است». (همان، ص ۶۰۲) باری، بعید هم نیست که حق به دست شَمْسِ قِیس باشد؛ و «لیک»، نه دگرگشته «لَکِن» عَرَبی، که ریختی از همان «بیک» فارسی باشد؛ چنان که به همان معنی نیز هست، و دگرگونی آویی «ب» و «ل» هیچ دوری ندارد؛ وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

فرانموده، مُنْکِرُشُد و نادیده‌انگاشت.

تأمین این منظور، حُرُوفِ ریزه کاررفته است)، و چون در بسیاری از صفحه‌ها، محلی برای پاورقی باقی نمی‌ماند، از این روی، در موارد بسیاری، پاورقی این‌گونه صفحه‌ها به صفحه بعد یا صفحات بعد و گاهی به حدود صد صفحه بعد ارجاع گردیده و باز آنچه از تعلیقات باقی مانده، در انتهای قسمت مربوط آورده شده است. (در مواردی هم، مناسب دانسته شده است که توضیح مربوط در داخل صفحه و در پراکنش قرار داده شود). (ص پانزده و شانزده)

پیدا است که خواننده برای یافتن چنین توضیحاتی، البته باید حوصله‌مندی بسیار به خرج دهد و از برای ادراک این «مهرپدرانه»ی روانشاد فقیهی، قدری «جورأستاد» هم ببرد، تا فی‌المثل،^{۳۱} پینوشتهای صفحه ۶۶۸ را ذیل صفحه‌های ۷۰۳ و ۷۰۵ و ۷۰۷ بیابد! آن هم به گمک یادداشت‌های راه‌نماینده‌ای که استاد بر سر پینوشتهای نهاده است.

القِصّه، استاد فقیهی، در این ترجمه، چونان آموزگاری دلسوز با خواننده همراه گردیده و کوشیده است به زبانی که او دریابد و به گونه‌ای که حتی‌المقدور چیزی از مفاهیم اصلی فوت نشود، معانی عبارات نهج‌البلاغه در دیده و دل مخاطب بنشیند و چیزی بر او تاریک و مبهم نماند. دست‌آورد استاد فقیه، اینک، از برای کسانی که خواهان آموختن نهج‌البلاغه‌اند، یاریگر و سودمند است، و خوانندگان جوینده را در خواندن و دریافتن واژه به واژه آن کتاب آرجدار دستگیری می‌کند.

آنچه در این باب می‌نویسم، به اصطلاح، «درایت» است، نه «روایت». چه، خود، این سفر نفیس را بسی روزان و شبان پیش روی داشته و در خواندن و آموختن نهج‌البلاغه از آن سود جسته‌ام، و البته اگر هنوز بر همان حال آن‌دک‌مایگی معهود خویشتم ام، به قصور من راجع شماریدش، نه تقصیر آموزگار!

بازویرایی مَتَنِ نَهجِ الْبَلَاغَه

پایه کار استاد فقیهی، بر نهج‌البلاغه‌ی ویراسته دانشمند بزرگ مصری، شیخ مُحَمَّدِ عَبْدَه (۱۲۶۶ - ۱۳۲۳ ه.ق.) - تَعَمَّدَه اللهُ تَعَالَى بَعْفُزَانَه - بوده است که یکی از مشهورترین و متداول‌ترین چاپهای این کتاب عزیز محسوب است.

استاد انوشه‌یاد علی‌اصغر فقیهی، در کنار کار ترجمه نهج‌البلاغه به ویرایش نسخه چاپی ویراست شیخ مُحَمَّدِ عَبْدَه نیز دست یازیده است. خود استاد نوشته است:

کارهای ظریف و دقیق را جز به تأنی و تأمل به پیش نشوان بُرد، و در روزگار ما که شتابندگی‌های آزمندانه در جان عالم و آدم افتاده است و منافسات بیهوده بر سر مراتب و مناصب مادی، فراخنای دانش و فرهنگ را به غوغاگده‌ای ذهن آشوب و دل‌آزار بدل ساخته است، طالبِ علمانی اَبْجَدُخَوَان چون مرا باید که به جای دریافتان در هنگامه ابتدال هر روزی‌نگی‌ها، چنین سرمشق‌های قویم بحث و فحص حوصله‌مندانه را نصب‌العین خویش سازند و پیوسته آندرز هوشفرای حکیم نظامی گنجه‌ای - رَحْمَهُ اللهُ - را در گوشِ دل فروخوانند که می‌فرمود:

دَر خَرگِه کار خُرده‌کاری،
عیبی است بُزُرگ، بیقراری^{۳۲}

از دیرباز بسیاری از ترجمانان کاهشِ دُرستی و باریکی و سُتواری ترجمه خود را به بهای فزایش زیبایی و دل‌آویزی موجه دانسته‌اند. این توجیه، و مسامحت در امانت، اگر در عالم برخی ترجمه‌های عامه‌خوان، یا بعضی برگردانهای هنرین، پذیرفتنی باشد، در یک ترجمه امانتدار و واجدِ خصلتِ آموزشی که در صدد پاسداشت و انتقالِ حدِّ اکثری مفاهیم است، پذیرفتنی نیست؛ و استاد فقیه، زنده‌یاد فقیهی، در پی به دست دادن چنین ترجمه‌ای بوده است.

در کار استاد انوشه‌یاد علی‌اصغر فقیهی، چنان که اشارت رفت، تَقَدُّمِ دَقَّت و صِحَّت و امانت بر زیبایی و دل‌آویزی غالباً مَطْمَحِ نَظَر بوده است، و حتی از برای فدانکردن آن غایت ارجمند، گاه و بیگاه عدول از متعارف‌ترین عرف‌های کتاب‌آرایی نیز روا داشته شده. نمونه را، استاد فقیهی، خود درباره نحوه ثبت و درج توضیحاتش بر ترجمه نوشته است:

«در هر جا، توضیحی لازم یا مناسب به نظر رسیده، به عنوان تعلیقه، در پاورقی آمده است و شماره‌ای که به موجب آن به پاورقی ارجاع می‌گردد، در داخل پراکنش قرار داده نشده است تا با شماره‌هایی که در داخل پراکنش است و مربوط به تطبیق جمله‌های ترجمه با متن، می‌باشد، اشتباه نشود، و در مواردی برای این که مراجعه‌کنندگان درباره یافتن مطلبی دچار زحمت نشوند، پاره‌ای از توضیحات تکرار شده است، با این یادآوری که چون برای تطبیق جمله‌های ترجمه با متن، ضرورت داشت که صفحه مربوط به ترجمه، متضمن تمام محتوای متن، بدون کم و زیاد بوده باشد (حتی در چندین مورد برای

۳۱. ذیلی و مجنون، نظامی گنجوی، با تصحیح و تفسیر و شرح: مُحَمَّدِ رُوشَن، ج: ۲، تهران: صدای معاصر، ۱۳۹۵ ه.ش، ص ۸۹.

۳۲. منالی که می‌گویم، واقعی است.

«متنی که مأخذ و اساس ترجمه قرار گرفته، نُهج البلاغه [ی] چاپ دارالمعرفه بیروت همراه با شرح شیخ مُحَمَّد عبده، بوده است؛ با این یادآوری که نسخه مزبور با همه زیبایی ظاهری از لحاظ خوبی خط و فرم بندی صفحه ها و جهات دیگر، دارای غلطهای مطبعی فراوانی بود که در ضمن ترجمه، اصلاح شده است و در نتیجه، متن کم غلطی در دسترس قرار خواهد گرفت». (ص هشت)

استاد فقیهی، در ضبط نَص از بعض دیگر نسخه های مطبوع و مخطوط نُهج البلاغه و شروح آن بهره جسته است. از جمله، از تصویر دستنوشته کهن کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی در قم به شماره ۳۸۲۷ که کتابت پیشینه برگهای آن به سده پنجم هجری بازمی گردد و امروز میان نسخه شناسان به نام نسخه ابن المؤدب معروف است، شرح نُهج البلاغه قطب راوندی به نام منهاج البراعة، شرح نُهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی که بر بنیاد گفتار خود او، بر نسخه ای معتبر از نُهج البلاغه شریف متکی بوده است، شرح نُهج البلاغه ابن میثم بحرانی که آن هم بر بنیاد تصریح خود شارح، بر نسخه ای معتبر از نُهج البلاغه شریف ایکا داشته است. مرحوم فقیهی، همچنین، از ویراستهای دکتر ضحی صالح و شیخ مُحَمَّد مویی الدین عبدالحمید و عبدالعزیز سید الأهل نیز در جای خود بهره برده است. (سنج: ص نه و ده).

استاد آنوشه یاد، فقیهی، در مقدمه خود بر کتاب، مرقوم فرموده است: «در نسخه هایی که در دسترس مترجم بود، اختلافات و تفاوت هایی، وجود داشت که بسیاری از آنها در پاورقی یادآوری گردیده و کلمه یا جمله مورد اختلاف، ترجمه شده و در مواردی به وجه صحیح تر اشاره گردیده است که در این گونه موارد، نسخه خطی قدیمی [ابن المؤدب که در خزانه مرعشیه است] ... و نسخه همراه با شرح قطب راوندی، ملاک قرار گرفته است». (ص ده)

می نویسم:

سالها پیش که این کمین خادم کتاب و سنت، جويا جهان بخش - عفا الله عنه، برخی از نسخ خطی و چاپی نُهج البلاغه شریف را به مناسبتی می کاوید، درباره ویراست نُهج البلاغه شیخ مُحَمَّد عبده - تَعَمَدَهُ اللهُ بِعُفْرَانِهِ - به نکته ای غریب تَقَطَّن یافت؛ و آن این که:

میان خود چاپهای ویراست شیخ مُحَمَّد عبده، دگرسانی های معتدبه فراوان هست، و این دگرسانی ها نیز یکسره به بازنگریهای خود شیخ مُحَمَّد عبده و اصلاحات وی راجع نیست. آری، بازنگریهای خود شیخ مُحَمَّد عبده را در دگرسانی ها، سهمی

هست؛ چنان که زمانی تصویر یک چاپ مُتَقَدِّم ویراست شیخ مُحَمَّد عبده را که حواشی و تعالیقی از علامه شیخ مُحَمَّد حسین کاشف الغطاء - رضوان الله تعالی علیه - داشت می دیدم و - گویا^{۳۳} متن نُهج البلاغه در آن چاپ، برخلاف چاپهای مُتَدَوِّل ویراست شیخ مُحَمَّد عبده، فاقد سُكُل و اعراب کاملی بود که در چاپهای سپسین هست؛ لیک، دگرسانی های مُتَعَدِّبِه فراوانی هست که از جنس تکمیل و تجدید نظر خود شیخ مُحَمَّد عبده نیست. در یاد دارم زمانی که نزد استاد فقیدمان مرحوم آیه الله حاج سید مُحَمَّد علی روضاتی - رضوان الله تعالی علیه - به قرائت نُهج البلاغه شریف اشتغال داشتیم، نسخه چاپی پیش روی آن فقید سعید که حواشی و یادداشت های خویش را بر آن نوشته بودند، یکی از اُفست های بیروتی ویراست شیخ مُحَمَّد عبده بود. نسخه ای که حُجَّة الإسلام والمُسلمین آقای مجید هادی زاده - وَفَّقَهُ اللهُ لِمَا يُحِبُّ و یرضی - پیش چشم می داشتند، یکی از اُفست های قُمی ویراست شیخ مُحَمَّد عبده بود، چاپ مؤسسه اسماعیلیان، از روی یک چاپ قدیم اصیل نما که هم برای من و هم برای آقای هادی زاده فریبنده بود؛ هم ایشان و هم من - که در آن مجلس ویراست دکتر ضحی صالح را به همراه می بردم ولی نسخه ای از همین چاپ عتیق الأصل را در خانه داشتم، خیال می کردیم این چاپ گهنه اصیل نما، راهی به دهی می برد و مثلاً واگوه گر اصیل ویراست شیخ مُحَمَّد عبده است و ... در کار قرائت و مقابله و ... معلومان شد که چه اغلاط فاحش و افتادگیهای چشمگیر در این چاپ گهنه اصیل نما هست. آن اُفست بیروتی ویراست شیخ مُحَمَّد عبده هم البته از نادُرستیهای واضح کذایی که به مُصَحَّحش منسوب نتوان داشت، تهی نبود. العرض، پسان تر معلوم شد که جای آنست صاحب همتی میان چاپهای گونه گون ویراست خود شیخ مُحَمَّد عبده سنجشی به عمل آرد و اختلاف نسخ چاپی را ضبط کند و تصحیح انتقادی خود ویراست شیخ مُحَمَّد عبده را به نحوی که نمایشگر کار او و دامنه تصرفات ناشران و مطبعه چی ها باشد، فراهم سازد!

درباره ویراست دکتر ضحی صالح - عَفَرَ اللهُ لَهُ - نیز، با همه دانش و زبان دانی و نکته سنجی های شایسته ای که آن مرد را بود، و با همه شیوعی که نسخه چاپ کرده وی دارد و محل اعتماد و اعتنای

۳۳. این معنی را با کمال احتیاط عرض می کنم؛ و بی شبهه مُحتاج مُراجعه و بازبینی است؛ زیرا تصویر یاد شده را شاید ده و اند سالی پیش از این، نزد استاد فقیدمان، علامه آیه الله حاج سید مُحَمَّد علی روضاتی، أَجْزَلَ اللهُ تَعَالَى إِكْرَامَهُ فِی دَارِ الْإِقَامَةِ، زیارت کرده ام؛ و از نیشیان و سَهْو و خَلَط و خَبَط و سُكُوخه هایی که هوش و پیر بشر غرضه غوازی آنست، ایمن نیستم.

وَضِیع و شَرِیف و صِغَار و کِبَار است، از نَظَر نَباید دور داشت که:

شالوده کار دکتر ضَبْحی صالح بر مَنهَجِ عِلْمی اَمینی اُسْتوار نبوده است و آن دانیسومند فقید - سَامَحَهُ اللهُ تَعَالَى - در چاپ نَهجِ البَلَاغَةِ، حَتَّى التَّزَام به خود کتاب یعنی مَتْنِ نَهجِ البَلَاغَةِ شَرِیف را به مَثَابَتِ حَدِيثِنَامِه و کتابی روایی که سَيِّدِ رَضی - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَارْضَاهُ - در ظَلِيعَةُ سَدَةِ پَنجُمِ هَجْرِي تَدْوِين فرموده است، مُرَاعَات نکرده و به صَوَابِ دِيدِ خُویش در گِرْدِ اَوْرِي رَضی تَجْدِيدِ نَظَر کرده است!!!

نمونه را، یک جا، در خطبه هفدهم کتاب، عبارتی را بنا بر صَبْطِ مُخْتَارِ خُویش می آورد و آنگاه درباره آن صَبْطِ چُنین می گوید: «... و هذه رواية ابن قتيبة وهي أنسب بالسياق من الرواية المشهورة»^{۳۴}

حاجتی به تصریح این دُعاگونیسست که حَتَّى اِکْرَتِ شَخِیصِ دِکْتَرِ ضَبْحی صَالِحِ صَوَابِ مَحْضِ بوده باشد،^{۳۵} باز او به هیچ روی مُجَاز نبوده است و نیست در مَتْنِ کتابی که هزارسال پیش تَدْوِين شده است، به سَلِيقَةُ خُویش دست بَبَرَد و شَرِیکِ التَّأْلِيفِ شَرِيفِ رَضی شُدُود!

این توضیحات را آوردَم تا خاطر نشان کرده باشم که:

این عَدَمِ اِکْتِفَائِ شَادِرَوَان اُسْتَادِ فِقْهِي - نَصَرَ اللهُ وَجْهَهُ - به فُلَانِ چَاپِ مُتَدَاوِلِ رَایجِ در بازار کتاب، یا بَهْمَانِ طَبْعِ شَکِیلِ مَشْکُولِ جَمِیلِ مَحْبُوبِ الْقُلُوبِ، چه قَدَمِ اُسْتَوَار و صُرُورِ است که باید در کار تَرْجَمِه و شَرْح و نُشْرِ چُنین مَتْنِهای حَدِيثِي برداشت و رَنجِي است که باید بر خُویش نهاد؛ اِگَر چُنْد در هَنگَامَةُ عَوَامِ بَازِي هَای مُشْتِي اَشْبَاهِ الْعُلَمَاءِ سَوَقِي - لَا سَامَحَهُمُ اللهُ! - و مُسَابِقَةُ نَفْسِ گِیرَاينِ جَوْقُهُ خُجَسْتِه پِي! بَر سَر دِينِ به دُنْيَا فُرُوشِي، اَرَجِ چُنین خُرْدِه کَارِي هَای تَوَانْفِرْسَا و رِيزَنگَرِي هَای رَاهْگُشَا کَمْتَر در نَظَر آيَد و در زُمرَةُ تِجَارَاتِ رَابِحُهُ این زَمَانِ فِتْنِ خِيزَنبَاشُد و مَوْجِبِ تَرْبِي به زِي و زِيْبِ عَوَامِ فَرِيْبِ زُمرَةُ اَرْبَابِ وَجِيهَاتِ و وُجُوْهَاتِ نَگَرْدَد!

آری،

کسانی که مردان راه حَقَنَد

خَرِيدارِ دِگَانِ بِي رَوَقَنَد!

آبِشخورهای بُنيادين و نِگَرشِ سَره گَر

زنده یاد اُسْتَادِ عَلِي اَصْغَرِ فِقْهِي، کتابخوان و جُست و جَوگَر بود ولی کتاب باره نبود. به شیوه بسیاری از آنان که پیش از دوران شکوفایی اقتصادِ نفتی، و پیش از گُشایشِ بُنيادهايِ وِلِنِگار و کتابخانه هايِ بِي دَر و پيگَر پُولِ خوار، کتابهايِ اِنْدَکَشْمَارِ و لِي مُعْتَبَرِي فَرَاهَمِ می ساختند و همانها را خوب می خواندند و بیش از کتاب دیدگی، از کتابخواندگی بهره داشتند، دانیسی ژرف و مُطَالَعَاتِي مُنْصَبِطِ داشت که بر مَتَابِعِ

۳۴. نَهجِ البَلَاغَةِ، صَبْطُ نَصَهُ وَابْتِکَرُ فِهْرِاسَةِ الْعِلْمِيَّةِ: الدِکْتُورُ ضَبْحِي الصَّالِحِ، ط: ۴، القَاهِرَةُ: دارِ الْکِتَابِ الْمِصْرِي. و بِيوْت: دارِ الْکِتَابِ الْبَلْبَانِي، ۱۴۲۵ هـ.ق.، ص ۵۷۱، حاشیة ۲۵۸.

۳۵. صَبْطُ نَصِ مُخْتَارِ ضَبْحِي صَالِحِ رَا بَسْنَجِيدِ بَا وِیرَا سْتِهای مُتْکِي بَر دَسْتِ نِشْتِهای عَنَبِي خُودِ نَهجِ البَلَاغَةِ: از جُمْلِه: نَهجِ البَلَاغَةِ، حَقَّقَهُ وَ صَبَّطَ نَصَهُ عَلَي اَرْبَعِ نَسَخِ خَطِيَّةِ قَدِيمَةِ: الشَّيْخِ قَيْسِ بَهْجَتِ الْعَطَّارِ، ط: ۱، قُم: مَوْسَسَةُ الرَّايِدِ لِلْمَطْبُوعَاتِ، ۱۴۳۱ هـ.ق.، ص ۷۲؛ و: نَهجِ البَلَاغَةِ، مَعَ صَبْطِ الْأَدِيبِ الْأَرَبِ: عَلِي بِنِ مُحَمَّدِ ابْنِ السَّكُونِ، حَقَّقَهُ وَ صَبَّطَ نَصَهُ: الشَّيْخِ قَيْسِ بَهْجَتِ الْعَطَّارِ، ط: ۱، النَّجَفِ الْأَشْرَفِ: الْعَتَبَةُ الْعِلْمِيَّةُ الْمُقَدَّسَةُ. و مَشْهُدُ الْمُقَدَّسَةِ: الْمَكْتَبَةُ الْمُتَخَصَّصَةُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ۱۴۲۷ هـ.ق.، ص ۱۰۲؛ و: نَهجِ البَلَاغَةِ، تَحْقِيقُ: الشَّيْخِ هَاثِمِ الْعِمْلَانِي، ط: ۱، قُم: اِنْتِشَارَاتِ دَلِيلِ مَأ، ۱۳۸۷ هـ.ش.، ص ۱۰۰؛ و: نَهجِ البَلَاغَةِ، تَعْلِيقُ وَ فِهْرَسَةُ: الدِّکْتُورُ ضَبْحِي الصَّالِحِ، تَحْقِيقُ: الشَّيْخِ فَارِسِ تَبْرِيزِيَانِ، ط: ۴، قُم: مَوْسَسَةُ دَارِ الْهَجْرَةِ لِلظَّابِعَةِ وَ النَّشْرِ، ۱۴۲۷ هـ.ق.، ص ۵۲.

۳۵. پوشیده نماید که:

أَصْلُ این داوَرِي از ابْنِ أَبِي الْخَدِيدِ مُعْتَزَلِي (۵۸۶. ۶۵۶ هـ.ق.) است (سَنَج: شَرْحِ نَهجِ البَلَاغَةِ، ابْنِ أَبِي الْخَدِيدِ، بِتَحْقِيقِ: مُحَمَّدِ أَبِي الْفَضْلِ اِبْرَاهِيمِ، ط: ۲، دَارِ اَحْيَاءِ الْکُتُبِ الْعَرَبِيَّةِ، ۱۳۸۷ هـ.ق. / ۱۰ / ۲۸۵)، لِيکِ شَارِحِ مُعْتَزَلِي، اَنَسَانِ کِه دَأْبِ شَارِحَانِ اسْتِ وَاَدَبِ نَاقِدَانِ، بَه دَاوَرِي مِیَانِ نَقْلِ مُنْدَرَجِ در مَتْنِ نَهجِ البَلَاغَةِ وَاَنجِه از ابْنِ قُتَيْبِه مَنقُولِ اسْتِ، بَر دَاخْتِه، و بَر خِلَافِ دِکْتَرِ ضَبْحِي صَالِحِ مَتْنِ کِتَابِ رَا دَسْتِکَارِي نَکَرْدِه و رِوَايَتِ شَرِيفِ رَضِي رَا بَا رِوَايَتِ ابْنِ قُتَيْبِه دَر نِيَامِ مِخْتِه اسْتِ.

پایه کار اُسْتَادِ فِقْهِي، بَر نَهجِ البَلَاغَةِ وِیرَا سْتِه دَانِشْمَنْدِ بُزُرْگِ مِصْرِي، شَيْخِ مُحَمَّدِ عَبْدِ ۱۲۶۶ - ۱۳۲۳ هـ.ق.) - نَعَمَدَهُ اللهُ تَعَالَى بِعُقْرَانِه، بوده است که یکی از مشهورترین و مُتَدَاوِلِ تَرِينِ چَاپِهايِ این کتابِ عَزِيزِ مَحْسُوبِ اسْتِ.

دستچین شده خوب خواننده استوار بود. این را نه تنها بر بنیاد شمار کتابهای کتابخانه شخصی پُرو پیمان او می‌گویم،^{۳۶} که نوشته‌های وی، این ویژگی مرد را نیک آینگی می‌کند.

در همین کار ترجمه نهج البلاغه شریف، منابع و مأخذ اصلی که استاد فقیه به کار گرفته است، چندان پُر شمار نیست. لیک اگر چند شرح نهج البلاغه را دیده است و به کار برده، برآستی آن چند شرح را خوب گزیده است و خوب دیده است و خوب به کار برده.

استاد آنوشه یاد - عَطَّرَ اللَّهُ رَمْسَهُ ، خود، در مقدمه ترجمه نهج البلاغه نوشته است:

«در ترجمه پاره‌ای از کلمات و جمله‌ها و عبارات، همچنین تعبیرات و اصطلاحات و در توضیح اعلام انسانی و جغرافیایی و امور دیگری از این قبیل، گذشته از متون لغوی و ادبی و تاریخی و جغرافیایی، از این چهار شرح نیز، بهره‌گیری شده است:

۱ - شرح قطب الدین راوندی، متوفی در سال ۵۷۳ هـ.، از انتشارات کتابخانه عمومی آیت الله^{۳۷} مرعشی (قم).

۲ - شرح ابن ابی الحدید، متوفی در سال ۶۵۵ هـ.، چاپ مصر در بیست مجلد، دار احیاء الکتب العربیه در سال ۱۳۷۸ هـ. با تصحیح و تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم.

۳ - شرح ابن میثم، متوفی در سال ۶۷۸ هـ.، چاپ مؤسسه نصر.

۴ - شرح شیخ محمد عبده که در ذیل صفحه‌های متن آمده است. (ص شانزده)

استاد آنوشه یاد علی اصغر فقیه، این شرحها را با نگاهی انتقادی از نظر گذرانده و بهره‌های ارزشمندی از این نگاه انتقادی را در کار سترگ خویش بازتابانیده است.

وی، ضمن یادکرد آن شروح نهج البلاغه که در کار آرج آور خود از آنها بهره جسته است و یادکرد شرح ابن ابی الحدید و دیگر شرحها در آن زمره، نوشته است:

«... ابن ابی الحدید، مفهوم جمله الْفُضْلُ لِلْمُتَقَدِّمِ را از نظر دور داشته و در موارد بسیاری اصرار ورزیده است که سخن فُطْبِ راوندی را نقل کند و به طریقی موهن و گاهی دشنام‌گونه آن را رد نماید و بخوبی واضح است که منظور او، تحقیر فُطْبِ، بوده است. در یک جا می‌گوید: تا آنجا که من می‌دانم، این کتاب را (یعنی: نهج البلاغه) قبل از من، کسی شرح نکرده است، جز یک نفر یعنی سعید بن هبة الله بن الحسن فقیه، معروف به فُطْبِ راوندی، که از فقهای امامیه بوده است (زنده یاد فقیه در حاشیه افزوده: ... در حالی که نهج البلاغه، قبل از ابن ابی الحدید، متجاوز از ده بار شرح شده است). وی [= فُطْبِ راوندی] از مردان این کتاب (یعنی شرح این کتاب) نبوده، زیرا در مدت عمر خود، تنها به علم فقه اشتغال داشته؛ فقیه گجا و شرح این فنون گوناگون گجا؟ و من در مواضع اندکی که ذکر سخن وی مقتضی بوده است، کلام او را نقض و رد کرده‌ام»

... در موردی، پس از ذکر جمله‌هایی موهن و استهزاگونه چنین گوید: وَ هَذَا الرَّجُلُ (یعنی فُطْبِ) قَدْ كَانَ يَجِبُ أَنْ يُحَجَرَ عَلَيْهِ وَلَا يُمَكَّنَ مِنْ تَفْسِيرِ هَذَا الْكِتَابِ (یعنی نهج البلاغه) وَيُؤْخَذَ عَلَيْهِ أَيْمَانُ الْبَيْعَةِ أَلَّا يَتَعَرَّضَ لَهُ (یعنی شرح نهج البلاغه)

۳۶. گفته‌اند که از استاد فقیه، کتابخانه‌ای با حدود پنج هزار جلد کتاب فارسی و عربی که بیشینه آنها از منابع و مأخذ معتبر به شمار می‌رود، بازمانده است و خود سفارش فرموده است تا به طریقی ذخور مورد استفاده همگانی واقع شود.

۳۷. كذا في الأصل بالباء الممدودة.

۳۸. كذا في الأصل. در بعضی منابع، سال وفات ابن ابی الحدید معتزلی را ۶۵۵ هـ. گفته‌اند، و در بعضی، ۶۵۶ هـ. ق.

دارد و گاهی به نقلی آن از ابن‌ابی‌الحَدید اشاره شده است. با یادآوری این معنی که طبق آنچه ابن‌ابی‌الحَدید در شرح خود ذکر کرده، آن را در سال ششصد و چهل و چهار آغاز کرده و در سال ششصد و چهل و نُه به پایان برده است و باز به موجب آنچه ابن میثم در آخر شرح خود آورده، آن را در سال ششصد و هفتاد و هفت تمام کرده است؛ و فاصله میان به پایان رسیدن آن دو شرح، نزدیک به سی سال می‌باشد.

در مورد شرح شیخ مُحَمَّد عَبْدَه، باید گفته شود که بسیاری از مطالب آن، در شرح ابن‌ابی‌الحَدید یافته می‌شود اما بنا به گفته پاره‌ای از مُحَقِّقَان، این امر دلیل اقتباس وی از ابن‌ابی‌الحَدید نیست، بلکه او اصلاً شرح مزبور را ندیده بوده است و در هر صورت، آن شرح، شرحی موجز و مفید است. (صص شانزده - نوزده)

زنده یاد استاد فقیهی - تَوْرَ اللهُ مَرْقَدَه - پَسَانِ تَرْگُو یا به وَضُوْحی بیشتر دانست که - بَرِخْلَافِ كُفْتَه «پاره‌ای از محققان»، و بوارونه پنداشت نَحْسَتِ وی که كُفْتَارِ «پاره‌ای از محققان» را سَزَايِ اِعْتِنَا دیده بود - چُنْبِيْنِ نِيْسْتِ که شیخ مُحَمَّد عَبْدَه مِصْرِي، شرح ابن‌ابی‌الحَدید مَعْتَزَلِيْ را ندیده و از آن بهره نگرفته باشد، بلکه حق آنست که وی این شرح گرانمایه و پُربِرْگِ و بار را دیده و مَبَالِغِ مَعْتَدِّ بِيْهِ را هم از آن رونویس کرده و مَعَ الْأَسْفِ بَدِيْنِ بَهْرِهِ وری دامنه‌ور هیچ تصریحی نیز ننموده است.

استاد فقیهی در مقاله‌ای که زیر عنوان «شیخ مُحَمَّد عَبْدَه و شرح نَهجِ الْبَلَاغَه»^{۳۹} نوشته است، بدین موضوع پرداخته و - پنداری - ایستار پیشین خویش را در این باره، لختی بهسازی و تعدیل کرده است. استاد در مقاله یادشده می‌گوید:

«... شیخ مُحَمَّد [عَبْدَه] در بیان این که چرا به شرح یا تعلیقه کتاب شریف نَهجِ الْبَلَاغَه پرداخته، گفته است:

باید دانست که به علت دور بودن زمان ایراد آن کلمات نسبت به زمان ما و جدا شدن و بیگانه گردیدن مردم هم‌عصر ما از زبان اَصِيْلِ عَرَبِيْ، گاهی اَلْفَاظِيْ در نَهجِ الْبَلَاغَه می‌یابیم که به نظرمان غریب و نادر می‌آید، نه وحشی و گریزان از ذهن، و نیز ترکیبی غلیظ و مُحْكَم، اما نه همراه با تعقید و پیچیدگی. این امر موجب شد که برای پاره‌ای از مفردات آن شرحی به عنوان تعلیقه و حاشیه بنویسم و بعضی از جمله‌ها را تفسیر نمایم و قسمتهایی از اِشَارَاتِ آن را بازنمایم و به همان اندازه که مورد احتیاج است، بسنده کنم و تا

... در جای دیگر گفته است: بدان که من در این شرح مُتَعَرِّضِ کلامی که پیشوایان علوم عَرَبِيَّتِ از حَلِّ آن فارغ شده‌اند و برای آنان واضح است، همچنین به تفسیر آنچه ظاهر و آشکار است، به گونه‌ای که قُطْبِ رَاوَنْدِيْ انجام داده، نمی‌شوم، که او نخست به تفسیر «أما بعد» شروع کرده! اینها اِطَالَهٗ کلام و تباه ساختن زمان است بی‌آن که فائده‌ای در آن بوده باشد ...

وَأَمَّا قُطْبِ رَاوَنْدِيْ در مقدمه شرح خود گفته است که: من در این صدد هستم که این کتاب را شرحی کافی بدهم و در هر فصلی از هر فقره لفظی و نکته‌های معنوی و اصولی سخن بگویم و اَلْفَاظِ غَرِيْبِ آن را تفسیر کنم ...

[بَرِخْلَافِ نَظَرِ ابْنِ اَبِي الْحَدِيْدِ]، شرح قُطْبِ الدِّيْنِ رَاوَنْدِيْ، گذشته از این که جزء قدیمی‌ترین شُروْحِ نَهجِ الْبَلَاغَه است، شرحی است جامع و بدونِ حَشْوِ و زَوَائِدِ و مورد استفاده هر کسی که با زبان عَرَبِيْ آشنایی دارد، و نوشته کسی است که نظرات او از طرف علمای بزرگ پذیرفته شده و مورد استفاده قرار گرفته است، و خود قُطْبِ همان طور که ابن‌ابی‌الحَدید هم اشاره کرده از فقهای امامیه است و یکی از شرایط عمده‌ای که باید در فقیه وجود داشته باشد، آشنایی کامل با علوم عَرَبِيَّتِ و فنون ادبی است.

جای تَعَجُّبِ است که ابن‌ابی‌الحَدید، در حالی که ذهها بار، کلام قُطْبِ را نقل و با طرز زنده‌ای نقض کرده، مطالبی را عیناً از شرح او، بی‌آن که مأخذ را به دست داده باشد، در شرح خود، آورده است.

وَأَمَّا شَرْحِ ابْنِ اَبِي الْحَدِيْدِ به کتابی تاریخی و ادبی و کلامی، شبیه‌تر است تا شرح نَهجِ الْبَلَاغَه، و اَلْحَقُّ در این جهات [یعنی: جهات تاریخی و ادبی و کلامی]، داد سخن داده است. در هر مورد به شرح و تفسیر کلمات و جمله‌هایی توجه می‌کند که از نظر او نیازی به شرح و تفسیر داشته، آن هم به طور اجمال و اختصار، اما با دستاویز نام کسی یا اشاره‌ای تاریخی، به شرح حال آن کس یا شرح آن واقعه به تفصیل تمام و به گونه‌ای مُمْتَع می‌پردازد. همچنین به مناسبت‌هایی، بحثی کلامی را پیش می‌کشد و دامنه سخن را بسط می‌دهد که مُسَلِّمًا همه اینها در جای خود بسیار سودمند است.

شرح ابن میثم، از جهت تَوَجُّهٔ به مُفْرَدَاتِ و مفهوم جمله‌ها و عبارات، ظاهراً جامع‌تر از شرح ابن‌ابی‌الحَدید است و بسیاری از مفاهیم، در آن، به روش منطقی و با ذکر صُغَرِيْ و كُبْرِيْ و نتیجه، ارائه گردیده است.

پاره‌ای از مطالب در شرح ابن میثم با شرح ابن‌ابی‌الحَدید مطابقت

۳۹. چاپ شده در: وَقْف، میراث جاویدان، س ۷، ش ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۷۸ هـ.ش، صص ۱۰۳، ۱۰۵.

جایی که ممکن است در بیان خود ایجاز به کار برم.

سپس می‌گوید:

جمعی از علمای جلیل‌القدر به شرح کتاب نَهجِ البلاغه توجّه و عنایت کرده‌اند، اما به دست آوردن آن شرحها، حتی یکی از آنها، برای من میسر نشد، جز مطالب پراکنده‌ای که از محتوای کتابهای دیگر نقل شده بود؛ پس اگر سخن من با سخن یکی از آنان موافق افتاد، این امری اِتفاقی بوده است، و اگر مخالف در نظر آمد، خود گمان کرده‌ام که در آن سخن راه درست را پیموده‌ام. گذشته از این، من تعلیقه خود را، شرحی در شمار شرحها به حساب نمی‌آورم و آن را کتابی در میان کتابها نیآورده‌ام. جز این نیست که آن حاشیه‌ای است بر نَهجِ البلاغه و نشانه و نقشی در اطراف و صفحات آن است.

... ملاحظه می‌شود که عبده می‌گوید: حتی یکی از شرحهای نَهجِ البلاغه را ندیده‌ام و اگر سخن من با سخن یکی از آنان موافق به نظر آمد، امری اِتفاقی بوده است ... در حالی که در شرح عبده عباراتی و مطالبی ذکر شده که عیناً در شرح ابن‌ابی‌الحَدید یافته می‌شود. مُحَمَّدُ مَحَبِّی الدِّین عبد الحَمید، کتابشناس و مُحَقِّق و مُصَحِّح معروف کتاب در مصر، در مقدمه خود بر نَهجِ البلاغه چاپ مصر، در این باره گفته است:

شرح شیخ مُحَمَّدُ عبده، بهترین شرحهای نَهجِ البلاغه است که با کمی حجمش بر بیشتر آنچه در شرحهای طولانی آمده، مشتمل است و این که عبده مدّعی شده است که هیچیک از شروع را ندیده در حالی که بسیاری از مطالبی که ذکر کرده عیناً همانهایی است که در شرح ابن‌ابی‌الحَدید دیده می‌شود، از این جهت است که در چاپ اول شرح او در مطبعه ادبیه بیروت، هنوز به شرحهای دیگر دسترسی پیدا نکرده بود اما هنگام تجدید چاپ آن در مصر، به شرح ابن‌ابی‌الحَدید دست یافته بود و از آن در این چاپ و چاپهای دیگر بسیار بهره برده است.

این سخن [مُحَمَّدُ مَحَبِّی الدِّین عبد الحَمید] از دو جهت قابل دقت است: یکی این که آیا در چاپ اول شرح عبده در بیروت، جمله‌ها و عباراتی از ابن‌ابی‌الحَدید یافته می‌شود یا نه؟ دیگر این که پس از دست یافتن او به شرح ابن‌ابی‌الحَدید و بهره‌های فراوانی که از آن برده و عین عبارات را نقل کرده، چرا امانت‌داری نکرده و نام ابن‌ابی‌الحَدید را نبرده است؟

و اما این گفته [مُحَمَّدُ مَحَبِّی الدِّین عبد الحَمید] که شرح عبده را بهترین شرحهای نَهجِ البلاغه دانسته، مبالغه‌آمیز به نظر

می‌رسد. کتاب شریف نَهجِ البلاغه از قدیم‌الایام تا به امروز چندین بار شرح شده که شماری از آن شرحها، اکنون در دست نیست. از میان شروحی که قبل از شرح ابن‌ابی‌الحَدید انجام یافته [و به دست است]، شرح قُطَبِ راوندی به نام مِنْهَاجِ الْبِرَاعَةِ است و دیگر ترجمه و شرح‌گونه‌ای است دَقِيق و صَحیح در دو مُجَلَّد از مترجمی نام‌علوم که طبق نظر مُصَحِّح دَقِيق و دانشمند آن، از سبک اِنشاء و قرائن دیگری حدس زده می‌شود از آثار قرن پنجم و ششم بوده باشد^{۴۰}...

استاد فقیهیه، در همین مقاله، به تکرار داوری خویش درباره شرح ابن‌ابی‌الحَدید نیز پرداخته و باز این را خاطرنشان کرده است که بیشینه مطالب این کتاب کبیر کثیر الفایده بیست جلدی، نه در صمیم موضوع آن و حلّ عبارات و اشارات متن متین کتاب شریف نَهجِ البلاغه، بل گفتارهای تاریخی و ادبی و کلامی است که بالْمُناسَبَةِ ایراد گردیده. به همین مناسبت، زنده یاد فقیهیه تصریح فرموده است که:

«شاید بتوان گفت که اگر مُنحصراً به آنچه در شرح سخن امیرالمؤمنین - ع - در شرح ابن‌ابی‌الحَدید آمده، توجه شود، حدیثاً کثیرتر از دو مُجَلَّد نخواهد بود»^{۴۱}.

برآورد روانشاد فقیهیه، دُرُست است و سنجیده. چند سال پس از همین بیان بود که مؤسسه دارالحدیث در قم کتابی منتشر کرد در دو مُجَلَّد که در آن، بیش و کم، آنچه را در شرح ابن‌ابی‌الحَدید به طور مستقیم در شرح متن نَهجِ البلاغه شریف آمده بود، به همراه متن نَهج، گردآورده بودند و آن را تهذیب شرح نَهجِ البلاغه نامیدند.^{۴۲}

۴۰. می‌نویسم:

مقصود نوشته یاد فقیهیه از این ترجمه و شرح‌گونه دَقِيق و صَحیح، همان ترجمه کهنه کرامندی است که بر بنیاد دستنوشتی یگانه و به کوشش پژوهنده فقید روانشاد دکتر عزیزالله جَوَیْنی. رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ، سالها پیش، در دو مُجَلَّد از سوی انتشارات علمی و فرهنگی منتشر گردید، و پستان‌تر به سال ۱۳۷۷ هـ.ش. انتشارات دانشگاه تهران به چاپ و نشر ویراست تازه آن تصحیح دو جلدی در یک مُجَلَّد کَلان مُفَخَّر شد؛ و هنوز، جای دَقِيق و کار بر روی آن بسیارست.

شادروان استاد علی اصغر فقیهیه، جای دیگر، در گفت و شنودی مطبوعاتی، از همین متن عَنیق به ستایشی بیشتر یاد فرموده و گفته است:

«... شاید در نوع خودش صحیح‌ترین هم باشد». (کتاب ماؤدین، ص ۱۰، ش ۳۵، شهریزور ۱۳۷۹ هـ.ش، ص ۱۶)

مقصود استاد رَحْمَةُ اللهِ از «در نوع خودش صحیح‌ترین هم باشد». (کتاب ماؤدین، ص ۱۰، ش ۳۵، شهریزور ۱۳۷۹ هـ.ش، ص ۱۶)

۴۱. وقف، میراث جاویدان، ص ۷، ش ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۷۸ هـ.ش، ص ۱۰۳ و ۱۰۴، از مقاله روانشاد استاد فقیهیه.

۴۲. وقف، میراث جاویدان، ص ۷، ش ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۷۸ هـ.ش، ص ۱۰۵، از مقاله روانشاد استاد فقیهیه.

۴۳. تهذیب شرح نَهجِ البلاغه لابن‌ابی‌الحَدید المُعْتَرِی، السَّیِّد عبد الهادی الشَّرِیفی، ج ۲،

نگاهی از نزدیک

پُرسش از این که تَرْجَمَه‌ی اُستادِ اَنوشه‌یادِ عَلی‌أَصْغَرِ فِقْهِي - عَطَّرَ اللهُ مَضْجَعَهٗ ، با آن همه آرج و اعتبارِ علمی که مُتَرْجِم داشت و با آن سَخْتَنگی و پُختگی که در مَتْنِ مُتَرْجِم به چشَم می‌آید، چرا چُنان که سَزای آن بود دیده نَشُد و مورد بهره‌گیری دانشیان روزگار واقع نگردید، پُرسشی است گردنی.

از برای این چگونگی، در کنار تنگنای نَشرو پَخش (و شاید ناکامی ناشرِ نَخست در پَخشِ بسزای کتاب)، «ناذِمَسازيِ زَمانه» را از دیده دور نَشاید داشت.

خواستِ مَن از این «ناذِمَسازيِ زَمانه»، هرگز اِشارت به آن ذَهَنیتهای عَتیقِ گُذشتگان در بابِ «گردشِ چرخ نیلوفری» و «دَهْرِ حَوان» و «سِپهرِ بوقلمون» و... نیست؛ چه، حتی اگر با گونه کهنِ تَقْدیرگرایی و سَرنوشتِ باوَری جَبْرالودِ فَلَکِ بُنیانِ قُدماییِ هَمسوی و هَمرایِ باشم - که نیستم، نه فال بین و اَخْتَرگویم و نه هَنبازِ رازِ سِپهر، تا بتوانم از آنچه در پرده‌هایِ نِهانِ جهان می‌رُود، آگهیِ دَهَم! ... این «ناذِمَسازيِ زَمانه» که از آن سَخْن می‌دارم، هَمانا فَرَاهَم نَبودنِ بَسْتَر تَوَجُّه کافي و وافیِ بَدین تَرْجَمه است در آن بُرهه و بَهْرَه زَمانی که اِنتِشار یافت. تَرْجَمَه زنده‌یادِ اُستادِ عَلی‌أَصْغَرِ فِقْهِي در زَمانیِ رَوانه بَازارِ نَشْر شد که تَرْجَمَه هُنْریِ اُستادِ فُروزانِ یادِ دَکتر سَید جَعْفَرِ شَهِیدی - رِضوانُ اللهُ تَعَالی عَلَیْهِ ، آوازهایِ بُلند و بی‌اندازه یافته و دیده‌ها را به خود مَعطوف داشته و - به تَعْبیرِ بَعْضِ ستایشگرانِ آن تَرْجَمَه عَزیز^{۴۴} - «همه^{۴۵} فرزنانگان و دانشوران و اَهْلِ قلم» را «مفتون» و «مَبهوت» خویش ساخته بود. سِوایِ اِعتِبار و اِشْتِهارِ علمی و اَدَبیِ اُستادِ دَکتر شَهِیدی - رَوَّحُ اللهُ رُوْحَه - و کوشایی و شکوفاییِ ناشرِ دولتیِ تَرْجَمَه اُستاد که در زوایایِ دادنِ آن کامگار بود، عوامِلِ کناری چونان تَقْدیم «جایزه کتاب سال» - که در آن سالها فَر و فُروغی بیش از امروز داشت - بدان تَرْجَمَه آرَزنده، در رَوْتقِ افزاییِ آن کارسازی‌ها کرد.

بُلندایِ پایگاهِ اُستادِ شَهِیدی و دَرخَشَندگیهایِ تَرْجَمَه اُستادانه او، چُنان بود که بَعْضِ اَهْلِ کَلِمه را نیز پندارِ بی‌تَقْیصگیِ آن دَررُبود و براستی کَسانی می‌انگاشتنند آن تَرْجَمَه اَدیبانه، حَقّی نَهجِ البَلاغه را، چندان که در توانِ زبانِ شَکَرینِ فارسی و دانشِ این روزگاریان به نَهجِ البَلاغه بوده است، گُزارده، و بیش و کم، همه آفاقِ بَودنی و بَیوسیده را در این قَلَمرو دَرنُور دیده است.^{۴۶} ... پنداری بود البته خام و اِنگارشِ ناتمام. لیک، هرچه بود و نَبود، همین اِنگاره‌ها، تا سالها، زَمینه را برای اِقبالِ به هَرکارِ جَدیِ دیگر در این باره، نائِمَساعِدِ گردانید... تَرْجَمَه اُستادِ فِقْهِي در چُنین زَمانه‌ای پدیدار شد و با ظاهری نه چندان فریبنده و از سوی

ط: ۱، قُم: دارالحدیث، ۱۴۲۶ هـ.ق. / ۱۳۸۴ هـ.ش.

۴۴. نگر: دوفصلنامه مطالعات تَرْجَمَه قرآن و حدیث، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۳ هـ.ش، ص ۳ و ۴. از مقاله «زیبایی‌شناسی صُور خیال و آرایه‌های اَدبی در تَرْجَمَه نَهجِ البَلاغه (مطالعه موردی تَرْجَمَه سَید جَعْفَرِ شَهِیدی)، به قَلَم مسعود باوان پوری. و. رضوان لُرستانی. و. فاطمه اَسدی. ۴۵. کذا فی الاصل.

۴۶. به سخن یکی از ناقدان سَپسین تَرْجَمَه اُستادِ دَکتر شَهِیدی که تَصَوُّرِ نَخستین خویش را از آن تَرْجَمه حکایت می‌کند، بنگرید: «... مرحوم دَکتر شَهِیدی کسی بود که هم در فهمِ درست ساختار و محتوای نَهجِ البَلاغه و هم در گُزینشِ مُعادِلِ دُرست و زَسا و گویا در زبان فارسی برای آن نیک توانا و چیره‌دست بود. واژه‌ها و جمله‌هایی که از متونِ دلنشینِ فارسی برگزیده و در تَرْجَمه خویش به کار برده است، کارمایه و دستورالعملی [کذا] است برای نویسندگان و مترجمان تا به هنگام نگارش از آنها بهره‌گیرند و نوشته خویش را بدانها بیاریند. تعلیقاتِ شَهِیدی بر تَرْجَمه نَهجِ البَلاغه، خود نشان بارزی است از اِحاطه و بی‌به تاریخِ اِسلام و فنون و اَنواعِ بَلاغَت و لغت و اَشعار و اَدبِ عربی ... به همین جهت وقتی تَرْجَمه نَهجِ البَلاغه‌ی اُستاد منتشر شد، این بنده سخت مشعوف و مطمئن شدم که پس از تَرْجَمه‌هایی که با در فهم محتوا و یا به ویژه در رساندن مقصود به زبانِ زَسا و بلیغی فراخور مَتْنِ نَهجِ البَلاغه تقایصی داشته‌اند، اکنون تَرْجَمه‌ای به قلم اُستادی چون دَکتر شَهِیدی درمی‌آید که دیگر یکسره از آن تقایص پیراسته است ...»

(آینه پژوهش، ش ۱۲۲، خرداد و تیر ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۳۳. از مقاله «ناخُتگی بر کارِ مَرَدی سترگ: خُردتقدی بر تَرْجَمه نَهجِ البَلاغه‌ی مرحوم اُستاد دَکتر شَهِیدی» [به قَلَم دَکتر اَحْمَدِ اَحْمَدی]) .

... و به هر روی، کم نیستند کَسانی که تا همین سالها تَرْجَمه اُستادِ شَهِیدی را به جُزْم یا اِحتمالاً، بَرترین تَرْجَمه فارسی نَهجِ البَلاغه اِنگاشته و شناسانیده‌اند (نمونه را، سنج: نَهجِ البَلاغه، تحقیق مَتْن و تَرْجَمه به فارسی ... [از]: مُحَمَّدِ صَحْبِي سَرزودی، ج: ۲، قُم: مَوْسَسَه فَرهنگی هُنْری فقه‌الْفَقْهین، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۳۸).

اُستاد فِقْهِي، در هَمین مقاله، به تَکْرارِ داوَریِ خویش درباره شَرَحِ اِبْنِ اَبی‌الْحَدید نیز پرداخته و باز این را خَاطِر نشان کرده است که بَیشینه مَطالِبِ این کتابِ کَبیر کَثیر الفائِدَه بیست جلدی، نه در صَمیمِ مَوْضوعِ آن و حَلِّ عبارات و اِشاراتِ مَتْنِ مَتین کتاب شَرِیفِ نَهجِ البَلاغه، بَلِ گُفتارهایِ تاریخی و اَدَبی و کلامی است که بِالمُناسَبَه اِیراد گردیده.

ناشری نه چندان بُلند آوازه، پای به پهنه فرهنگ و دانش نهاد، و البته که تحت الشعاع تیزبازارِ تَرجمه اُستادِ انوشه یاد دکتو شهیدی قرار گرفت و کمتر دیده شد؛ بل: پنداری که دیده نشد!

دَرخور، این می بینم تا از برای رسیدن به دریافتی روشن تراز جایگاه خورای نگرش تَرجمه روانشاد اُستاد فقیهی در کنار تَرجمه بُلند آوازه مقبول افتاده اُستاد فروزان یاد دکتو شهیدی، فقره هایی را از تَرجمه اُستاد شهیدی که بعضی ناقدان سزای خُرده گیری دانسته اند، نمونه وار یاد کنم و با تَرجمه شادروان فقیهی بسنجم و نشان دهم آنان که در آن روزها تَرجمه فقیهی را ندیدند - یا: نادیده گرفتند - براستی خویش را محروم ساخته اند.

اینگ، نمونه هایی اندک شمار تنها از برای سنجش و وقوف افزون تر:

● «مَنْ دَعَا وَ الْإِمَامُ أَجِيبَ».

شادروان اُستاد دکتو شهیدی - رَضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ ، در گزارش این عبارت، در ویراستهای پیشین تَرجمه اش نوشته است: «وه! چه دعوت کننده زیانکاری، مرا چه که پاسخ دهم باری!» (نُهج البلاغه، با تَرجمه دکتو سید جعفر شهیدی، چ: ۳، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱ ه.ش.، ص ۲۲).

براین تَرجمه خُرده گرفته اند که در اینجا، «أجیب» که فعل ماضی مجهول (مُفْرَدٌ مُدْكَرٌ غَائِبٌ) است، صیغه مُتَكَلِّمٌ وَحْدَهُ خوانده شده است، و صحیح، آن بوده است که عبارت نُهج البلاغه را به چنین مضمونی برگردانند: «دعوت کننده کیست؟ و او را به سوی چه هدفی پاسخ می دهند؟»^{۴۷}.

در ویراستهای سپسین تَرجمه اُستاد شهیدی، در تَرجمه عبارت مزبور، چنین آمد: «وه! که دعوت کننده چه زبانی نمود، که دعوت کرد و پاسخش چه بود!» (نُهج البلاغه، با تَرجمه دکتو سید جعفر شهیدی، چ: ۳۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۲۲).

در تَرجمه اُستاد فقیهی (ص ۵۸، ب ۳)، عبارت به «چه کسی دعوت کرد و به چه چیزی از آن دعوت اجابت شد»، برگردانیده شده است که از خوانشی دُرُست حکایت می کند.

● «وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ... بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ».

شادروان اُستاد دکتو شهیدی در تَرجمه این عبارت نوشته است: «و بی نصیب کسی است که انتظار پیروزی از شما برد». (نُهج البلاغه، با تَرجمه شهیدی، چ: ۳۱، ص ۳۰ و ۳۱)

براین تَرجمه اُستاد فقیه خُرده گرفته و گفته اند که بهتر بود عبارت چنین تَرجمه شود: «بی نصیب کسی است که شما نصیب او شده اید»^{۴۸}.

در آمینانگی این تَرجمه پیشنهادی نیز، جای سُخْنِ هَسْت.

«السَّهْمِ الْأَخْيَبِ» - که باز شناخت آن، گرانیکه اندر یافت سُخْنِ است، آن تیر قمار و فرعه است که هیچ از آن حاصل نشود و صاحب آن بی بهره ماند.

واژه گزار چیره دست سَتَّتِ شَرِيف، ابن الأثير (مَجْدُ الدِّينِ أَبَوَالسَّعَادَاتِ مُبَارَكُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ شَيْبَانِي جَزْرِي مَوْصِلِي شَافِعِي / ۵۴۴ - ۶۰۶ ه. ق.) - تَعَمَّدَهُ اللَّهُ بِعُقْرَانِهِ - که بسیاری از

۴۷. سنح، وقف، میراث جاویدان، ص ۷، ش ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۷۸ ه.ش.، ص ۶۷، از مقاله «در تلاوی نقدی بر تَرجمه دکتو شهیدی از نُهج البلاغه» نوشته آقای حسین استادولی.

۴۸. سنح، وقف، میراث جاویدان، ص ۷، ش ۱ و ۲، ص ۶۷، از مقاله «در تلاوی نقد».

دَرخور، این می بینم تا از برای رسیدن به دریافتی روشن تراز جایگاه خورای نگرش تَرجمه روانشاد اُستاد فقیهی در کنار تَرجمه بُلند آوازه مقبول افتاده اُستاد فروزان یاد دکتو شهیدی، فقره هایی را از تَرجمه اُستاد شهیدی که بعضی ناقدان سزای خُرده گیری دانسته اند، نمونه وار یاد کنم و با تَرجمه شادروان فقیهی بسنجم و نشان دهم آنان که در آن روزها تَرجمه فقیهی را ندیدند - یا: نادیده گرفتند - براستی خویش را محروم ساخته اند.

شده) ... مانند آن کس است که در بُرد و باخت‌های زمانِ جاهلیت (که با چند چوبه تیر به بُرد و باخت می پرداختند) می خواست با تیری که هرگز نمی برد، برنده شود» (ص ۷۲، ب ۱۲).

نمونه‌ای است از تَرْجَمَه توضیح‌آمیز تفسیری، و نمودار شیوه زنده‌یاد فقهی در کاری که کرد.

● واژه «رائد» در تَرْجَمَه شادروان استاد دکتر شهیدی (نَهجِ الْبَلَاغَه، با تَرْجَمَه شهیدی، ج: ۳۱، ص ۱۰۲، س ۱) به «پیشوا» برگردانیده شده است.

بَرْدُرُستِی این تَرْجَمَه بحق خُرده گرفته و گفته‌اند که «رائد» به معنای آن خَبَرگزار و کسی است که قومی او را می فرستند که پیش از آنان راه را طئ کند و در جست‌وجوی آب و گیاه برآید.^{۵۱}

زنده‌یاد استاد فقهی واژه «رائد» را چُنین به فارسی برگردانیده است: «کسی که برای اطلاع از چراگاه می‌رود» (ص ۲۰۶، ب ۱۹)؛ که توضیح و تفسیر نادرستی نیست.

گمانِ راقِم این سَطرها، آنست - وَالْعَلْمُ عِنْدَ اللَّهِ - که:

اگر بخوایم برابر واژه عَرَبِي «رائد»، واژه‌ای فارسی، و نه عبارتی توضیحی، بنهیم، واژه نَزاده «پیش‌آهنگ» / «پیش‌آهنگ» - که از «پیش» و «آهنگ» (به معنای: گش و کَشَنده) ترکیب یافته است.^{۵۲} و در معنای پیشرو قافله و کاروان و لشکر از روزگاران دور در نگارشها و سَراپشهای فارسی به کار رفته است، واژه‌ای است در خور و سزاوار.

مَنوچهری دامغانی گفت:

أَلَا يَا خَيْمَگِي! خَيْمَه فُرُوهُل

که پیش‌آهنگ بیرون شد ز منزل^{۵۳}

● «... لَيْتَبَيِّنَ الْجَاهِلِ وَيَتَّبَتِ الْعَالِمِ»

شادروان استاد دکتر شهیدی، در ویراستهای پیشین تَرْجَمَه‌اش، عبارَتِ متن را چُنین گزارده است: «... تا نادان خطای خود را آشکارا بداند و دانا بر عقیدت خویش استوار ماند». (نَهجِ الْبَلَاغَه، با تَرْجَمَه شهیدی، ج: ۳، ص ۱۲۳)

بَر تَرْجَمَه استاد خُرده گرفته و گفته‌اند که «تَبَّتْ» به معنای درنگ

پَسینیان بر خوان گسترده دانیش او نشسته‌اند، در کتابِ نَفِيسِ الْبَيْهَاتِي فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ وَالْأَثَرِ، نوشته است:

«فِي حَدِيثِ عَلِيٍّ: «مَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ بِالْقِدْحِ الْأَخْيَبِ» أَيْ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ الَّذِي لَا نَصِيبَ لَهُ مِنْ قِدَاحِ الْمَيْسِرِ، وَهِيَ ثَلَاثَةٌ: الْمَنْيُخُ، وَالسَّفِيخُ، وَالْوَعْدُ. وَالْخَيْبَةُ: الْحِرْمَانُ وَالْخُسْرَانُ. وَ قَدْ خَابَ يَخِيبُ وَيُخَوِّبُ...»^{۴۹}.

در شرح بسیار عالمانه فرید خراسان، ابن فندُق، علی بن زَید بَیْهَقی (۴۹۳-۵۶۵ هـ. ق.) - رَجَمَه الله، بر نَهجِ الْبَلَاغَه شَرِيف، موسوم به معارج نَهجِ الْبَلَاغَه، نوشته شده است:

«قوله: مَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ بِالسَّهْمِ الْأَخْيَبِ، وَ يَرُوى: بِالْقِدْحِ الْأَخْيَبِ.

أَعْظَمُ الْقِدَاحِ عِنْدَهُمُ الْمُعَلَّى وَ فِيهِ سَبْعَةٌ فَرُوضٌ، ثُمَّ الْمُسْبِلُ وَ فِيهِ سِتَّةٌ فَرُوضٌ، ثُمَّ الْجُلُوسُ وَ فِيهِ خَمْسَةٌ فَرُوضٌ، ثُمَّ التَّنَافُسُ وَ فِيهِ أَرْبَعَةٌ، ثُمَّ الصَّرِيبُ وَ فِيهِ ثَلَاثَةٌ، ثُمَّ التَّوَامُ وَ فِيهِ فَرُوضَانٌ، ثُمَّ الْفَدُّ وَ فِيهِ فَرُوضٌ، وَ هُوَ أَذْنَاهَا. قَالَ عُرْوَةُ بْنُ الْوُرْدِ - وَ ذَكَرَ الْقِدَاحَ -:

هُوَ السَّيِّدُ الْمَعْلُومُ لِابْنَةِ خُرَشِيبٍ
مُجِيرُ الْمَنَآيَا وَ الْمُجِيرُ عَلَى الْحَرَمِ
أَنَّتُ بِالْمَعَلَّى وَ هُوَ أَوَّلُ فَوْزِهِ
وَ بِالْمُسْبِلِ الثَّانِي وَ بِالْجُلُوسِ وَ التَّوَامِ
وَ جَاءَتْ بِقَدِّ وَ الصَّرِيبِ ثَلَاثَةٌ
وَ بِالتَّنَافُسِ الْمَعْلُومِ فِي الْكَقِّ وَ الْقَدَمِ
وَ قَدْ يُسَمَّى الصَّرِيبِ الرَّقِيبَ أَيْضًا.

وَ هَذَا مَثَلٌ صَرَبَهُ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِأَصْحَابِهِ لَمَّا رَأَى مِنْ اسْتِعْصَابِهِمْ عَلَيْهِ وَ قَلَّةِ مَوَاتَاتِهِمْ لَهُ، فَيَقُولُ: لَا حَظَّ لِي فِي صُحْبَتِكُمْ، كَمَا لَا حَظَّ لِصَاحِبِ الْمَيْسِرِ فِي الْقِدْحِ الْخَايِبِ مِنَ الْقِدَاحِ».^{۵۰}

باری، در تَرْجَمَه رَوَانشاد استاد فقهی می خوانیم:

«هرکس با یاری شما رستگار شود (یعنی گمان ببرد که رستگار

۴۹. الْبَيْهَاتِي فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ وَالْأَثَرِ، مُحَمَّدُ الدِّينُ أَبُو السَّعَادَاتِ الْمُبَازَكُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ الشَّيْبَانِيُّ [الْجَزْرِيُّ] أَيْمُ الْمُؤَصِّلِي السَّافِعِي، الْمَعْرُوفُ بِأَبْنِ الْأَثَرِ، تَحْقِيقٌ: طَاهِرُ أَحْمَدَ الرَّزَاوِيُّ. وَ مُحَمَّدُ مُحَمَّدُ الطَّنَاحِيُّ، الْمَكْتَبَةُ الْإِسْلَامِيَّةُ، ۲ / ۹۰؛ هَمَانُ كِتَابٌ، أُنْشِرَفَ عَلَيْهِ وَ قَدَّمَ لَهُ: عَلِيُّ بْنُ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْخَلْبِيِّ الْأَثَرِيُّ، ط: ۱، الدَّمَامُ: دَارُ ابْنِ الْجَوْزِيِّ، ۱۴۲۱ هـ. ق.، ص ۲۹۱.

۵۰. معارج نَهجِ الْبَلَاغَه، عَلِيُّ بْنُ زَيْدِ الْبَيْهَقِيِّ الْأَنْصَارِيُّ (ابن فندُق / ۴۹۳-۵۶۵ هـ. ق.)، تَحْقِيقٌ: أَسْعَدُ الطَّلِيبِ، قُمْ: بُوستانِ كِتَابِ قُمْ (انْشِيارَتِ دَفْتَرِ تَبْلِیغَاتِ إِسْلَامِي حَوْزَةُ عِلْمِيَّةِ قُمْ)، ط: ۱، ۱۴۲۲ هـ. ق. / ۱۳۸۰ هـ. ش.، ص ۲۹۳، بِإِصْلَاحِ بَكِ نَادِرُوسْتِي خُرُوْفَنگاشْتِي.

۵۱. نَگَر: وَ قَف، مِیرَاثِ جَاوِیدان، س ۷، ش ۱ و ۲، ص ۶۷، از مَقَالَه «در ترازوی نقد».

۵۲. سَنَج: لَعْنَتُ نَامَه دَهْخُدا، ذِیل «پیش‌آهنگ».

۵۳. دیوان مَنوچهری دامغانی، مَقْدَمَه وَ تَصْحِیحِ وَ گُزارش: سَعیدِ شیری، ج: ۱، تهران: مَوْسَسسه انْشِيارَتِ نَگاه، ۱۳۹۶ هـ. ش.، ص ۱۱۹.

در کار و تحقیق و بررسی دقیق است، و دُرُست این بود که گفته شود: «تا نادان حقیقت را جويا شود و دانا تحقیق و بررسی بیشتر کند».^{۵۴}

در ویراستهای سپسین تَرْجَمه اُستاد شَهِیدی بدین تعبیر بازمی‌خوریم: «... تا نادان حقیقت را جوید و دانا با تأنی راه آن پوید» (نُهج البلاغَه، با تَرْجَمه شَهِیدی، ج: ۳۱، ص ۱۲۳).

در تَرْجَمه اُستاد فقیهی خواننده‌ایم: «... تا کسانی که نسبت به این امر جاهل و بی‌اطلاعند، جستجو^{۵۵} کنند و از حقیقت آگاهی یابند، و آنان که عالم و آگاهند، در آن تأمل و دقت نمایند تا در ذهنشان بیشتر جایگزین گردد» (ص ۲۴۱، ب ۱۶).

● «... فَلَا بَقِيَّ اللهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبَقَيْتَ».

شادروان اُستاد دکتر شَهِیدی، در ویراستهای آغازین تَرْجَمه‌اش، نوشته بود: «... که اگر زنده مانی خدایت از رحمت دور کناد!» (نُهج البلاغَه، با تَرْجَمه شَهِیدی، ج: ۳، ص ۱۳۳).

بر این تَرْجَمه اُستاد فقیه خُرده گرفته و گفته‌اند که «أَبَقَيْتَ» از بابِ إفعال، چونان «بَقِيْتُ» از ثَلَاثِي مُجَرَّد تَرْجَمه شده، و أَبَقِيَّ عَلَيْهِ یعنی به او مهربانی کرد؛ پَس دُرُست این است که در تَرْجَمه عبارت مورد گفت و گوئی، نوشته شود: «خدا بر تو رحم نکند اگر بر من رحم کنی و مرا از پای در نیاوری».^{۵۶}

اُستاد دکتر شَهِیدی، در ویراستهای سپسین نوشت: «... اگر بر من رحم آری خدایت رحم مکناد!» (نُهج البلاغَه، با تَرْجَمه شَهِیدی، ج: ۳۱، ص ۱۳۳).

در تَرْجَمه اُستاد اَنوشه یاد فقیهی می‌خوانیم: «... اگر از انجام آن چه از دست برمی‌آید فروگذار کنی، خدا تورا باقی نگذارد» (ص ۲۵۵، ب ۴).

تعبیر مُنَدَرَج در حدیث، جای گفت و گو دارد؛ لیک گمان می‌کنم تَرْجَمه اُستاد فقیهی، نه تنها تَرْجَمه‌ای نادرست و ناستوار نیست، ای بسا دُرُست‌تر و اُستوارتر از آنچه در ویراستهای سپسین تَرْجَمه اُستاد شَهِیدی و نیز در پیشنهادِ ناقدِ پیشگفته آمده است هم باشد؛ وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ.

البته جای خوض در تفصیلِ بَحْث، اینجا نیست.

عَلَّامه شیخ مُحَمَّد جَوَاد مَعْنِيَه (ف: ۱۴۰۰ هـ. ق.) در فی ظِلَالِ نُهج البلاغَه نوشته است: «فَلَا بَقِيَّ اللهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبَقَيْتَ أَيْ إِنْ أَبَقَيْتَنِي حَيًّا، أَوْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَفْعَلَ بِبِي مَكْرُوهًا وَلَمْ تَفْعَلْ».^{۵۷}

● «وَإِنَّمَا الْأَيُّمَةُ ... عُرْفَاؤُهُ عَلَيَّ عِبَادَهُ».

شادروان اُستاد دکتر شَهِیدی در گُزارشِ عبارت نوشته است: «همانا اِمامان ... کارگزارانِ بندگانند». (نُهج البلاغَه، با تَرْجَمه شَهِیدی، ج: ۳۱، ص ۱۵۰)

بَر تَرْجَمه اُستاد خُرده گرفته و گفته‌اند که «عرفاء» جمع «عريف» به معنای ناظر است و دُرُست آن بوده است که گفته شود: «... ناظران خدا بر بندگانند».^{۵۸}

به گمان این دانش‌آموز، نه «کارگزار» و نه «ناظر»، هیچیک حَقِّي معنای واژه «عريف» را در این مقام و این مقال نمی‌گذارد.

در تَرْجَمه اُستاد فقیهی می‌خوانیم: «همانا پیشوایان ... از سوی او، متصدی کارهای بندگان‌شان باشند». (ص ۲۷۶، ب ۲۰)

این تَرْجَمه، شاید یک پله ما را به معنای دُرُست واژه «عريف» نزدیک‌تر سازد و از آن «کارگزار» و «ناظر» که گفته‌اند، بهتر باشد؛ هرچند به از این باید.

«عريف»، در زبان و فرهنگِ عَرَبِي کسی است که نَزْدِ کارفرمایی کار کند و کارگزار و مُبَاشِرِ او باشد؛ مانند سَرکارگر.^{۵۹} به دیگر سخن، کسی است که سَرپرستِ اُمورِ قَبيله یا جماعتی باشد و اَميرو فرمانروا از طریق وی از حال آن گروه آگاه شود.^{۶۰}

به گمان نگارنده این سَطُور، در بعضی مواضع و عبارات، واژه «مُباشِر»، آنسان که در مُصطَلَحِ فارسی امروزین به کار می‌رود، تا حدود زیادی معنای «عريف» عَرَبِي را به مخاطبِ فارسی‌زبان می‌رساند؛^{۶۱} وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ.

● «وَإِدْرُوا الْمَوْتَ وَغَمْرَاتِهِ».

۵۷. فی ظِلَالِ نُهج البلاغَه: مُحاوَلَة لِتَفْهِيْمِ جَدِيْدِ، مُحَمَّد جَوَاد مَعْنِيَه، ط: ۱، انتشارات کلمه الحق، ۱۴۲۷ هـ. ق. / ۲۰۰۲.

۵۸. نگز: وَقْف، مِیراثِ جَوایِدان، س ۷، ش ۱ و ۲، ص ۶۸، از مقاله «در ترازوی نقد». ۵۹. سنخ: فرهنگ جامع کاربُردی فَرزان (عَرَبِي-فارسی / از دیرینه اَیامِ عَرَب تا نوترین واژگانِ عِلْم و آدب)، پُرویز آتاپکی، ج: ۱، تهران: نَسرو پُزوهش فَرزان روز، ۱۳۷۸، ۱۳۸۰ هـ. ش.، ۱۸۴۷ / ۳.

۶۰. سنخ: نُهْجَةُ النَّظَرِ فِي عَرَبِیِ التَّهْجِ وَالْأَثَرِ، عَادِل عَبْدِ الرَّحْمَنِ البُدْرِي، ط: ۱، قم: مَوْسَسَة المَعَارِفِ الإِسْلامِيَّة، ۱۴۲۰ هـ. ق. / ۱۳۷۸ هـ. ش.، ص ۵۵۱.

۶۱. نیز سنخ: اَنَدُوخْتَه خُدَاوَنَد (چهل حدیث درباره عَدَالَتِ گُستَرِ جِهَان)، تالیف: هادی نَجَفِي، تَرْجَمه و توضیح: جویا جَهانبَخش، ج: ۱، تهران: اِنْتِشَارَاتِ خروفتِه، ۱۳۸۲ هـ. ش. / ۱۴۲۴ هـ. ق.، ص ۳۱۸ و ۳۱۳.

۵۴. نگز: وَقْف، مِیراثِ جَوایِدان، س ۷، ش ۱ و ۲، ص ۶۷، از مقاله «در ترازوی نقد».

۵۵. چنین است در اَصْلِ چاپی؛ و دُرُست‌تر آن بود که «جست‌وجو» نوشته شود.

۵۶. نگز: وَقْف، مِیراثِ جَوایِدان، س ۷، ش ۱ و ۲، ص ۶۸، از مقاله «در ترازوی نقد».

نَهَجٌ فُقَيْهِي: تَرْجَمَةُ أَيْ رَزِينِ أَيْ مَتْنِي مَتْنِي: نَقْلٌ وَبَرَسِي دَكْتَرِ بَ...

شادروان استاد دکتر شهیدی در ترجمه این عبارت نوشته است: «- با کردار نیک - پیشباز مرگ و سختیهای آن بروید» (نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، با ترجمه شهیدی، ج: ۳۱، ص ۲۰۶).

بر ترجمه استاد شهیدی خُرده گرفته و گفته اند که «مُبَادَرَت» به معنای پیشدستی کردن است، نه پیشباز رفتن؛ و معنای عبارت نَهَجُ الْبَلَاغَةِ این است که: «پیش از آنکه مرگ شما فرارسد خود را آماده کنید و به عمل پرداخته، فرصت را از دست ندهید».^{۶۲}

استاد زنده یاد فقیهی در ترجمه عبارت مزبور نوشته است: «بر سختیهای مرگ با (انجام اعمال صالح) پیشدستی نمایید ...» (ص ۳۶۶، ب ۱۰)؛ که مُوَافِقِ مَعْنَايِ دُرُسَتِ «مُبَادَرَت» است.

● «وَالْحُرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ».

شادروان استاد دکتر شهیدی، در ترجمه این حدیث شریف نوشته است: «و ورزیدن (= کسب کردن) با پارسایی بهتر تا بی نیازی و به گناه آلوده گردیدن» (نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، با ترجمه شهیدی، ج: ۳۱، ص ۳۰۴ و ۳۰۵).

بر ترجمه استاد شهیدی خُرده گرفته و گفته اند که «الحرفه» به ضِمِّ حاء به معنای تنگدستی است و «رَجُلٌ مُحَارَفٌ» یعنی مرد تنگ روزی و نیازمند؛ و صحیح، آن بود که در ترجمه عبارت نَهَجُ الْبَلَاغَةِ نوشته شود: «و تنگدستی و نیازمندی با پارسایی بهتر از بی نیازی و آلوده بودن به گناه است». در ادامه نیز تذکر داده اند که در متن های نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، «الحرفه» به کسْر حاء حرکتگذاری شده است، ولی مُتْرَجِمٌ باید اَوَّلًا به سُروح نَهَجُ الْبَلَاغَةِ مراجعه کرده باشد، و ثانیاً تَوَجَّه داشته بوده باشد که میان حرفه و غنی تضاد است، نه میان کسب و غنی که در بیشتر اوقات ملازم یکدیگرند، نه ضد یکدیگر.^{۶۳}

توضیحاً باید م گفت:

نمی دانم چرا ناقد ترجمه استاد شهیدی خیال کرده است «الحرفه» به معنای تنگدستی و حرمان تنها به ضِمِّ حاء است. چه، به تصریح بعض مشاهیر لغویان،^{۶۴} هم «الحرفه» و هم «الحرفه»، بدین معنی، صحیح است و فصیح.

خود ابن ابی الحدید معتزلی (۵۸۶ - ۶۵۶ هـ. ق.) - تَعَمَّدَهُ اللهُ بِعُغْرَانِهِ - که ادیبی است بارع، نیز، در شرح خویش بر همین نَهَجُ الْبَلَاغَةِ شریف می نویسد:

«... قوله: «الحرفه مع العفة خیر من الغنی مع الفجور»، و الحرفه بالكسر مثل الحرف بالضم، و هو نُقْصَانُ الْحِظِّ وَعَدَمُ الْمَالِ. و منه قولهم: «رَجُلٌ مُحَارَفٌ»، بفتح الراء، يقول: لان يكون المرء هكذا و هو عَفِيفٌ الْفَرْجِ وَالْيَدِ، خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ...».^{۶۵}

بیراه نیست که در بعض نسخ کهن نَهَجُ الْبَلَاغَةِ نیز، بر حاء «الحرفه»، هم زیر و هم پیش نهاده شده است.^{۶۶} وانگهی، در مدلول لفظ، افزون بر روشنگریهای واژه شناسان، دلالت سیاق، جای شُبّهتِی بازنمی نهد.

۶۲. نگر: وَقْف، میراث جاویدان، ص ۷، ش ۱ و ۲، ص ۶۸، از مقاله «در تراوی نقد».

۶۳. نگر: وَقْف، میراث جاویدان، ص ۷، ش ۱ و ۲، ص ۶۸ و ۶۹، از مقاله «در تراوی نقد».

۶۴. نمونه را، نگر:

القاموس المُعْجِط، مجد الدین مُحَمَّد بن یعقوب الفیروزآبادی (ف ۸۱۷ هـ. ق.)، تحقیق: مکتب تحقیق الثراث فی مؤسسه الرساله، بإشراف: مُحَمَّد نعیم العرقسوسی، ط: ۸، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۲۶ هـ. ق.، ص ۷۹۹.

۶۵. شرح نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، ابن ابی الحدید، بتحقیق: مُحَمَّد ابوالفضل ابراهیم، ط: ۲، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۷ هـ. ق. (افست) «مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی»، قم: ۱۴۰۴ هـ. ق.، ۱۶ / ۹۸؛ با اصلاح یک ناژستی مطبوعی بر بنیاد چاپ سنگی قدیم کتاب.

۶۶. سنح: نَهَجُ الْبَلَاغَةِ، حَقَّقَهُ وَصَبَّطَ نَصَّهُ عَلَیْ أَرْبَعِ نُسَخٍ خَطِّیَّةٍ قَدِیْمَةٍ: السَّخِیحِ قِیسِ بَهَجَتِ الْعِظَارِ، ط: ۱، قم: مؤسسه الزاید للمطبوعات، ۱۴۳۱ هـ. ق.، ص ۵۳۴، هاشم.

عَلَامه شیخ مُحَمَّد جَوَاد مَغْنِیَه (ف: ۱۴۰۰ هـ. ق.) در فی ظلالِ نَهجِ البَلَاغَة نوشته است: «المُرَاد بالحرفه هُنَا الحِرْمَانُ أَو الصَّبِيقُ فِي الرِّزْقِ».^{۶۷}

شایان یادآوری است که:

اصطلاح «حرفه الأدب»، و نیز «حرفه الفضل»، به معنای آن بدبختی و تنگدستی که غالباً اُدباء و اهل فضل بدان دُچارند!^{۶۸} از همین جا و مُتکی به همین معنای «حرفه» است.

عَلَامه جَارِلَلَه زَمَخْشَری (۴۶۷ - ۵۳۸ هـ. ق.) در اَسَاسِ البَلَاغَة آورده است:

«و حُرُوفٌ فُلَانٌ؛ وَ أَدْرَكْتُهُ حُرُوفَةَ الْأَدَبِ؛ وَ تَقُولُ: مَا مِنْ حَرْفٍ إِلَّا وَ هُوَ مَقْرُونٌ بِحَرْفٍ. قَالَ:
مَا أَرَدْتُ مِنْ أَدَبِي حَرْفًا أُسْرُبُهُ إِلَّا تَزَيَّدْتُ حُرُفًا تَحْتَهُ سُؤْمٌ».^{۶۹}

هَم زَمَخْشَری در رِبیع الأَبْرَار آورده است:

«حرفه الأدب أعدى^{۷۰} من الجرب».^{۷۱}

از قول دُعْبِلِ خُرَاعی - رَحِمَهُ اللهُ - آورده اند:

وَ قَدْ عَلِمْتُ، وَ مَالِي مَا أَعِيشُ بِهِ، أَنْ التَّيْسَ أَدْرَكْتَنِي حَرْفَةُ الْأَدَبِ^{۷۲}

دیگری از قَدَمَا كُفْتَه است:

لَمَّا أَجَدْتُ حُرُوفَ الْخَطِّ حَرْفِي عَنْ كُلِّ حَظٍّ وَ جَاءَتْ حَرْفَةُ الْأَدَبِ

أَقْرَبَتْ مَنَازِلَ مَالِي جِبِينَ وَطَنَهَا

مُخَيَّمًا سَفَطَ الْأَقْلَامِ وَ الْكُتُبِ^{۷۳}

این دو بیت مشهور که ابن بسام (أَبُو الحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ بَغْدَادِي / ف: ۳۰۳ هـ. ق.) در رِثَائِي ابنِ مُعْتَزٍ گفته است، از دیرباز معروف حضور اهل تاریخ و ادب بوده است:

لِلَّهِ دَرْكٌ مِنْ مَلِكٍ بِمُضَيَعَةٍ نَاهِيكَ فِي الْعَقْلِ وَ الْأَدَابِ وَ الْحَسَبِ

مَا فِيهِ لَوْلَا وَ لَا لَيْتُ فَتَنَقُّصُهُ وَ إِنَّمَا أَدْرَكْتُهُ حَرْفَةُ الْأَدَبِ^{۷۴}

۶۷. فی ظلالِ نَهجِ البَلَاغَة: مَحَاوِلَةٌ لِفَهْمِ جَدِيدِ مُحَمَّدِ جَوَادِ مَغْنِیَه، ط: ۱، انشادات کلمه الحق، ۱۴۲۷ هـ. ق.، ۳ / ۵۱۳.

۶۸. نَکَر: لُغَتٌ نَامَةٌ دَهْجُودًا، ذَنْلِ «حَرْفَة».

۶۹. اَسَاسُ البَلَاغَة، أَبُو القَاسِمِ جَارِلَلَه مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ مُحَمَّدِ الزَّمَخْشَرِيِّ، تَحْقِيق: مُحَمَّدُ بَابِلِ عُبَیْنِ السُّودِ، ج ۲، ط: ۱، بیروت: دارالکُتُبِ العِلْمِیَّة، ۱۴۱۹ هـ. ق.، ۱ / ۱۸۳.

۷۰. «أَعْدَى»، در اینجا، یعنی: سِرَایِثِ کُنَنَدَه تَر، و اِکْبَر دَر تَر.

۷۱. رِبیع الأَبْرَار وَ نُصُوصُ الأَخْبَار، [جَارِلَلَه] أَبُو القَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ مُحَمَّدِ الزَّمَخْشَرِيِّ، تَحْقِيق: عُبْدُ الأَمِیرِ مُهَنْتَا، ط: ۱، بیروت: مَوْسَسَةُ الأَعْلَمِیِّیْنِ لِلْمَطْبُوعَاتِ، ۱۴۱۲ هـ. ق.، ۱ / ۴۳۳.

۷۲. دیوان دُعْبِلِ الخُرَاعِی، سَرِخَه وَ صَبْطَه وَ قَدَمَ لَهُ: ضِیَاءُ حُسَیْنِ الأَعْلَمِیِّ، ط: ۱، بیروت: مَوْسَسَةُ الأَعْلَمِیِّیْنِ لِلْمَطْبُوعَاتِ، ۱۴۱۷ هـ. ق.، ص ۴۹؛ و دیوان دُعْبِلِ بْنِ عَلِیِّ الخُرَاعِی، سَرِخَه: حَسَنُ حَمَد، ط: ۱، بیروت: دارالکتاب العَرَبِیِّیْنِ، ۱۴۱۴ هـ. ق.، ص ۳۲.

۷۳. زَهْرُ الأَدَابِ وَ ثَمَرُ الأَلْبَابِ، أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِیمُ بْنُ عَلِیِّ الخَصْرَیِّ القَیْرَوَانِی، مَفْصَلٌ وَ مُضَبُوطٌ وَ مَشْرُوحٌ بِقَلَمِ: الدَّکْتُورِ رَکِی مُبَارِک، ط: ۴، بیروت: دارالجیل لِلنَّشْرِ وَ التَّوْزِیعِ وَ الطَّبَاعَة، ۱۹۷۲، ۲ / ۵۵۶.

۷۴. سِیرَ أَعْلَامِ الثُّبُلَاءِ، شَمْسُ الدِّینِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عُمَانَ الذَّهَبِی، أَسْرَفَ عَلَیَّ تَحْقِیقِ الكِتَابِ وَ خَرَجَ أَحَادِیثُهُ: شُعَیْبُ الأَرْنَؤُوط، ج ۱۴، حَقَّقَ هَذَا الجُزْءَ: أکْرَمُ البُوشَیْ، ط: ۹، بیروت: مَوْسَسَةُ الرِّسَالَة، ۱۴۱۳ هـ. ق.، ص ۴۳؛ و تَارِخُ بَغْدَادِ أَوْ مَدِیْنَةِ السَّلَامِ، أَبُو بَکْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَلِیِّ الخَطِیْبِ البَغْدَادِی، دَرَسَاتٌ وَ تَحْقِیقٌ: مُصْطَفَى عُبْدُ القَادِرِ عَطَا، ط: ۱، بیروت: دارالکُتُبِ العِلْمِیَّة، ۱۴۱۷ هـ. ق.، ۱۰ / ۱۰۰. با تَفَاوُتِ جُزْئِی در ضَبْط: و التَّذْکِرَةُ الخَمْدَوِیَّة، ابنِ خَمْدُونِ [مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ]، تَحْقِیق: إِحْسَانُ عَبَّاسِ (وَ بَکْرَ عَبَّاسِ)، ط: ۱، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۶ م.، ۴ / ۲۸۵. با تَفَاوُتِ جُزْئِی در ضَبْط: و رِبیع الأَبْرَارِ وَ نُصُوصُ الأَخْبَارِ، الزَّمَخْشَرِیِّ، تَحْقِیق: عُبْدُ الأَمِیرِ مُهَنْتَا، ط: ۱، بیروت: مَوْسَسَةُ الأَعْلَمِیِّیْنِ، ۱۴۱۲ هـ. ق.، ۵ / ۱۷۸. بِالْخَطِّی دَکْرَسَانِی در ضَبْط: و وَفِیَاتُ الأَعْيَانِ وَ أُنْبَاءُ أبنَاءِ الرُّومَانِ، ابنِ خَلِکَانَ، تَحْقِیق: إِحْسَانُ عَبَّاسِ، بیروت: داراللُّغَاة، ۳ / ۷۶. با تَفَاوُتِ جُزْئِی در ضَبْط: و ...

که چون بر نحوه تلقی گذشتگان از مقوله «حرفه الأدب» نیز اشتغال دارد، باز دریغ است در اینجا نیاوریم. آورده‌اند که گفته:

«أَمَلَقْتُ سِنَّةً، وَكُنْتُ أَحْفَظُ كِتَابَ سَيَبُوهٍ وَغَيْرَهُ عَن ظَهْرِ قَلْبٍ، حَتَّى قُلْتُ: إِنَّ حِرْفَةَ الْأَدَبِ قَدْ أَدْرَكْتَنِي، فَعَزَمْتُ عَلَيَّ أَنْ أَقُولَ شِعْرًا فِي وَالِي عَيْذَابٍ،^{۷۹} فَأَقَمْتُ إِلَى السَّحَرِ، فَلَمْ يُسَاعِدْنِي الْقَوْلَ، وَ أَجْرَى اللَّهُ الْقَلَمَ، فَكَتَبْتُ:

قَالُوا: تَعَطَّفَ قُلُوبَ النَّاسِ، قُلْتُ لَهُمْ:

أَدْنَى مِنَ النَّاسِ عَظْمًا خَالِقُ النَّاسِ

وَلَوْ عَلِمْتُ بِسَعْيِي أَوْ بِمَسْأَلَتِي

جَدَوِي أَتَيْتُهُمْ سَعْيًا عَلَى الرَّاسِ^{۸۰}

لَكِنَّ مِثْلِي فِي سَاحَاتِ مِثْلِهِمْ

كُمُجْر^{۸۱} الْكَلْبِ يَرعى غَفْلَةَ النَّاسِي

وَ كَيْفَ أَبْسُطُ كَفِّي بِالسُّؤَالِ وَ قَدْ

قَبَضْتُهَا عَن بَنِي الدُّنْيَا عَلَى الْيَاسِ

تَسْلِيمِ أَمْرِي إِلَى الرَّحْمَنِ أَمْثَلُ بِي

مِنِ اسْتِلاَمِي كَفَّ النَّبْرَ وَالْقَاسِي

... فَتَنَعَتْ نَفْسِي، وَ مَا أَقَمْتُ إِلَّا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ وَرَدَ كِتَابٌ وَ إِلَى عَيْذَابِ يُؤَلِّبُنِي فِيهِ خِطَّةَ الصَّعِيدِ، وَ زَادَنِي إِحْمِيمَ،^{۸۲} وَ لَقَّبَنِي قَاضِي الْقَضَاةِ^{۸۳}.

شُخِّنَ از «حرفه ادب»، از ادبیات عربی به ادبیات فارسی هم راه یافته است؛ چنان که در ترجمه تاریخ یمنی که ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی به خامه بدایع نگار خویش رقم زده است، در وصف فرزند برومند «وزیر ابوالعباس الفضل بن احمد»، یعنی «ابوالقاسم

درباره وزیر نامی، «ظهیرالدین روزراوری اهلوازی» (۴۳۷ - ۴۸۸ هـ. ق.)، صاحب ذیل تجارب الأمم، نیز گفته‌اند: «... کان یرجع إلی فضل کامل و عقل وافر و زانیه و رأی صائب و کان له شعر رقیق مطبوع أدركته حرفة الأدب و صرف عن الوزارة و كلف لزوم البيت...»^{۷۵}.

وزیر قفطی (ف ۶۲۴ هـ. ق.)، در انبأه الزواة علی انبأه النحاة، درباره یکی از نحو دانان یمن که در عصر او ساکن قاهره بوده و در همان جا از جهان رفته است، می‌گوید:

«... كَانَ مُقِلًّا مُفْتِيًّا، عَلَيْهِ حِرْفَةُ الْأَدَبِ بَادِيَةً^{۷۶}.

همو درباره نحو دانان از اهل سنجار، باز همین تعبیر «حرفه الأدب» را به کار می‌برد و در همین موضوع سخنانی می‌گوید که دریغ است از دیده خواننده نبیه این شطور دور ماند:

«... وَ كَانَ مِمَّنْ أَدْرَكَتْهُ حِرْفَةُ الْأَدَبِ، وَ أَحْوَجَتْهُ الْحَاجَةُ إِلَى الْإِتْرَاقِ بِالتَّفْقُّهِ عَلَى مَذْهَبِ التُّعْمَانِ، وَ أُتْبِلِي مَعَ عَيْشِهِ الْأَنْكَدِ بِمُدْرَسِي يَمْتَهِنُهُ فِي الْمَحَافِلِ، وَ يَمْنَحُهُ الْإِلْوَاءَ عَنْهُ وَ التَّغَافُلَ، وَ لَهُ عَائِلَةٌ تَحْمِلُهُ عَلَى الدَّلِّ، وَ عِنْدَهُ إِقْلَالٌ صَبْرَهُ الْأَخْسَ الْأَقْلَ. وَ لَمْ يَزَلْ مُكَابِدَ الْفَقْرِ إِلَى أَنْ صَارَ إِلَى قَبْرِهِ. فَسُبْحَانَ مَنْ رَزَقَ الْجَاهِلَ، وَ حَرَّمَ الْفَاضِلَ؛ صَنَعَ لَا يُفْهَمُ مَعْنَاهُ، وَ حُكْمٌ لَا يَسْتَحْلِي مَعْنَاهُ؛ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ، فَلَهُ الْحَمْدُ إِذْ لَا يُحْمَدُ عَلَى الْمَكْرُوهِ سِوَاهُ^{۷۷}.

یاقوت حموی معروف، در نامه ای ادیبانه که به سال ۶۱۷ هـ. ق. پس از گریختن از خراسان و رستن از تازش مغولان بر آن سامان، خطاب به قفطی به قلم آورده است و در آن، اختلال احوال خویش را ببرد و آگویی می‌کند، می‌نویسد:

«... وَ هِيَ هَاتِ مَعَ حِرْفَةِ الْأَدَبِ، بُلُوغٌ وَ ظَرٌّ أَوْ إِدْرَاكٌ أَرْبَ، وَ مَعَ عُبُوسِ الْحِظِّ، ابْتِسَامُ الدَّهْرِ الْفُظِّ، وَ لَمْ أَزَلْ مَعَ الزَّمَانِ فِي تَفْنِيدِ وَ عِتَابِ، حَتَّى رَضِيتُ مِنَ الْعَنِيمَةِ بِالْإِيَابِ...»^{۷۸}.

از قول عالم ادیب نحوی، «علی بن محمد بن محمد بن النضر»، که از قضاة صعید مصر بوده است، حکایت بسیار شیرینی آورده‌اند

۷۹. عیذاب، شهری بوده است ساحلی در مصر که بنا بر تصریح یاقوت حموی، لنگرگاه کشتیهایی بوده که از عدن به سوی صعید می‌رانده‌اند. سنح: مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ، شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرُّومی البغدادی، بیروت: دار صادر، ۱۳۹۷ هـ. ق.، ۴ / ۱۷۱.

۸۰. وصف این شهر در سفرنامه ناصر خسرو مسطور است. نگر: سفرنامه ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابفروشی رُزَار، ۱۳۳۵ هـ. ش.، صص ۸۲، ۸۵.

۸۱. از برای موقعیت محتمل کنونی آن ناحیه، نگر: سفر برگذشته پای به پای ناصر خسرو بر جاده ابویشم در هزارمین رادروز او، دکتر محمد رضا توکلی صابری، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۲ هـ. ش.، ۲۰ / ۲۲۳.

۸۲. در چاپ دار احیاء التراث العربی: الرأس.

۸۳. در هردو چاپ مأخذ: کمزجر.

۸۴. ایحیم، از شهرهای کهن و آبادان مصر بوده است بزرگانه نیل.

۸۵. کتاب الوافی بالوفیات، صلاح الدین خلیل بن ابی تک الصفدین، باعتماد: هلموت ریترو... بیروت: المعهد الألماني للأبحاث الشرقیة، ۱۹۶۲، ۲۰۴، ۲۲ / ۱۳۷ و ۱۳۸؛ و همان کتاب، تحقیق و اعنایه: احمد الأناووط و. ترکی مصطفی، ج: ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ هـ. ق.، ۲۲ / ۸۷.

۷۵. وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، تحقیق: إحسان عباس، ۵ / ۱۳۶.

۷۶. انبأه الزواة علی انبأه النحاة، جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف القفطی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ط: ۱، صیدا. و. بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۴ هـ. ق.، ۱ / ۲۷۵.

۷۷. انبأه الزواة علی انبأه النحاة، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ۲ / ۷۱.

۷۸. وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، تحقیق: إحسان عباس، ۶ / ۱۳۳؛ و انبأه الزواة علی انبأه النحاة، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ۴ / ۹۱.

مُحَمَّد بن الفضل»، که «در فضل و فضایل به درجت کمال رسیده بود و در بلاغت و براعت یگانه روزگار شده»، می خوانیم:

«... و حرقتِ حرفتِ آدب درو رسید و در نصرتِ جوانی و ... عنفوانِ زندگانی فروشد».^{۸۴}

جُرفادقانی، در تحریر این عبارت، زیر تأثیر اصلِ عربی کتابِ نفیس الیمینی عتبی بوده است که در آنجا آمده:

«... و أدركته حُرقةُ الأدب فأختطفته يدُ المنيّة...».^{۸۵}

این مُصطلح «حُرقةُ الأدب»، در شعر فارسی نیز وارد شده است.

ابن یمین فریومدی در قطعه ای که خطاب به «بُرهان دین و حجّتِ اسلام خواجه نصر» شروده است و از ماجرای شکوه کرده، گوید:

آری! به هر کجا که روم حُرقةُ الأدب
باشد مرا مُلازم و همراه و یارِ غار
ور نیست حُرقةُ الأدب، آخر ز بهر چیست
کاین بنده را ز صدمتِ أحداثِ روزگار

پیوسته با عنایتِ چون تو مُرئی،^{۸۶}
چون خال و زلفِ سیمبرانست حال و کار!^{۸۷}

هم ابن یمین در قطعه ای خطاب به «خُسر» ممدوح خویش، اصطلاح «حُرقةُ الفُضل» را به کار می برد و می گوید:

... تو بیشئی و من بنده هم گم نیم
ز محمودِ غازی و از عنُصری

اگر حُرقةُ الفُضل مانع نشد،
چرا سوی ابن یمین ننگری!^{۸۸}

شواهد، بسیارست؛ و کسانی که به مطالعه کُتبی چون یتیمه الدهر

تعالی نیشابوری (ف: ۴۲۹ ه.ق.) و دُمیة الفُصیر باخرزی (ف: ۴۶۷ ه.ق.)^{۸۹} مانوس اند، نیک می دانند که این مُصطلح «حُرقةُ الأدب» و آن معنای لُغوی «حُرقة» و «حُرقة» که در آن ملحوظ است، در میان اُدبای قدیم چه شهرت و شُیوعی داشته است، و بویژه از این زهگذر چه سرکوفتِ مُستوری به علوم آدب زده شده!!! ... هر چند بعید است خود قُدمًا هم، آنها که عقل و کیاستی داشته اند، قُضیه «حُرقةُ الأدب» را چندان جدی می گرفته باشند! ... شاید خلائق می خواسته اند از بابت دُشواریهایی زندگی فردی و اجتماعی گریبان کسی را بچسبند، و در این میان دیواری کوتاه تر از دیوارِ فضل و آدب نیافته اند! یا برای چگونگیهای احوال خود توجیه آسان تری دم دست نداشته اند! ... در کُتب تاریخ و تراجم آورده اند:

«اجتمعُ أبو العباس بنُ سُرّیج^{۹۰} و أبو العباس المُبرّد^{۹۱} و أبو بکر بنُ داود^{۹۲} فی طریقی فأفضی بهم إلى مضیقتی، فتقدّم ابنُ سُرّیج و تلاه المُبرّد و تأخر ابنُ داود، فلما خرجوا إلى الفضاء التفتَ ابنُ سُرّیج و قال: الفقه قد منی! قال ابنُ داود: الأدبُ آخرنی - یعنی: حُرقةُ الأدب، فقال المُبرّد: أخطأتما جميعاً! إذا صححتِ المؤدّة، سقطتِ التکلفُ والتعمُّل!».^{۹۳}

... باری، بهترست ما هم تا «حُرقةُ الأدب» کدایی گریبانگیرمان نَشده است - و نَعوذُ بالله من سوءِ القضاء!.. با سر شُحنِ خود شویم و بگوئیم:

در تَرجمه رَوانشاد اُستاد علی اصغر فقیهی، در گزارشِ عبارتِ مورد کُفت و گوی ما از نُهج البلاغه می خوانیم: «تنگدستی، همراه با پاکدامنی، از توانگری و ثروتی که همراه با ارتکاب گناه و کار زشت، باشد، نیکوتر است» (ص ۵۴۴، ب ۳).

شگفتا که بسیار کسان در فهم و تَرجمه این حدیث شریف سخت فُروغزیده اند!؛ و این همه، نیست جز برآیندِ قلتِ بضاعتِ ما در علم لُغت و بویژه غریب الحدیث، و این که حتّی در مُراجعه به شُروح موجود و مُتداول حدیثنامه ها نیز کوتاهی و کاهلی می کنیم.

۸۹. نمونه را، سنح: یتیمه الدهر فی مخامس أهل العُصر، أبو منصور عبد الملک النُعمانی النیسابوری، شرح و تحقیق: الذکُور مُفید مُحمّد قمیحه، ط: ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳ ه.ق. ۱۰ / ۸۵، ۲ / ۲۶۱ و ۳۴۵ و ۴۰۷، ۴ / ۱۷۶، و ۵ / ۷۲ و ۱۱۱ و ۱۷۷.

۹۰. أبو العباس أحمد بن عمر بن سُرّیج بغدادی، فقیه تَرجمتِ شافعی (۲۴۹ - ۳۰۶ ه.ق.)
۹۱. أبو العباس مُحمّد بن یزید بن عبد الکریم مُالی آزدی، معروف به «مُبرّد» (و به خوانشی: «مُبرّد»، پیشوای نامی علوم عربیّت (۲۱۰ - ۲۸۶ ه.ق.).

۹۲. أبو بکر مُحمّد بن داود بن علی بن خلف اصفهانی، آدیب و شاعر تَرجمتِ و فرزند پیشوای بزرگ کیش فقهی ظاهری (۲۵۵ - ۲۹۷ ه.ق.).

۹۳. تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلیها و تسمیه من حلّها من الأمثال أو اجتاز بنواجها من واردیها و أهلها، أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله الشافعی المعروف باین عساکر، دراسة و تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۸ ه.ق.، ۵۶ / ۲۵۶.

۸۴. تَرجمه تاریخ یمینی، أبو السرف ناصح بن ظفر جُرفادقانی، به اهتمام: دکتر جعفر شاعران، تهران: بنگاه تَرجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ه.ش.، ص ۳۴۲.

۸۵. الیمینی فی أخبار دولة الملک یمین الدولة آبی القايس محمود بن ناصر الدولة آبی منصور سبکتکین، مُحمّد بن عبد الجبار العُتبی، تحقیق: یوسف الهادی، ط: ۱، طهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۷ ه.ش. ۱۴۲۹ ه.ق.، ص ۵۲۴؛ و الفتح الوهی علی تاریخ آبی نصر العُتبی (شرح الیمینی)، شهاب الدین أبو النجّاح أحمد بن علی بن عمر بن صالح المنین الدمشقی، مصر (المطبعة الوهیة)، ۱۲۸۶ ه.ق. ۲ / ۱۶۳.

۸۶. مقصود از «مُرتی»، در اینجا، حامی و تَرکشنده و کسی است که به احوال شخص تَقفد و رسیدگی می کند.

۸۷. دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، به تصحیح و اهتمام: حُسنعلی باستانی راد، تهران: کتابخانه سنایی، بی تا، ص ۴۱۵، ش ۴۱۱، ص ۸۵۸۲، ۸۵۸۴.

۸۸. همان، ص ۵۴۶، ش ۸۸۷، ب ۱۱۱۷۵ و ۱۱۱۷۵.

شایان یادآوری است که:

در کتاب کثیرالانتشار مفاتیح الحیاة هم، در ترجمه این حدیث بظاهر ساده ولی بحقیقت عالی علوی و کلمه گرانبهای نَغْزِ پُرْمَغْزِ مُرْتَضَوِي، نوشته‌اند: «اشتغال به حرفه‌ای همراه با عفت نفس از ثروت همراه با ناپاکی بهتر است»؛^{۹۴} که خطاست و حاکی از عدم تَفْطُنِ پدیدآورنده / پدیدآورندگان کتاب به معنای «الحرفه» / «الجرفة».

حتی در ترجمه الحیاة که زیر نظر علامه مجاهد اَدیب، اُستاد مُحَمَّدِرِضَا حَکیمی - طَال بَقَاؤُهُ، صورت پذیرفته است، در ترجمه این حدیث لغزیده و یک جا نوشته‌اند:

«پیشه داشتن (و کارکردن) توأم با عفت، نیکوتر از ثروتمندی توأم با فُجور است».^{۹۵}

و جای دیگر نوشته‌اند:

«به حرفه‌ای با عفت مشغول بودن، بهتر است از داشتن ثروتی که با فُجور همراه باشد».^{۹۶}

در کتاب مُفْرَدَاتِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ اَقَايِ سَيِّدِ عَلِيْ اَكْبَرِ قُرَشِي، همین گونه لغزش مُکَرَّرِ گردیده و آمده است: «حرفه: صنعت و آن فقط يك دفعه در «نهج» آمده است به حضرت مجتبی - عَلَيْهِ السَّلَام - می نویسد: «و الحرفه مع العفة خير من الغنى مع الفجور»... تکسب با عفت بهتر است از ثروتمندی با ظلم و بدکاری».^{۹۷}

کم نیست ترجمه‌هایی از متن نهج البلاغه که همین سهو و زلت در آنها به چشم می‌خورد؛^{۹۸} و برغم این که ترجمانان، بعضاً، بر شروح مایه‌ور گذشتگان اِتکا کرده‌اند، پیداست سَرسری خواننده و گذشته‌اند.

از مُعَاَصِرَانِ گذشته، بعضی قَدَمَا هم که به تَجْرِبَتِ بر حدیث شناسی و عَرَبِيْ دَانِيْ شان اِعْتِمَادِ بِيَشْتَرِي می‌رود، در فهم این حدیث کامیاب نبوده و شکوخیده‌اند.

حتی مُحَقِّقِي الْاِمْتِمَامِ وَفُقَيْهِيْ اَدِيْبِ مُحَدِّثِ قَمَقَامِ عَصْرِ صَفْوِي، مَرْحُومِ اَقَا جَمَالِ خَوَانَسَارِي - طَيِّبِ اللّٰهِ تَرَاهِ وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ، نیز، در شرح فاضلانۀ مُمْتَازِشِ بَرِ عَزْرِ الْحِكْمِ وَ دُزْرِ الْكَلِمِ اَمْدِي، در ترجمه این حدیث ظریف لغزیده است و کَلِمَةُ «حرفه» را به معنای پیشه گرفته و بناگزر به توضیحی تَكَلُّفِ آمِيزِ دَرِبَابِ اَنْ تَنْ داده است.

۹۴. مفاتیح الحیاة، آیه‌الله [عبدالله] جوادی املی، تحقیق و تنظیم: محمدحسین فلاح‌زاده. و. یدالله مقدسی. و. سید کمال‌الدین عمادی. و. محمود لطیفی. و. جعفر آریانی، ویرایش و مشاوره علمی: علی اسلامی. و. جواد محلاتی. و. محمود مهدی پور، تخریج منابع: طبرسی. و. آزادی. و. آباذری. و. میری. و. بحرایی. و. فتحی. و. پرهیز. و. حسن‌زاده. و. محمدزاده. و. جعفری اَطَهْرِي، ج: ۱۵۹، قُم: مرکز نشر اسراء، بهار ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۸۰.
۹۵. ترجمه الحیاة، ج ۳، مؤلفان: مُحَمَّدِرِضَا حَکیمی. و. مُحَمَّدِ حَکیمی. و. عَلِي حَکیمی، مُترجم: اَحْمَد اَرَام، ویراستار: مُحَمَّدِرِضَا حَکیمی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳ ه.ش.، ص ۳۹۳.

۹۶. ترجمه الحیاة، ج ۵، همان مؤلفان، همان مُترجم، همان ویراستار، همان ناشر، همان سال، ص ۴۳۵.

۹۷. مُفْرَدَاتِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، سَيِّدِ عَلِيْ اَكْبَرِ قُرَشِي، ج ۱، ج: ۱، تهران: مَوْسَسَةُ فَرْهَنْگِي نَشْرِ قِبْلَه، ۱۳۷۷ ه.ش. / ۱۰ / ۲۶۵ و ۲۶۶.

اَقَايِ قُرَشِي، پَسَانُ تَر، در آئینه نهج البلاغه هم، واژه «حرفه» را در این عبارت حدیث به معنای صنعت گرفته است، ولی این را نیز افزوده است که: «آن را نقصان مال نیز گفته‌اند» (آئینه نهج البلاغه، سَيِّدِ عَلِيْ اَكْبَرِ قُرَشِي، ج: ۳، تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب، ۱۳۸۸ ه.ش. / ۳ / ۱۵۷). با این همه، در مقام ترجمه، بر همین معنای اخیر اَلذِّكْرِ تکیه کرده و نوشته: «کمی مال با عفت بهتر از ثروت با گناه» (همان، ۳ / ۱۵۵)؛ وَ اَلْحَقْدُ لِلّٰهِ عَلَيِّ ذٰلِكَ.

۹۸. نمونه را، نگر:

نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، تَرْجَمَهُ وَ شَرَحَهُ: حَاجِ سَيِّدِ عَلِي نَقِي فَيْضِ الْاِسْلَامِ، ج: ۶، تهران: سازمان چاپ و انتشارات فقیه، ۱۳۷۹ ه.ش.، ص ۹۳۱؛ وَ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، تَحْقِيْقِ مَتْنِ وَ تَرْجَمَهُ بِلِسَانِ فَارَسِي... [از]: مُحَمَّدِ صِبْحَتِي سَرْدُودِي، ج: ۲، قُم: مَوْسَسَةُ فَرْهَنْگِي هَنْدِي فِقْهِ التَّقْلِيْنِ، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۵۷۱؛ وَ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، مُترجم: مُحَمَّدِ دَسْتِي، ج: ۱، تهران: انتشارات پیام عدالت، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۴۴۴؛ وَ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، تَرْجَمَهُ: دَكْتَرِ عَلِي شِيروَانِي، ج: ۳، قُم: مَوْسَسَةُ اِنْتِشَارَاتِ دَارِ الْعِلْمِ، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۴۷۸؛ وَ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، تَرْجَمَهُ وَ تَدْوِيْنِ: دَكْتَرِ مُحَمَّدِرِضَا اِفْتِخَارِزَادَه، ج: ۱، تهران: نشر روزگار، ۱۳۷۹ ه.ش.، ص ۷۸۵؛ وَ نَمِي اَز نَمِي (تَرْجَمَةُ مَنْظُومِ وَ مَنثورِ اَز نَامَهُ سِي وَ يَكْمِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، وَ صَيِّبَتِ مَوْلَى الْمَوْجِدِيْنِ عَلِي بن أَبِي طَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامِ)، تَرْجَمَةُ مَنْظُومِ اَنْزِ: كَرِيْمِ خُدَا اَمِيْنِيَانِ نَهَاؤَنْدِي، تَرْجَمَةُ مَنثورِ اَز: عَلِي اَفْرَاسِيَابِي، ج: ۲، قُم: اِنْتِشَارَاتِ نَهَاؤَنْدِي، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۸۶ و ۸۷.

این است تـرجمه و توضیح آقا جمال خوانساری - نـور الله مرقده -:

«پیشه با پرهیزگاری بهتر است از توانگری با عصیان؛ یعنی: کسی پیشه‌ای داشته باشد که کسبِ معاشِ خود از آنجا کُند و مُتَحَمِّلِ زحمتِ آن شود، هرگاه با پرهیزگاری باشد، بهتر است از این که توانگر باشد و زحمتیش نباید کشید، هرگاه با فسق و فُجور باشد».^{۹۹}

بازگفتنی است:

در تـرجمه کُهنی که گویا قدیم‌ترین تـرجمه موجود نـج البلاغهی شریف است و ای بسا به سده‌های پنجم و ششم هجری بازگردد، «الحرفه» را بدوستی فهم کرده و به «محرومی» برگردانیده‌اند^{۱۰۰} که مُراد از آن همان حِرمان است. دُرود ما بـر رُوانِ روشن و جان بینایِ آن تـرجمانِ ناشناس و پوشیده‌نام باد که نشان و نام او در هزارتوی سده‌ها از ویرتاریخِ پیرگریخته است ولی ریخته‌خامه ارجمندانش به دَسْتِ ماست! رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ رَحْمَةً وَسِيعَةً!

● «... فَإِنَّ الْمَرْأَةَ زَيْحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ».

شادروان استاد دکتر شهیدی، در تـرجمه این عبارت نوشته است: «... که زن گلی بهاری است لطیف و آسیب‌پذیر، نه پهلوانی است کارفرما و در هر کار دلیر...» (نـج البلاغه، با تـرجمه شهیدی، ج: ۳۱، ص ۳۰۷).

بـر تـرجمه اُستاد خُرده گرفته و گفته‌اند که واژه «قَهْرمان» در آن به معنای عُرْفی فارسی اش تـرجمه شده است؛ در صورتی که در زبانِ عَرَبی واژه «قَهْرمان» به معنای مأمورِ دَخل و خَرج و مُباشِرِ اُمورِ دیگری است.^{۱۰۱}

می‌نویسم:

واژه مُعَرَّبِ «قَهْرمان» که - بنا بر گفته پیشینه ریشه‌شناسان و واژه‌پژوهان - در اصل نیز واژه‌ای است فارسی، از زبانِ فارسی (یا حتمالاً: فارسی میانه) به عَرَبی رفته و بدین ریخت درآمد و آنگاه به فارسی بازگشته است.

به قولی، اصل این واژه، کُهرمان *kuhrmān* به معنای «کاراندیش» و مُدبّرِ شُؤون و مُدیرِ اُمور است، و از دوپاره تشکیل شده که پاره نَخُستِ آن از مصدرِ *kar* (کردن) و پاره دُوم، «مان» (مَنیش) است. به قولی دیگر، اصل این واژه، بَرابَرِ «کارفرما» است که در فارسی میانه *kār.framān* بوده. درباره اصل «قهرمان»، اقوال دیگری نیز هست که شاید واجدِ اَهَمِّیَّتِ کمتری باشد.

وانگهی، «قهرمان»، به معنای پیشکار و نماینده آرباب، و ناظرِ حُسنِ تَمَشِّیَّتِ اُمور، و مَسْئُولِ تَدَاوِکات، و اَمینِ دَخل و خَرج، و قائم به کارها، و کارفرما، و خزانه‌دار، و وکیل، و شَخْصِ نِگاهداری کُننده آنچه تَحْتِ تَصَرُّفِ وی نهاده شُود، و رئیسِ خانه‌شاگردان، و مانند آن، و حتّی کارگزار و پیشکار به مَثابِتِ صاحبِ منصبی دیوانی (که کارهایی چونان رَسانیدنِ نامه خَلیفه را بَر عَهده می‌داشته است)، هم در اَدَبِ عَرَبی و هَم در اَدَبِ فارسی بسیار به کار رفته است؛ چنان که ناصر خُسر و قبادیانی فرموده:

اگر اشترو اسب و استر نباشد کجا قهرمانی بود قهرمان را؟

و سنایی سروده:

۹۹. شرح مَحَقِّقِ بارع جمال‌الدین مُحَمَّد خوانساری بَر عَرَبِ الجَگم و ذَررِ الکَلِم، با مَقَدِّمه و تَصحیح و تَعْلِیق: میرجلال‌الدین حُسینی اَرَموی (مُحَدِّث)، ج: ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ هـ.ش / ۲۰ / ۹۴، ش ۱۹۷۴.

۱۰۰. نگز: کتاب نـج البلاغه، با تـرجمه فارسی قُرَن پنجم و ششم، شرح واژگان و تَصحیح و مَقابله مَتن به قَلَم: دکتر عزیزالله جَوینسی، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ هـ.ش / ۲۰ / ۲۶۳.

۱۰۱. نگز: وَقَف، میراث جاویدان، س ۷، ۱ و ۲، ص ۶۹، از مقاله «در ترازوی نقد».

حال و چه در آینده، چه در دنیا، چه در آخرت، به بهترین وجه به تو برگرداند» (ص ۵۴۹، ب ۷ و ۸).

اختیار و استنباط استاد آنوشه یاد فقیهی - رَفَعِ اللهُ دَرَجَتَهُ ، به گمان این گمین خادم کتاب و شئت - عَفَا اللهُ عَنْ سَيِّئَاتِهِ ، بسیار خوشایند و باریک است، و پیوند ششوار بندهای سخن را نیک پاس می‌دازد. در یک پاره سخن، از امانت دادن و به ودیعت نهادن سخن می‌رود، و در پاره سپسین، از طلب آدای امانت و بازگرداندن ودیعت. تَنَاشَبِي که میان «استیداع» از یک سوئی و «سِتْقَضَاء» از دیگر سوئی هست، تَنَاشَبِي است بدیع که گویا از دید بسیاری از گزارندگان نَهجِ الْبَلَاغَةِ و پژوهندگان حدیث شریف پنهان مانده است. در یک پاره سخن، گوینده، دین و دنیای مخاطب را به خدای می‌سپارد، و در پاره سپسین، از آن مهربان برین درمی‌خواهد تا آن سپارده را به بهین صورت به مخاطب بازگرداند.

این اختیار و استنباط، بر خوانشی ژرف و بینشی شگرف مبتنا دارد. ... خُجَسْتَه باد بر گزارنده اش!

●... تُمْ رُضُّهُمْ عَلٰی اَنْ لَا يُظْرَكَ وَلَا يُبْجَحَّوْكَ بِيَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ».

شادروان استاد دکتر شهیدی، در ویراستهای پیشین ترجمه‌اش نوشته بود: «... و آنان را چنان بی‌پرور که تورا فراوان نستانند، و با ستودن کار بیهوده‌ای که نکرده‌ای خاطرت را شاد نمایند...». (نَهجِ الْبَلَاغَةِ، با ترجمه شهیدی، ج: ۳، ص ۳۲۸)

بر این ترجمه استاد شهیدی خُرده گرفته و گفته‌اند: مفهوم مخالف این ترجمه آن است که اگر ستودن به کار بیهوده‌ای بود که کرده باشد مانعی ندارد! و این اشکال ناشی از آن است که «بیاطل» را «کار بیهوده» دانسته‌اند در صورتی که وصف «ستودن» است و در واقع در اینجا کلمه‌ای در تقدیر است و عبارت چنین است: «و لا یبجحوک بیاطل بفعل لم تفعل»؛ و صحیح، آن است که در ترجمه گفته شود: «و تورا بیهوده به کاری که نکرده‌ای نستانند»، نه «به کار بیهوده‌ای که نکرده‌ای»!^{۱۴}

باید گفت:

در نائند رُستی آن ترجمه استاد روانشاد دکتر شهیدی - طاب ثراه - سُخْنِي نیست؛ لیک خوانش و انگارش پیشنهادی نافذ نیز جای درنگ است. از بِن، این عبارت بظاهر ساده را باید از دشواری‌ها و دُرُشْتَنَاکِی های نَهجِ الْبَلَاغَةِ در شمار آورد؛^{۱۵} و ما را در آن سُخْنِي

۱۴. نگر: وقف، میراث جاویدان، ص ۷، ش ۱، ص ۶۹، از مقاله «در تراوی نقد».

۱۵. آن «کذا»ی که یاد می‌کند که روانشاد شیخ مُحَمَّد باقر محمودی ترجمه الله، در نَهجِ السَّعَادَةِ

گُرگ را بر می‌ش کردن قهرمان باشد ز جهل
گُرَبه را بر پیه کردن پاسبان باشد خطا

شاید با تَوَجُّه به وَطَائِفِ «قهرمان» و ورود او به کارهای دشوار و تَسَلُّطِي که بر امور داشته است، آن‌دک آن‌دک معنای چیرگی و دَلَاوَرِي و زورمندی در این واژه برجستگی یافته است و از همین روی گاه این واژه - در فارسی متأخر، بیشترک، و در عربی، کَمْتَرک - به معنای آنچه در زبان عربی «بطل» و در زبان انگلیسی «hero» می‌گویند، به کار رفته است.^{۱۲}

باری، در ترجمه نَهجِ الْبَلَاغَةِ زنده یاد استاد فقیهی، ترجمه عبارت مورد گفت وگویی ما، از این قرار است: «... که همانا زن، به منزله گلی خوشبو است، نه کارگزار و پیشکار» (ص ۵۴۸، ب ۱۶).

●... اَسْتَوْدِعُ اللهُ دِينَكَ وَ دُنْيَاكَ، وَ اَسْأَلُهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَ الْآجِلَةِ وَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ...».

شادروان استاد دکتر شهیدی، در گزارش این عبارت نَهجِ الْبَلَاغَةِ نوشته است: «... دین و دنیای تورا به خدا می‌سپارم، و بهترین داوری را از وی برای تو درخواست دارم؛ امروز و هر زمان، هم در این جهان، و هم در آن جهان...». (نَهجِ الْبَلَاغَةِ، با ترجمه شهیدی، ج: ۳، ص ۳۰۸)

بر ترجمه استاد شهیدی خُرده گرفته و گفته‌اند که «قضاء» به معنای داوری هم هست ولی مُنْخَصِر بَدِين معنا نیست، و در اینجا به معنای تقدیر و سرنوشت است.^{۱۳}

استاد آنوشه یاد فقیهی در ترجمه عبارت مورد بحث، نه به راهی که استاد دکتر شهیدی رفته است، رهسپار گردیده، و نه به راهی که ناقد آن ترجمه پیش می‌نهد.

در ترجمه شادروان فقیهی می‌خوانیم:

«من از خدا می‌خواهم که دین و دنیای تورا به امانت قبول کند و آن دورا حفظ نماید، و از او درخواست می‌کنم این امانت را، چه در

۱۲. تفصیل آنچه را باجمال واگویی کردیم، نگر در:

نگر: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «قهرمان»؛ و: بُرْهَانَ قَاطِع، مُحَمَّد حُسَيْنِ بِنِ خَلْفِ تَبْرِيزِي مُتَخَلِّصٌ به «ترهان»، به اجماع؛ دکتر مُحَمَّد عَمِين، ج: ۵، تهران: مَوْسَسَةُ اِنْشَارَاتِ اَمِيرِكَبِير، ۱۳۷۶ هـ.ش، ۳ / ۱۵۴۹، هَامِش؛ و: فَرْهَنْگِ رِيْشَه‌شَنَآخْتِي زَبَانِ فَارْسِي، مُحَمَّد حَسَنِ دَوْسْت، تهران: فَرْهَنْگِسْتَانِ زَبَانِ وَ اَدَبِ فَارْسِي، ۱۳۹۳ هـ.ش، ۳ / ۲۰۷۵، ش ۳۷۶۳؛ و: پَرُوْهَشَنَامَةُ نَقْدِ اَدَبِ عَرَبِي، ش ۳، پابنر و زمستان ۱۳۹۰ هـ.ش، صص ۴۲.۵ / مقاله «از قهرمان تا پهلوان (ترجمی سیر تَطَوُّرِ مَعْنَايِي وَ اَوَّاهِ قَهْرْمَان)» به قَلَمِ سَيِّدِ مُحَمَّد رِضَا اِبْنِ الرَّسُوْل. و: بَنُوْلِ خَيْرِي؛ و: غُلُوْمِ حَدِيْث، ش ۷۸، زمستان ۱۳۹۴ هـ.ش، ص ۸۲ و ۸۳ (از مقاله «آسیب فارسی‌زدگی در فهم احادیث با تأکید بر ترجمه‌های نَهجِ الْبَلَاغَةِ» به قَلَمِ عَلِي خَنِيفِرَزَادَه. و: بَدْرِي وَ اعْطِي اَشْتِيَانِي).

۱۳. نگر: وقف، میراث جاویدان، ص ۷، ش ۱، ص ۶۹، از مقاله «در تراوی نقد».

است بیرون از حوصله این سخنگاه و مقصود این مقال.

می نویسم:

واژه «مقتل» به معنای هر جای از تن آدمی که چون جرح یا ضربت بدان جا وارد آید آدمی کشته شود، در متنهای کهن فارسی نیز به کار رفته است. بدین گواها که در لغت نامه دهخدا، ذیل همین واژه و معنی آمده است، فرونگرید:

«عبدالله گفت: آن استخوان بود که به نزدیک غرضوف باشد... و آن، مقتل بود». (تفسیر شیخ ابوالفتح رازی)
«امشب ناگاه مست به من بازخورد در من آویخت؛ من کاردی بر مقتل او زدم». (مرزبان نامه)

«چون زخم برمقتل آمد، از این خاکدان ناپایدار به دارالقرار انتقال کرد». (تاریخ جهانگشای جوینی)

«یکی از آن جماعت تیری غرق کرد، اتفاق را برمقتل او آمد». (تاریخ جهانگشای جوینی)

«تیر خوردن بر گلو یا مقتل / درنیابد جز شهید مقبلی» (مثنوی مولوی).

«لیک برمقتل نیامد تیرها / کار بخت است این، نه جلدی و دها» (مثنوی مولوی).

«در آشنای کزو فرتیری جانبر برمقتل او خورد و از اسب درافتاده از ضربت آن زخم عزم ملک جاوید کرد». (حبیب السیر)

«از شصت تقدیر دو تیر برمقتل آن دو امیر بی تدبیر خورد». (حبیب السیر)

بازگردیم به عبارت مورد گفت وگویی خویش از نُهج البلاغه شریف:

در ترجمه استاد انوشه زوان زنده یاد علی اصغر فقیهی آمده است:

«هرکس (در مقابل سؤالی که از او می شود و جواب آن را نمی داند) جمله «نمی دانم» را ترک کند (و جواب ناصحیحی بدهد)، به موضعی از بدن او که اگر ضربه ای به آن وارد آید، باعث قتلش گردد، ضربه زده می شود» (ص ۶۶۹، ب ۴).

چنان که ملاحظه می فرمایید، ترجمه ای است دُرُست، و در قالب شیوه توضیحی و تفسیری مختار استاد انوشه یاد فقیهی، مطلوب. البته ترجمه زنده یاد استاد دکتر شهیدی را نیز، بوارونه رای ناقد آن، نباید نادُرُست قلم داد؛ چه، به تعبیر پخته بعضی قدمای

باری، در ویراستهای سپسین ترجمه استاد دکتر شهیدی می خوانیم: «... و آنان را چنان پرور که تورا فراوان نستایند، و با ستودن بیهوده از کاری که نکرده ای خاطرت را شاد نمایند،...».

(نُهج البلاغه، با ترجمه شهیدی، ج: ۳۱، ص ۳۲۸)

در ترجمه زنده یاد فقیهی خوانده ایم: «آن گاه ایشان را عادت ده که درصدد چاپلوسی تو بر نیابند، و تورا با بیان کارهایی که نکرده ای، به دروغ خشنود نسانند» (ص ۵۸۰، ب ۸ و ۹).

● «و قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ فِي عِلَّةِ أَعْتَلَهَا».

شادزوان استاد دکتر شهیدی، در ویراستهای پیشین ترجمه خویش نوشته است: «و به یکی از یاران خود فرمود هنگامی که او از بیماری شکوه نمود» (نُهج البلاغه، با ترجمه شهیدی، ج: ۳، ص ۳۶۸).

بر ترجمه استاد خُرده گرفته و گفته اند که «اعتل» یعنی بیمار شد، و نمی رساند که آن شخص از بیماری شکوه و گلایه نموده باشد.^{۱۶}

استاد شهیدی، در ویراستهای سپسین ترجمه اش نوشت: «و به یکی از یاران خود فرمود هنگامی که او بیمار شده بود» (نُهج البلاغه، با ترجمه شهیدی، ج: ۳۱، ص ۳۶۸).

در ترجمه مرحوم فقیهی در گزارش عبارت مورد بحث آمده است: «امیرالمؤمنین - ع -، به یکی از اصحاب خود که به مرضی مبتلا شده بود فرمود» (ص ۶۶۲، ب ۶).

● «مَنْ تَرَكَ قَوْلَ لَا أَدْرِي أَصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ».

شادزوان استاد دکتر شهیدی در ترجمه این حدیث نوشته است: «آن که گفتن ندانم واگذارد، به هلاکتجای خود پای درآورد».

(نُهج البلاغه، با ترجمه شهیدی، ج: ۳۱، ص ۳۷۴)

بر ترجمه استاد خُرده گرفته و گفته اند که در اینجا «مقاتل» به معنای محل قتل و هلاکت گرفته شده است، حال آن که «مقاتل» جمع «مقتل» به معنای عضو حساس است که اگر ضربه ای به آن وارد شود، موجب کشته شدن می گردد (مانند گیجگاه)؛ و دُرُست این بوده است که چنین ترجمه گردد: «آن که گفتن ندانم واگذارد تیر هلاکت بر مواضع حساس و کشتنی اش نشیند».^{۱۷}

فی مستدرک نُهج البلاغه (ج ۵، النجف الأئرف: مطبعة النعمان، ۱۳۸۷ هـ ق، ص ۶۹) برای این عبارت به کار برده است، از همین دراست!

۱۰۶. نگز و قف، میراث جاویدان، س ۷، ش ۱ و ۲، ص ۷۰، از مقاله «در ترازوی نقد».

۱۰۷. نگز و قف، میراث جاویدان، س ۷، ش ۱ و ۲، ص ۷۰، از مقاله «در ترازوی نقد».

شُرَّحِ نَهجِ الْبَلَاغَةِ، «إِصَابَةُ الْمَقَاتِلِ كِنَايَةٌ عَنِ الْهَلَاكِ الْحَاصِلِ بِسَبَبِ الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ لِمَا فِيهِ مِنَ الضَّلَالِ وَالْإِضْلَالِ وَرُبَّمَا يَكُونُ سَبَبِيهِ هَلَاكُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛^{۱۰۸} و این که كِنَايَتِ یک زبان را در تَرْجَمَه به زبان دیگر، به كِنَايَتِي دِگَر فَرَاخُورِ زَبَانِ مَقْصِدِ بَدَلِ سَاَزَنْد، از طَرِيقِ مَعْمُولِ تَرْجُمَانِي بَرِکْرَانِ نِیست. آری، این هَسْت که مَن بِنْدَه کَمْتَرین نِیز چُونان اِیْشان و اِی بَسَا هَم پَایِ بَیْشِینَه خَوَانْدگان، در مَتنی چُون نَهجِ الْبَلَاغَةِ شَرِيف، مُحَافَظَتِ بَرِأَصْلِ و تَنْزَدَن از چُنین تَعْوِیض و تَبْدیلِها را خُوش تَر دَارَم؛ وَ اللهُ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - أَعْلَمُ - وَ عِلْمُهُ أَتَمُّ وَ أَحْکَمُ.

● «اعقلوا الخبر إذا سمعتموه عقل رعاية، لا عقل رواية...».

شادزوان أستاذ دکتر شهیدی، در تَرْجَمَه این حَدِيثِ عزیز نوشته است: «چون حَدِيثِي را شنیدید آن را فهم و رعایت کنید، نه بشنوید و روایت کنید...». (نَهجِ الْبَلَاغَةِ، با تَرْجَمَه شَهِيدِي، ج: ۳۱، ص ۳۷۶)

بَرِ تَرْجَمَه أستاذ روانشاد خُرده گرفته و گفته اند که در اینجا «عقل» را که به مَعْنایِ ضَبْط و نَگَه داری آمده است، بنا رُوا به مَعْنایِ فَهْم و اندیشه گرفته اند و در تَرْجَمَه سُخْنِ به خَطَا رَفْتَه؛ حال آن که صَحِيح بود در تَرْجَمَه چُنین گفته شُود: «چون حَدِيثِي شنیدید آن را حفظ کنید با عمل و رعایت آن، نه تنها با نقل و روایت آن».^{۱۰۹}

در تَرْجَمَه انوشه رَوانِ فِقْهِي در گُزارشِ حَدِيثِ موردِ بَحْث خوانده ایم:

«چون خبری را می شنوید آن را نگاه دارید و ضبط کنید، از نوع نگاهداری و ضبط کسی که آن را درمی یابد و به آن علم پیدا می کند، نه نگاهداری و ضبط کسی که بخواهد آن را روایت کند بی این که آن را بفهمد و درک نماید...». (ص ۶۷۲، ب ۵)

● «أزجر المسمى ببتواب المحسن».

شادزوان أستاذ دکتر شهیدی، در گُزارشِ این سُخْنِ، در ویراسته‌های پیشین تَرْجَمَه اش نوشته بود: «با پاداش دادن به نیکوکار بدکار را بیازار». (نَهجِ الْبَلَاغَةِ، با تَرْجَمَه شَهِيدِي، ج: ۳، ص ۳۹۲)

بر این تَرْجَمَه أستاذ خُرده گرفته و گفته اند که در اینجا «زجر» به مَعْنایِ زَبَانِزْدِ فارسی آن (زجر دادن / آزار دادن) گرفته شده است، در صورتی که «زجر» در زبانِ عَرَبِي به مَعْنایِ مَنَع و نَهِي است؛^{۱۱۰} و صَحِيح، آن بود که در تَرْجَمَه حَدِيثِ نوشته شُود: «با پاداش دادن به نیکوکار، بدکار را از کار زشت بازدار».^{۱۱۱}

شادزوان أستاذ دکتر شهیدی، در ویراسته‌های سَپَسِینِ تَرْجَمَه اش نوشت: «با پاداش دادن به نیکوکار، بدکار

۱۰۸. شرح نهج البلاغة، کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲ هـ.ش. ۵۰ / ۲۸۳.

۱۰۹. نگر و وقف، میراث جاویدان، س ۷، ش ۱ و ۲، ص ۷۰، از مقاله «در تراوی نقد» می نویسم:

غیاث الدین رامپوری در فرهنگ غیاث اللغات، ذیل «زجر»، گوید: «... در خیابان نوشته که: زجر در اصل به معنی بازداشتن است، لیکن در محاوره فارسیان به معنی لازم آن که ضرب و سزایش باشد مستعملست» (غیاث اللغات، چاپ سنگی، کانبور: مطبع منشی نول کشور، ۱۹۰۴ م.، ص ۲۰۶).

۱۱۱. نگر و وقف، میراث جاویدان، س ۷، ش ۱ و ۲، ص ۷۰، از مقاله «در تراوی نقد».

کتاب شریف
نَهجِ الْبَلَاغَةِ
تن تصحیح شده عربی

همراه با شرح شیخ محمد عبده
باتعلیقات لازم و دوازده فهرست

ترجمه: علی اصغر فقیهی

را از بدکرداری بازدار». (نهج البلاغه، با ترجمه شهیدی، ج: ۳۱، ص ۳۹۲)

در ترجمه استاد فقیهه خوانده ایم: «با پاداش دادن به نیکوکاران، بدکاران را از کار زشت، بازدار» (ص ۶۹۲، ب ۱۱)؛ که در آن، معنای دُرُست و دَقِیقِ «زجر» ملحوظ گردیده است.

● «... أَتْرَكُ الْحَلِيمَ فِيهَا خَيْرَانَ ...».

شادزوان استاد دکتر شهیدی، در ویراستهای پیشین ترجمه اش نوشته بود: «... که بردبار در آن سرگردان ماند ...» (نهج البلاغه، با ترجمه شهیدی، ج: ۳، ص ۴۲۶).

بر ترجمه استاد زنده یاد خُرده گرفته و گفته اند که در اینجا «حلیم» - انسان که بعضی شُراح قدیم نهج البلاغه نیز تصریح فرموده اند^{۱۱۲} - به معنای «عادل و خردمند» است، ولی در این ترجمه به معنای دیگر آن، یعنی: «بردار»، گرفته شده است؛ در صورتی که سرگردانی بیشتر با عقل و خردمندی ناساز است تا بردباری،^{۱۱۳} و زین روی، به دلالت سیاق، معنای «خردمند» بدین مقام درخورتر است تا «بردار».

استاد فقید شهیدی، در ویراستهای سپسین ترجمه اش نوشت: «... که خردمند را در آن سرگردان گذارم ...» (نهج البلاغه، با ترجمه شهیدی، ج: ۳۱، ص ۴۲۶).

در ترجمه استاد زنده یاد فقیهه خوانده ایم: «... که مردمان خردمند را در آن سرگردان می سازم ...» (ص ۷۳۸، ب ۷)

می بینیم که «الحلیم» را بَدُرُست به معنای «خردمند» گرفته اند.

● «... وَ قَاتِلِ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ».

شادزوان استاد دکتر شهیدی در ترجمه این عبارت حدیث نوشته است: «... و با خرد خویش هوایت را بمیران». (نهج البلاغه، با ترجمه شهیدی، ج: ۳۱، ص ۴۳۷)

بر ترجمه استاد خُرده گرفته و گفته اند که در اینجا، «قاتل»، به معنای «اقتل» گرفته شده است؛ و صحیح، آن بود که گفته شود: «و با شمشیر خرد خویش با هوای نفست بجنگ».^{۱۱۴}

در ترجمه زنده یاد استاد فقیهه آمده است: «... و با هوای نفس خود با کمک نیروی عقلت نبرد کن». (ص ۷۴۹، ب ۱۲)

* * *

شمار نمونه های خورای گفت و گوئی، بسی بیش از اینهاست که آمد؛ لیک، نه سُخَنگاه را کُنجایی اِطالُه کلام است، و نه خوانندگان آشنا بدین مباحث و معانی را حاجتی بدان. چه، یا خود به رَغَبَت و بَصیرتی که دارند این ترجمه را دیده و خوانده اند، و یا خواهند دید و خوانند، و این باریکی ها را به از من خواهند بر رسید.

ناگفته پیداست کامه ما از این و ازسی سنجشگرانه نیز، هرگز کاستنِ ارج ترجمه استاد شهیدی یا ادعای برتری مطلق ترجمه زنده یاد فقیهه بر آن نیست. هرگز! ... از بُن، این دو ترجمه با دوشیوه ناهمسان و دو جهتگیری ناهمسوی پدید آمده اند. یکی ترجمه ای است هُنرین که خواسته آرایه مندی های ادبی

۱۱۲. سنح: شرح نهج البلاغه، ابن میثم البحرانی، همان ط. ۴۲۴ / ۵، و: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، بتحقیق: مُحَمَّد ابوالفضل ابراهیم، ط: ۱۳۸۷ هـ. ق. ۱۹ / ۲۹۹.

۱۱۳. سنح: وقف، میراث جاویدان، س ۷، ش ۱ و ۲، ص ۷۰، از مقاله «در ترازوی نقد».

۱۱۴. نکو: وقف، میراث جاویدان، س ۷، ش ۱ و ۲، ص ۷۰، از مقاله «در ترازوی نقد».

اختیار و استنباط استاد
آنوشه یاد فقیهه - رَفَع اللهُ
دَرَجَتَه ، به گمان این کمین
خادم کتاب و سُنَّت - عَفَا
الله عَنْ سَيِّئَاتِهِ ، بسیار
خوش آیند و باریک است، و
پیوند سُتُوَارِ بِندهای سُخَن
را نیک پاس می دارد. در یک
پاره سُخَن، از امانت دادن
و به ودیعت نهادن سُخَن
می رَوَد، و در پاره سپسین،
از ظَلَبِ اَدای امانت و
بازگرداندن و دِیَعَت. تَناسُبی
که میان «استیداع» از یک
سوئ و «ستقضاء» از دیگر
سوئ هست، تَناسُبی است
بَدیع که گویا از دید بسیاری
از گُزارندگان نَهج البلاغه
و پژوهندگان حدیث
شریف پنهان مانده است.

نَهجِ الْبَلَاغَةِ را، چندان که در توان است، پیش دیده خواننده فارسی زبان بازبیافریند و دریاد مخاطبان نداعی کند.^{۱۱۵} دیگری در پی بیانی توضیحی و تعلیمی است با وضوحی هرچه بیشتر و لو به بهای فداکردن زیبایی و با تن زدن از هرگونه قلم‌پردازی هنرین.

آری؛ اگر فخره‌هایی از آن ترجمه را بدینسان با این به سنجش گرفتیم، تنها از آن روی بود که می‌خواستیم بایستی توجّه به ترجمه استاد فقهی را مبین‌تر سازیم و خاطر نشان کنیم در این ترجمه استوار ولی کم‌آوازه، باریکی‌ها و سودمندی‌هایی پُر شمار هست که حتی از ترجمه نامدار بزرگ اوستادی آرج‌آور چون دکتر شهیدی حاصل نمی‌شده است، یا هنوز هم نمی‌شود.

هزار بادۀ ناخورده

درباره کار استاد انوشه یاد علی اصغر فقهی، گفتنیها بسیار است؛ و در این قلم‌انداز که به شادمانگی باز چاپ این ترجمه کرامند نَهجِ الْبَلَاغَةِ شریف سَمَتِ تحریر می‌یابد، مجال خوض در همه جوانب چنین کتاب کلانی نخواهد بود.

اگر منقشاش نکنه‌بینی و عیار سنجی به دست گیریم و از در خُرده‌یابی برآییم، از همان آغاز کتاب، باب مناقشات گشودنی است.

نمونه را، استاد انوشه یاد علی اصغر فقهی، در همان اوایل دیباجه خویش، به مناسبت گفت‌وگوی از پیشینه ترجمه متون مقدّس اسلامی به زبان شکرین فارسی نوشته است: «... طَبَقِ آنچه از مقدمه ترجمه تفسیر طبری که در اواسط قرن چهارم هجری بوسیله گروهی از علمای ماوراءالتهر انجام یافته، برمی‌آید، تا آن زمان (اواسط قرن چهارم) ترجمه قرآن به زبان دیگری، مُجاز نبوده است. در آن وقت چون تفسیر طبری را نزد امیر منصور سامانی آوردند،

۱۱۵. شاید عمده‌ترین خُرده‌ای نیز که بر ترجمه استاد دکتر سید جعفر شهیدی. طَبَقِ اللهُ تَرَاهُ وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ. توان گرفت، آن باشد که در این ترجمه، بارها و بارها، دَقَّتْ وَ صَحَّتْ، فدای زیبایی لفظ و آرایه‌گری‌های آدیبانه شده است.

برخی از ناقدان ترجمه استاد دکتر شهیدی، بدین عیب عمده آن ترجمه صنغترانه توجّه کرده و توجّه داده‌اند. نمونه را، نگر: آینه پژوهش، ش ۱۲۲، خرداد و تیر ۱۳۸۹ ه.ش. ص ۳۳ بعد از مقاله «ناخنکی بر کار مُردی سترگ: خُرده‌نقدی بر ترجمه نهج البلاغه مرحوم استاد دکتر شهیدی» [به قلم دکتر احمد آحمدي] ۴.

در این باره، گفتنیها بسیار است.

خیال می‌کنم در عین خسثوبی به بلندای دانش دامنه‌ور و حسنات بی‌مروظهارت نفس و نوازت روح و صفای قلب آن مرد به تمام معنی بزرگ. رَضُوا اللهُ تَعَالَى عَلَيَّهِ. (که این گمبیل، تعلیم، دیسالهاست. به ولوعی تمام. از مُسْتَظَرِّفَانِ ظَرَائِفِ اَنْتَارِ وَ ظَرَائِفِ اَنْظَارِ و ی بوده است؛ و بَعُونَ اللهُ. خواهد بود)، و در عین اذعان به خلات کار سترگی که در ترجمه نَهجِ الْبَلَاغَةِ شریف کرده است و بداعت پیشکش جان‌پوری که به پیشگاه عشاق ذراری اَلْفَاظِ مُرْتَضَوِي اِثْحَافِ نموده. و خِرَافَةُ اللهِ خَيْرٌ جَزَاءُ الْمُخْسِنِينَ. باید بدزستی کاستنی‌های کاران گرامی اوستاد نیکونهاد را نیز مورد توجّه قرار داد و شکوخته‌های ترجمان و نازسای‌های آن ترجمه را که معدود نیز نیست، به دیده انصاف نگریست و پذیرفت.

خواندن آن بروی دشوار بود، و چنان خواست که آن را به زبان پارسی ترجمه کند، علمای ماوراءالتهر را گرد کردند و از ایشان فتوی خواست که جایز است ما این کتاب را (یعنی: تفسیر طبری را) به فارسی برگردانیم؟ گفتند: برای کسی که عربی نداند، خواندن،^{۱۱۶} و نوشتن تفسیر قرآن به فارسی، جایز است. آنگاه علمای شهرهای ماوراءالتهر جایز بودن ترجمه کتاب تفسیر طبری به فارسی و درست بودن این کار را با خط خود نوشتند.

از آن تاریخ تا این زمان، قرآن دهها بار با روشهای مختلف به فارسی ترجمه شده...» (ص شش و هفت).

در همین سخنان، جای آگرو مگر کم نیست.

چنین برداشتی از آنچه در آغاز ترجمه تفسیر طبری آمده است، اگرچه بارها نیز نظائر آن بر قلم شماری از هم‌روزگاران ما زفته است و استاد انوشه یاد علی اصغر فقهی تنها کسی نیست که بدان گراییده، هیچ استوار نمی‌نماید.

آسان که در جایهای دیگر نیز گاه و بیگاه به اشاراتی گفته و بازشکافته‌ام،^{۱۱۷} از شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که ترجمه قرآن کریم به زبان فارسی تا آن زمان، نه غیر مجاز بوده است، و نه غیر معمول؛ بلکه علی‌الظاهر با آن که قرآن کریم پیش از آن هم به زبان فارسی ترجمه شده بوده است، چون این بار اقدام به ترجمه فارسی از سوی دربار سامانیان صورت می‌گرفته، و اقدامی «رسمی» و «دولتی» محسوب می‌گردیده است، استفتاء و استجازه از فقهای زمان را لازم دیده‌اند. بیوسیده است سامانیان که در مناسبات خود با دستگاه خلافت عباسی، بسیار محافظه‌کارانه و با نوعی سرسپردگی و لوظاھری شلوک می‌کرده‌اند، نخواستند در این اقدام «رسمی» و «دولتی»، جای چون‌وچرایی از برای فقه‌پیشگان بهانه جوی که در همیشه تاریخ با انگیزه‌های سیاسی در چنین امور در پیچیده و فریاد و اسلام‌ماه و واشریعت‌ساز سر داده‌اند، بگذارند و بهانه‌ای به دست بهانه‌جویان عیب‌تراش بعداد و نُهَمَّتْ گستران مخالف حکومت خویش بدهند. البته که در چنین حال و هوایی، می‌بایست ترجمه رسمی و دولتی و درباری کتاب مقدّس مسلمانان، به چنان استفتاء و استجازتی مؤید و پشت‌تگرم بوده باشد؛ و این، هرگز دلیل نمی‌شود که پیش از

۱۱۶. چنین است نشانه‌گذاری در اصل.

۱۱۷. سنج: مجموعه مقالات فارسی ترجمه قرآن مجید، ج: ۱، ق: مؤسسه فرهنگی ترجمان وحی، ۱۳۹۴ ه.ش. ۱۰ / ۱۹۹ / ۲۰۱: ق: دقائق التأویل و حقائق التزیل، ابوالمکارم محمود بن ابی المکارم حسینی واعظ [ارزی]، پژوهش: جویا جهان‌بخش، ج: ۱، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، به همکاری: سازمان اوقاف و امور خیریه، ۱۳۸۱ ه.ش. صص شانزده نوزده.

و ناچار باید به چنان نقدی نیز پرداخت و علی‌الخصوص مواردی از دریافت‌های استاد را از متن نهج البلاغه که شایسته بازاندیشی و بایسته بهسازی است، فرامود و به بحث گذاشت.

روان علامه محمد اقبال لاهوری شاد باد که گفت:

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان

هزار باده ناخورده در رگ تاکست!

سخنی در فرجام

ترجمه نهج البلاغه استاد آغوشه یاد علی اصغر فقیهی - بَرَدَ اللهُ مَضْجَعَهُ، از کتابهای دینی و ادبی و تعلیمی آرژنده روزگار ماست. دیرگاهی بود که این ترجمه نهج البلاغه در بازار کتاب دستیاب نمی‌شد و یاسه خواستاران دستیابی بدان را کسی پاسخ نمی‌گفت. اکنون شادمانم که این دفتر کرامند، با چاپ گردیده است و خواهند گانش را باسانی بدان دسترس خواهد بود.

خوشا به سعادت استاد فقیهی که چنین عمل صالحی را در کارنامه خویش ثبت فرموده است! و خرماتان که به نشر این دفتر پُربُرج و بار دین شناسی و تاریخ و ادب و اخلاق اهتمام کرده‌اند! و خوش باد وقت آن کسان که به خواندن و بهره‌جستن از آن، جان خود را آگاه‌تر و دل خویش را پرهیزگارتر می‌گردانند و بر کردارهای شایسته و خداپسند خویش می‌افزایند!

راست گفت آن که گفت:

وَ إِذَا افْتَقَرْتَ إِلَى الدَّخَائِرِ لَمْ تَجِدْ

دُخْرًا يَكُونُ كَصَالِحِ الأَعْمَالِ^{۱۱۲}

۱۱۲. راستی را، از نغزبازی‌های روزگار است که این کلمه حکمت که علمای مسلمان از دیرباز در کتب تاریخ و ادب و مواظب بدان گواهی جستند. از جمله شیخ نقی الدین کفعمی در کتاب مُحاسَبَةُ النَّفْسِ نامبردارش، چنان که در شماری از آن کتب مُصَرِّح است، از سرانیده‌ای است نصرانی و یس بی‌پروا که مَقْرَبِ دربار بنی‌امیه بوده است، یعنی: غیاث بن غوث ثعلبی معروف به «أخطل» که به وفاحت و بذات و سلاطت لسان نیز منسوب است!!! و به قولی، او را از همین روئ «أخطل» خوانده‌اند که یکی از معانی آن تَبَّةُ سَخْنٍ و باوه‌گو است!

باری، چه باک؟! ... در خود نهج البلاغه شریف (نهج البلاغه، حَقَّقَهُ وَ صَبَّحَ نَضَّهُ: السَّيِّحُ قَبَسَ نَهَجَاتِ العَطَارِ، ط: ۱، ق: ۱، مَوْسَسَةُ الرِّفَادِ، ۱۴۳۱ هـ. ق، ص ۶۴۱، ش ۷۴) خوانده‌ام: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ؛ فَيَحْذِرُ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»، و در کتاب شریف کافی (الرِّوَايَةُ مِنْ الكَافِي، أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ الكُلَيْنِيُّ الرَّازِي، صَخَّحَهُ وَقَابَلَهُ وَعَلَّقَ عَلَيْهِ: عَلِيُّ أَكْبَرِ العَفَّارِي، ط: ۲، طهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۸۹ هـ. ق / ۱۳۴۸ هـ. ش، ص ۱۶۷، ش ۱۱۶) از قول امام صادق علیه السلام آمده است: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَيَحْذِرُهَا وَيَحْذِرُكُمْ ضَالَّتُهُ فَيَأْخُذُهَا».

آری، آن سخن أخطل نیز، کلمه حکمتی است که مؤمنان بدان درخور بوده و خوب التفاتش کرده‌اند! ... هِنِيئًا لَنَا!

بگذریم و بیفزاییم که:

گفته‌اند که خلیل بن احمد فراهیدی بصری: رَحِمَهُ اللهُ، بسیار این بیت أخطل را برمی‌خوانده است (نگر: سِتْرُ أَغْلَامِ الثُّبُلَاءِ، الذَّهَبِيُّ، أَشْرَفَ عَلَيَّ تَحْقِيقِ الكِتَابِ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ: شُعَيْبِ الرَّزْوِيُّ، ج ۷، حَقَّقَ هَذَا الجُزْءَ: عَلِيُّ أَبُو زَيْدٍ، ط: ۹، بیروت: مَوْسَسَةُ الرِّسَالَةِ،

آن زمان قرآن کریم به زبان فارسی ترجمه نشده باشد. نه تنها بعید نیست بعضی ترجمه‌های موجود قرآن کریم - مانند آنچه به نام قرآن قدس^{۱۱۸} چاپ و نامبردار شده است، پیشتر از این ترجمه رسمی دربار سامانی پدید آمده باشد، انسان که از گزارش‌های متابعی چون تاج التراجیم شهفور اسفراینی و المَبسوطِ سرخسی برمی‌آید، سوره فاتحه‌الکتاب در زمان حیات پیامبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - به فارسی ترجمه شده بوده است و حتی گفته شده که این ترجمه با اجازه خود حضرت ختمی مرتبت - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و به دست صحابی جلیل‌القدر ایرانی، حضرت سلمان - سَلَامُ اللهُ عَلَيْهِ، صورت پذیرفته... گیریم که این خبر استوار نباشد، با دیگر اخبار و قرائن تاریخی چه باید کرد؟ ... نمونه را، آورده‌اند که موسی بن سیرا اسواری که در میانه‌های سده دوم هجری درگذشته است، قرآن کریم را به پارسی تفسیر می‌کرده است.^{۱۱۹} ... بیوسیده نیز همین‌هاست... مگر شُدنی است در جایی که بسیاری از ایرانیان مُسلمان شده و شماری در زبان و ادب عربی به استادی رسیده و خود در شمار پیشوایان فقه و حدیث و تفسیر و کلام و... در آمده باشند و به زبان عربی نیز تفسیرها نوشته باشند، وقتی در میان خود و برای توده‌های مسلمان ایرانی به فارسی سخن می‌گفته باشند، در درازنای چند سده، هرگاه به بحث از آیتی از قرآن برسند، آن را از برای توده مردمان ترجمه نکنند و اگر هم کسی از معنای آن بی‌رسد، انگشت اسکات بر بینی نهاده بگویند: «هیس»؟!؟... چنین پنداری البته سخت خنده‌انگیز و ناواقع‌گرایانه است؛ و دور می‌دانم جز مشتق پندار بافِ هَزَالٍ مُتَمَجِّسٍ که در دهه‌های اخیر درباره تاریخ نخستین سده‌های اسلامی افسانه‌های نژند می‌گویند^{۱۲۰} و در برخوردن ساده‌ترین گزاره‌های تاریخی می‌شکوخند، کسی به قبول چنین مضحکات تن دهد... بی هیچ گمان مقصود مرد تاریخدان فرهیخته‌ای چون زنده‌یاد علی اصغر فقیهی نیز، گراییدن به چنین تصویر خوار و تصویری مقداری نبوده است؛ لیک خواه‌ناخواه، از پهلوی چنان خوانش مع‌الأسف شایع ترجمه تفسیر طبری، چنین انگارهای ناصواب هم بدر خواهد آمد.

پردور نیفتیم. آنچه گذشت، اشارتی به یک نمونه بود و بس از همان آغاز کتاب... نقد همه‌سویه کار استاد فقیهی، از چارچوب مقاصد این قلم‌انداز بیرون است؛ ورنه، گفتنیها کم نیست؛ و چار

۱۱۸. به پژوهش استاد م. آقای دکتر علی روافی. وَفَّقَهُ اللهُ تَعَالَى لِمَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى.

۱۱۹. جاحظ در کتاب البیان و التبيين (که به نام البیان و التبيين مطبوع و مشهور شده)، در این باره، شرحی بسیار بااهمیت به دست داده است.

۱۲۰. آن هم زیر تأثیر چگونگی‌های سیاسی فرمانروا بر تقدیرات اجتماعی کنونی ما و چونان واکبشی به قرائت رسمی حاکمیتی اسلام سیاسی.

گفتند و نوشتند که استاد فقید، علامه دکتر سید جعفر شهیدی - أَجْرَلُ اللّٰهُ تَعَالَىٰ اِكْرَامَه ، هیچگاه از بابِ تَرْجَمَةُ نَهجِ الْبَلَاغَةِ اش حَقَّ التَّرْجَمَةِ اِي دَرِيَاْفَتِ نَمِي كَرْد و سگه‌هایی را هم که به عنوان جایزه این کار به او اختصاص دادند، نمی‌پذیرفت و نیاز دیگران می‌فرمود. روانش از دهشهای بی‌نیازترین بی‌نیازان برخوردار باد!

نیکوست بدانیم که استاد انوشه یاد فقیه‌ی - أَجْرَلُ اللّٰهُ مَثُوْبَتَه و رَفَعَ دَرَجَتَه - نیز مردی از رسته همین وارستگان بود و مَشِي و مَنِيْشِي چُنِيْن داشت. به درویشی و خُرسندی و برکنار از تَعَيُّنَاتِ مِي زِيْسْت. ۱۳۳ یکی از پیرامونیان استاد حکایت می‌کند که: «شاهد بودم روزی کسی به استاد گفت: قاعده باید از چاپهای مُتَعَدِّدِ تَرْجَمَةُ نَهجِ الْبَلَاغَةِ حَقَّ التَّرْجَمَةُ خُوبِي اَز نَاشِر دَرِيَاْفَتِ كَرْدِه باشيد، دستِ كَم پانزده درصد. ایشان گفتند: من پول نمی‌گیرم و فقط کتاب می‌گیرم و تعدادی را هدیه می‌کنم» و این برای نَهجِ الْبَلَاغَةِ اِي بود که تَرْجَمَه اش سالها اوقاتِ اِيْن مَرْد را به خُود اِخْتِصَاص داده بود. ۱۳۳

به سَخَنِ دُرُسْتِ اَقَايِ سَيِّدِ حُسَيْنِ رَضَوِي بُرَقَعِي - حَفِظَهُ اللّٰهُ وَ رَعَاه ، «این که استاد [فقیه‌ی] با آنچه باور داشت زندگی می‌کرد، او را از بسیاری همانندان فرهنگی اش جدا می‌کرد [و می‌کند]». ۱۳۴

آری، جاودان‌یاد استاد علی‌اصغر فقیه‌ی از آن کسان است که اگر روزی بنا شود براستی از خدمتگزاران راستین ایران و اسلام - و نه هیاهویان رسانه‌ای و پُر خوارگان ریاستی و سیاستی - قَدردانی شُود، در صَفِّ نَخُوسْتِ جَايِ خُواهِد داشت. ... روانش از پَر تَوْبِخْشَايِشْهَ اِي زِدِي رُوشَن و فُروغَمَند باد! که عمری خُجَسْتَه را در سَرِ كَارِ رُوشَنِي فَرَايِي و گُسْتَرَانِيْدِنِ فُروغِ دَانَايِي كَرْد، و تا در اِيْن جِهَان بود در كُويِ اَزَادگان مَنزِلِ گَزِيْدِه بود. خُدايِش - جَلَّ و عَلا - اَز اُن نَعِيْمِ جَاودَانِي كِه بَه عَالِمَانِ رَبَّانِي اُمِيْد و نُوبَد داده است، بَر خُورْدَارِي دِهَاد!

در پایان، دادار داد فرمای نیک‌ی دهش را از زرفای جان می‌خوانم و از پیشگاه فروغناک آن بی‌هنباز پاک، خاکسارانه می‌خواهم کارگزاران گرمپوی «نشر ادبیات» را یاری دهد تا چنین فرهنگ‌پروری‌ها و ادب‌نوازی‌ها بسیار کنند و پیوسته چنین نیکویی‌ها به جهان در پراگندند!

ایدون باد!

ایدون تَر باد!

بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَمْجَاد!

نیکوست بدانیم که استاد انوشه یاد فقیه‌ی - أَجْرَلُ اللّٰهُ مَثُوْبَتَه و رَفَعَ دَرَجَتَه - نیز مردی از رسته همین وارستگان بود و مَشِي و مَنِيْشِي چُنِيْن داشت. به درویشی و خُرسندی و برکنار از تَعَيُّنَاتِ مِي زِيْسْت. یکی از پیرامونیان استاد حکایت می‌کند که: «شاهد بودم روزی کسی به استاد گفت: قاعده باید از چاپهای مُتَعَدِّدِ تَرْجَمَةُ نَهجِ الْبَلَاغَةِ حَقَّ التَّرْجَمَةُ خُوبِي اَز نَاشِر دَرِيَاْفَتِ كَرْدِه باشيد، دستِ كَم پانزده درصد. ایشان گفتند: من پول نمی‌گیرم و فقط کتاب می‌گیرم و تعدادی را هدیه می‌کنم» و این برای نَهجِ الْبَلَاغَةِ اِي بود که تَرْجَمَه اش سالها اوقاتِ اِيْن مَرْد را به خُود اِخْتِصَاص داده بود.

۱۴۱۳ هـ.ق.، ص ۴۳۰).

این اَحْظَل، با فَرَزْدَق و جَرِيْر، سه شاعر بزرگ هم‌روزگار و هم طبقه‌اند.

۱۲۲. یکی از دروغ‌گویان استاد نوشته است: «... مردی بسیار فروتن و متواضع بود و هیچ تَفَرُّغ و تَبَخُّثِری نداشت. او را قبل از ناتوانی جسمی اش در اوقات نماز در مسجد نزدیک خانه اش می‌توانستیم ببینیم». (بخارا، فروردین ۱۳۸۳ هـ.ش.، ص ۳۷۵ و ۳۷۶، از مقاله «جلوه‌های فرهنگ و فرزندی»)

۱۲۳. کتاب ماو تاریخ و جغرافیا، ش ۷۴، آذر ۱۳۸۲ هـ.ش.، ص ۱۱۵، از مقاله «کارنامه فرزانه‌ای از زمانه، مرحوم استاد علی‌اصغر فقیه‌ی»، با اندکی تَصْوُف و تَلْخِص.

۱۲۴. کتاب ماو تاریخ و جغرافیا، ش ۷۴، آذر ۱۳۸۲ هـ.ش.، ص ۱۱۷، از مقاله «کارنامه فرزانه‌ای از زمانه، مرحوم استاد علی‌اصغر فقیه‌ی».